



**صاحب امتیاز:** انجمن علمی-دانشجویی علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس (معاونت فرهنگی و اجتماعی)  
**مدیر مسئول:** حبیب رضازاده، دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس  
**سر دبیر:** هادی طلوعی، دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس  
**مدیر داخلی و دستیار سردبیر:** شهاب دلیلی، دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی

### هئیت تحریریه

وحد اسدزاده	دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران
سروش امیری	هئیت علمی و استادیار دانشگاه علوم انتظامی امین
محمد باویر	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس
مهدی پارسایی	دانشجوی دکتری مطالعات اروپا دانشگاه تهران
امین پرتو	دکترای اندیشه سیاسی دانشگاه تهران
محمود پسندیده	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس
محمدجعفر جوادی ارجمند	هئیت علمی و استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران
احمد جوانشیری	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس
هادی چهرمی	دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه خوارزمی
ایوب حیدری	دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
افسانه خسروی	دکترای سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه تهران
مهدی داوودی	دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
ثمینا رستگاری	دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه تهران
هادی زرگری	دکترای جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه تهران
سلیمان صادقی‌زاده	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
سجاد صداقت	هئیت علمی و استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آیت‌الله بروجردی
شهریار فرجی	دکترای اندیشه سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی
مجید نجات‌پور	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
لیلا موسوی	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس
امیرحسین وزیریان	

**ویراستار:** آرزو مایلی

**صفحه آرا:** یاسر استادحسین

**نشانی پستی:** تهران، خیابان جلال آل احمد، دانشگاه تربیت مدرس،

دانشکده علوم انسانی، طبقه همکف،

دفتر گروه علوم سیاسی

**پست الکترونیکی:** Politic.association@gmail.com

**قیمت:** 7000 تومان

این نشریه دارای مجوز شماره 19989 در تاریخ 1392/09/18 از معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تربیت مدرس است. همچنین این مجله در پایگاه مجلات تخصصی نورمگز به نشانی [www.ensani.ir](http://www.ensani.ir) و [www.noormags.ir](http://www.noormags.ir) نمایه می شود.

## ؛ راهنمای تدوین مقاله ؛

برای محفوظ ماندن جایگاه علمی این مجله و کسب امتیاز جهت ارتقای جایگاه فصلنامه، فقط مقاله‌هایی پذیرفته می‌شوند که افزون بر داشتن محتوای علمی به تشخیص داوران، با رعایت ضابطه‌های شکلی زیر نوشته شده باشند.

### الف - ضابطه‌های نویسنده

1. نام و نام خانوادگی نویسنده (گان) کامل باشد. (به فارسی و انگلیسی)
2. میزان تحصیلات و رتبه علمی و دانشگاه نویسنده (گان) مشخص شود. (به فارسی و انگلیسی)
3. ایمیل نوشته شود.
4. نام دانشگاه و شهر آن نوشته شود.
5. نشانی، کدپستی و شماره تلفن نوشته شود.

### ب - ضابطه‌های مقاله

1. مقاله بین 20 تا 25 صفحه باشد.
2. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد. (به فارسی و انگلیسی)
3. مقاله پیش‌تر جایی چاپ نشده یا برای چاپ به‌جایی فرستاده نشده باشد.
4. مقاله با قلم B Nazanin و قلم 14 در محیط Word تایپ شده باشد.
5. چکیده مقاله حداقل 100 و حداکثر 150 کلمه نوشته شود.
6. واژه‌های کلیدی حداقل 5 و حداکثر 10 واژه آورده شود.
7. معادل انگلیسی واژگان تخصصی و معادل انگلیسی نام اشخاص به‌صورت پاورقی در پایین صفحه نوشته شود.
8. مقالات رد شده عودت داده نمی‌شوند.

### پ - ضابطه‌های استناد

1. این مجله از روش استناد «درون متنی» پیروی می‌کند، و کافی است منابع، پس از نقل قول مستقیم یا غیرمستقیم، فقط با آوردن (1) نام خانوادگی نویسنده اثر، (2) سال انتشار اثر، (3) شماره صفحه مورد استفاده، و هر سه داخل پرانتز معرفی شوند؛ نمونه: (عنايت، 1349: 25)
2. در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، با افزودن (الف) و (ب) در کنار سال انتشار، نوشته‌ها مشخص می‌شوند. نمونه: (عنايت، 1349 (الف: 14)، (عنايت، 1349 (ب: 150)
3. منابع مورد استفاده، در پایان مقاله، به ترتیب الفبایی، نام خانوادگی نویسنده، (و اگر یک اثر چند نویسنده داشته باشد ترتیب الفبایی نویسنده اول)، تنظیم و معرفی می‌شوند.
4. ترتیب نوشتن کتاب منبع در کتاب‌نامه چنین است:  
نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار کتاب) عنوان کتاب، نام مترجم، تعداد جلدها، شماره چاپ، محل نشر کتاب: نام ناشر.
5. ترتیب نوشتن مقاله منبع در کتاب‌نامه چنین است:  
نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار مجله) عنوان مقاله در داخل گیومه، نام مترجم، نام مجله، دوره مجله، صفحات اول تا آخر مقاله در مجله.
6. منابع به زبان خارجی نیز، با ترتیب بالا آورده می‌شوند.

## فهرست مطالب

- 5 ..... آزادی در اندیشه سیاسی استاد شهید مرتضی مطهری .....  
کاظم حسینی
- 19 ..... تأثیرات بین‌المللی بر روی فرآیندهای سیاست‌گذاری داخلی .....  
کرم‌اله دانش فرد؛ زهرا رجائی
- تأثیرات بین‌المللی بر روی فرآیندهای سیاست‌گذاری داخلی الگوهای امنیتی حاکم  
بر تنگه هرمز و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ..... 31  
رسول میرزاخانی سیلاب؛ سید عبدالمجید زواری
- 49 ..... اسلام سیاسی و انقلاب اسلامی ایران .....  
محمد علی بصیری؛ عبدالرحمن افشاری؛ داود نجفی
- از شهروندی تک‌فرهنگی تا شهروندی چند فرهنگی؛ تحول مفهوم شهروندی در  
سنت لیبرالی ..... 67  
ابوالفضل فصیحی
- 79 ..... استراتژی آمریکا در افغانستان و علل عدم موفقیت سیاست‌های آن کشور ....  
محمد مهدی میرزائی
- جنبش‌های اجتماعی و نقش رهبران (مطالعه موردی: نقش دکتر مصدق در جنبش  
ملی شدن صنعت نفت) ..... 101  
امیرحسین وزیریان



## آزادی در اندیشه سیاسی استاد شهید مرتضی مطهری

کاظم حسینی\*

دکترای علوم سیاسی دانشگاه تهران

### چکیده

مقوله‌ی آزادی از مهم‌ترین نیازهای بشری و از خواسته‌های اصلی مردم در نهضت انقلاب اسلامی ایران بوده است که در شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی نمود پیدا کرد. بی‌تردید استاد شهید مطهری به‌عنوان ایدئولوگ انقلاب اسلامی نقش کلیدی و مهمی در هدایت و پیروزی انقلاب و به‌تبع آن مدیریت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه در جمهوری اسلامی ایران داشته است. در این نوشتار به تدقیق مقوله آزادی در دیدگاه آیت‌الله مطهری پرداخته شده است. در گفتمان شهید مطهری، آزادی در معنای ایجابی، موهبت الهی و بنیان‌قرآنی داشته و وسیله و ضرورتی حیاتی در راستای کمال جامعه بوده است. از این‌رو، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی لازمه بقای نظام اجتماعی به‌شمار می‌آید. با این حال، آزادی در معنای سلبی، حدود و ثغور خود را با تفکر سکولاریستی مشخص کرده است.

### کلید واژه‌ها

آزادی، آزادی سلبی، آزادی ایجابی، آیت‌الله مطهری، انقلاب اسلامی.

\* Email: hadisdaftar@yahoo.com.

## مقدمه

مسئله آزادی از مهم‌ترین دغدغه‌های بشریت در طول حیات فکری، سیاسی و اجتماعی بوده است. هر یک از متفکران سیاسی و اجتماعی به انحای گوناگون کوشیده‌اند به تعریف و تبیین حدود و ثغور امر آزادی در عرصه‌ی عمومی و زندگی خصوصی بپردازند. بی‌تردید شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی انقلاب اسلامی ایران، حکایت از دغدغه‌ی آزادی برای جامعه‌ی ایرانی در سال آغازین انقلاب و به تبع آن، نظام جمهوری اسلامی داشته است. در این رابطه، باید افزود که گروه‌های مبارزاتی پیش از انقلاب و جریان‌ات سیاسی بعد از پیروزی انقلاب، هر یک نگرشی خاصی نسبت به مسئله آزادی داشته‌اند. در این میان نظر به پیشینه‌ی مبارزاتی و هم‌چنین جایگاه ویژه استاد مطهری در نظام جمهوری اسلامی و قرائت خاص گفتمان فقاهتی ایشان از مسئله آزادی، اهمیت دو چندان و مضاعفی دارد.

از یک سو نگرش گفتمان فقاهتی استاد نسبت به آزادی، بیانگر فهم دیدگاه فقاهتی از مسئله آزادی بوده و از سوی دیگر، چنین درکی از آزادی، نقش به‌سزایی در روند سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها، حدود رقابت‌ها و مشارکت‌ها، موضع‌گیری‌ها و عکس‌العمل در جامعه دارد. روش نگارنده، گفتمانی است و تلاش کرده‌ام با رجوع به منابع موجود و آثار استاد، به بررسی مسئله آزادی در اندیشه مطهری بپردازم. در این نوشتار، در پی پاسخ به پرسش آزادی در گفتمان فقاهتی استاد چگونه تعریف می‌شود؟ هستیم. هم‌چنین آزادی و مبانی آن قلمرو و حدود و ثغور آزادی در دیدگاه استاد ارائه خواهد شد.

## چارچوب نظری

از میان سه رویکرد نظری<sup>1</sup> به تحلیل گفتمان - تحلیل گفتمان لاکلا و موفه، قرابت و تناسب بیشتری با مباحث اندیشه سیاسی داشته و چارچوب تحلیلی مناسبی را برای بررسی تحولات نظری در جامعه پیش روی محقق قرار می‌دهد (بهروزلک، 1386: 552-553). نظریه گفتمان با نقش معنادار رفتارها و ایده‌های اجتماعی در زندگی سیاسی سروکار داشته و در تلاش است با به‌کارگیری مجموعه‌ای از ابزارهای روش‌شناسی در راستای تحلیل کلام‌ها، نوشته‌ها، مصاحبه‌ها و... گام بردارد (هوارت، 1388: 196-195). به‌زعم لاکلا و موفه «هر معنا در ارتباط با رفتار کلی‌ای که در حال وقوع است و هر رفتار در ارتباط با یک گفتمان خاص درک می‌شود. از این رو، ما فقط در صورتی می‌توانیم یک فرآیند اجتماعی را توضیح، تبیین و ارزیابی کنیم که قادر به درک رفتار و گفتمانی که درون آن چنین فرآیندی اتفاق افتاده است باشیم» (هوارت، 1388: 202). در درک نظریه تحلیل گفتمان، اولویت با مفاهیم عمده‌ی نظریه‌ی گفتمان<sup>2</sup>، مفصل‌بندی<sup>3</sup>، ضدیت یا غیریت<sup>4</sup>، هژمونی<sup>5</sup>، دال مرکزی<sup>6</sup> است.

اگرچه هر روش به‌نوعی حامل بار معنایی سنت خاص فکری خود است، به‌کارگیری روش تحلیل گفتمان در سال‌های اخیر در حوزه مطالعات سیاسی اسلام افزایش یافته و به‌نظر می‌رسد با اندکی جرح و تعدیل، امکان استفاده از گونه‌هایی از این روش وجود داشته باشد (علی‌خانی، 1386: 545). در یک معنا، سنت تفکر اسلامی مبنای و جوهر‌گرا بوده و در نتیجه

1- این سه رویکرد عبارتند از: تحلیل گفتمان لاکلا و موفه، تحلیل انتقادی گفتمان و روان‌شناسی گفتمانی.

- 2 - Discourse.
- 3 - Articulation.
- 4 - Antagonism.
- 5 - Hegemony.
- 6 - Nodel Point.

دارای روایت کلان است که در مقام ارزیابی، با مفروضات بنیادستیزی و جوهرستیزی نظریه تحلیل گفتمان در تعارض است.

اما در معنای دیگر، جریان‌های عقل‌گرای تفکر اسلامی، مبانی معرفتی خاصی را در پرتو اجتهاد و عقل‌پذیرفته‌اند؛ که در نتیجه آن امکان مقایسه و الهام‌گیری از ایده‌های تحلیل گفتمان را بدون نیاز به پذیرش مبانی آن محقق ساخته است. به‌عنوان مثال، نمودهای غیرت‌ساز که از جمله مشخصاتی نظریه تحلیل گفتمان است، در تفکر اسلامی در مواردی متعددی می‌توان دنبال کرد. خداوند متعال در قرآن کریم، سوره کافرون، صریحاً بین مؤمنان و کافران اعلام تمایز و جدایی کرده است و همچنین سوره توبه در قالب برائت مفهومی، مشرکان را نفی کرده است. در واقع، مبتنی بر این قاعده، شناخت اشیا منوط به تعریف اضداد خود هستند.

در این نوشتار، گفتمان انقلاب اسلامی و اسلام سیاسی، گفتمانی است مبتنی بر شریعت اسلامی که در این گفتمان، به‌ترتیب دو گفتمان اسلام ناب محمدی و اسلام آمریکایی در تقابل با یکدیگر مطرح می‌شوند. دال مرکزی گفتمان اسلام ناب محمدی، در واقع مفهوم اسلام ناب محمدی است. این دال مرکزی از طریق نشانه‌ها و دال‌هایی (ولایت فقیه، شریعت اسلامی، استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و...) مفصل‌بندی می‌شود و در نهایت ضمن شناسایی و تعریف غیریت اسلام آمریکایی، به ارائه هژمون (حکومت صالحین) می‌پردازد. در این راستا، این نوشتار بر آن است تا به شناسایی دال آزادی در اندیشه و گفتمان آیت‌الله مطهری بپردازد.

## زندگی‌نامه

مرتضی مطهری در 13 بهمن 1298/1338ق/1920م در روستای فریمان، از توابع مشهد و در یک خانواده روحانی به دنیا آمد. پس از دوران طفولیت، به مکتب‌خانه رفت و دوره‌ی ابتدایی را در همان‌جا طی کرد. در دوازده سالگی، وارد حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد شد و مقدمات علوم اسلامی را فرا گرفت. در سال 1316ش به‌رغم مبارزه‌ی شدید رضاخان با روحانیت و نیز مخالفت دوستان و نزدیکان، برای تکمیل تحصیلات خود عازم حوزه علمیه قم شد و طی اقامت پانزده ساله در آنجا، از محضر آیت‌الله بروجردی (در فقه و اصول)، امام خمینی (در فلسفه ملاصدرا، عرفان و اخلاق و اصول)، علامه طباطبایی (در فلسفه، الهیات - شفای بوعلی و...) و حاج میرزا علی آقای شیرازی (در اخلاق و عرفان) بهره برد. آیت‌الله حجت (در اصول) و آیت‌الله محقق داماد (در فقه) نیز از جمله استادان وی بودند.

مطهری در سال 1331 به تهران مهاجرت کرد و به تدریس در مدرسه‌ی مروی پرداخت و در سال 1334 تدریس در دانشکده الهیات دانشگاه تهران را آغاز کرد. از سال 1341 که نهضت امام خمینی آغاز شد، به‌طور فعال در کنار امام بود و در قیام 15 خرداد دستگیر شد. در سال 1346 با کمک چند تن از دوستان در پی اقدام به تأسیس حسینیه‌ی ارشاد، فعالیت‌های ارشادی، تبلیغی و عملی خود را در آنجا آغاز کرد. در سال 1348 با صدور اعلامیه‌ای مبنی بر کمک به مردم فلسطین، که به امضای ایشان، علامه طباطبایی و آیت‌الله ابوالفضل مجتهد زنجانی رسیده بود، دستگیر شد. از سال 1349 تا 1351ش، برنامه‌های تبلیغی مسجدالجمود در تهران را زیر نظر گرفت. از سال 1351 تا 1357ش، به‌دلیل افزایش تبلیغات گروه‌های چپ و وجود گروه‌های مسلمان چپ‌گرا، تألیفات، سخنرانی‌ها و درس او به مبارزه‌ی فکری با این گروه‌ها تمرکز یافت. در سال 1355ش به‌دلیل خطرهایی که رژیم پهلوی از ناحیه‌ی او احساس می‌کرد، زودتر از موعد از دانشکده‌ی الهیات بازنشست شد. همین سال، در دوران اقامت امام خمینی (ره)، در نجف به دیدار او رفت و درباره‌ی مسایل مهم نهضت با ایشان مشورت کرد و با اوج‌گیری انقلاب در ایام اقامت امام خمینی در پاریس نیز به دیدار امام رفت و امام او را مسئول تشکیل شورای انقلاب نمود. در هنگام بازگشت امام، مسئولیت کمیته‌ی استقبال از ایشان را به‌عهده گرفت.

سرانجام در ساعت 20 و 22 دقیقه شب یازدهم اردیبهشت 1358 در تاریکی شب مورد حمله‌ی گروه فرقان قرار گرفته و به شهادت رسید.

## آزادی در اندیشه آیت‌الله مطهری

### معنای آزادی

استاد مطهری آزادی را به معنای عدم مانع در راستای شکوفایی استعدادها و عدم تحصیل جبرآمیز چیزها برای بشر می‌داند که در واقع (از آن جهت که بشر موجودی است که باید با اختیار و در صحنه‌ی تنازع و کشمکش به کمال خود برسد) آزادی برای وی ضروری است. ایشان با تفکیکی که بین انسان، حیوان و گیاه می‌کنند، اگر چه به حقوق حیوان و گیاه اذعان دارد، آزادی را از «مختصات انسان» به‌شمار می‌آورد. افزون بر این، آیت‌الله مطهری با نقد فلسفه‌ی اروپایی از آن رو که لازمه احترام به حیثیت ذاتی انسان را احترام به خواسته‌ها، تمایلات، پسندها و انتخاب‌ها می‌داند؛ مثلاً هر عقیده‌ای حتی اگر موهون‌ترین و سخیف‌ترین عقیده باشد محترم است، بر این نکته اذعان دارد که «آزادی را علاوه بر آزادی دیگران، مصالح خود فرد و هم‌چنین مصالح اجتماعی می‌تواند محدود کند؛ زیرا لازمه حق طبیعی و حیثیت ذاتی انسان لزوم احترام است، اما لازمه و لزوم احترام کاری به کار او نداشته‌ی نیست، بلکه لازمه‌ی آن این است که هر عملی که استعدادهای طبیعی را رشد بدهد جایز بشماریم».

بر این اساس، به نظر مطهری، تکامل طبیعی انسان ایجاب می‌کند که هر عقیده‌ای که نیروی کمال را راکد می‌کند، حتی اگر زاییده‌ی انتخاب او باشد، باید آن «زنجیر را ولو به زور از دست‌وپای آن انسان‌ها باز کرد و هر عقیده‌ای که نیروهای او را آزاد می‌کند و او را در مسیر تکامل رهبری می‌کند و او زاییده‌ی انتخاب خود انسان‌ها نباشد، باید به انسان عرضه داشت و اگر امکان تحصیل دارد، باید تحصیل کرد». ایشان برای تأیید مدعای خود به اقدام رسول اکرم (ص) آن‌گاه که با عصا به بت‌ها اشاره کرد و فرمودند: «و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا» (اسراء، 81) تمسک می‌جویند. از منظر شهید مطهری آزادی به‌مثابه «تکلیف» بوده و آن بر دو قسم، آزادی معنوی و آزادی اجتماعی است. به نظر او، انسان از آن‌رو که مکلف است خود را برده و بنده خرافات فکری و هوای نفسانی قرار ندهد، آزادی جنبه‌ی «درونی و باطنی» داشته و از آن‌رو که دیگران وظیفه دارند در برابر او، قیدوبندی ایجاد نکنند، آزادی جنبه‌ی «خارجی و بیرونی» دارد (مطهری، 1379: 71/1-80).

شهید مطهری در نقد مکتب اگزیستانسیالیست که آزادی را «کمال نهایی» می‌دانند، بر این نکته اصرار دارد که آزادی اگر چه کمال است، آن «کمال وسیله‌ای» نه «کمال هدفی» است. به باور مطهری، در رابطه با آزاد و مختار بودن انسان دو پرسش متناقض می‌شود: نخست آن که آیا «چون آزاد است، به کمال خودش رسیده است؟» دوم آن که آیا «مختار است که کمال خودش را انتخاب کند؟». شهید مطهری در پاسخ به این پرسش‌ها به این باور است که با آزادی «ممکن است انسان به عالی‌ترین کمالات و مقامات برسد و ممکن است به اسفل‌السافلین سقوط کند». در واقع آزادی، خودش کمال بشریت نیست، وسیله‌ی کمال بشریت است؛ یعنی، انسان اگر آزاد نبود، نمی‌توانست کمال بشریت را تحصیل کند. یک موجود که باید راهی را طی کند و او را آزاد و مختار آفریده‌اند و تمام موانع را از سر راه او برداشته‌اند، به مرحله‌ی آزادی رسیده است، ولی به مرحله‌ی آزادی رسیدن، به مقدمه‌ی کمال رسیدن است؛ یعنی، آزاد است که راه کمال خود را طی کند (مطهری، 1365: 345-349).

شهید مطهری ابعاد آزادی انسان را در سه جهت بر می‌شمارد:



1. آزادی انسان از اسارت طبیعت؛ به این معنا که انسان در کره‌ی خاکی محصور بوده و به حکم قانون طبیعت در مقابل طبیعت اسیر است. از جمله‌ی این اسارت‌ها، بیماری‌های ناعلاج از قبیل سرطان و مرگ است.
2. آزادی از حکومت خود بر خود (آزادی از هواهای نفسانی خود)؛ به‌زعم مطهری، «انسانیت انسان، اسیر حیوانیت اوست»، امری که در تعبیر دینی، از دربند بودن جنبه علوی انسان توسط سلفی یاد می‌شود. در واقع، هنگامی که روح انسان مطیع تمایلات نفسانی و طبیعی باشد و عقل انسان جز در خدمت طبیعت و ماده نباشد، ثمرهایی برای انسان جز بردگی و بندگی نفس به‌بار نخواهد داشت و آیه‌ی شریفه «ارأیت من اتخذ الهه هو اه افانت تکون علیه وکیلا» (فرقان، 43) اشاره به این امر است.
3. آزاد بودن انسان از محکومیت انسان‌های دیگر؛ آزادی مطلق انسان در مقابل انسان‌های دیگر هم‌چون آزادی مطلق انسان در مقابل طبیعت، امری محال است. در واقع «آزادی یک فرد با آزادی افراد دیگر ضدیت دارد. حداکثر آزادی فرد زمانی محقق می‌شود که آزادی فرد را جز آزادی دیگران چیز دیگری محدود نکند. شهید مطهری با استناد به این جهات سه‌گانه آزادی، بر این باور است که «انسان در آینده به‌سوی آزادی بیشتری» گام خواهد برداشت (مطهری، 1369: (ب)، 286-285/1).

### ارزش آزادی

به‌نظر مطهری، آزادی ارزش فوق‌العاده‌ای دارد، اما بالاترین نعمت نیست. در کنار آزادی، آموزش و پرورش، فرهنگ و امنیت، اهمیت دو‌چندانی دارند. در واقع اسلام به‌مثابه یک کل است که نه‌تنها طرفدار آزادی است، بلکه در برگیرنده محبت، صمیمیت، برادری، گذشت، همدلی و عواطف انسانی است (مطهری، 1379: 63/1-67).

به‌باور مطهری «آزادی ایده‌آل انسان نیست {بلکه} شرط است. محبت، صفا، یگانگی، صمیمیت، علاقه به سرنوشت دیگران، تعاون و برادری سبب‌ساز سعادت زندگی انسان از ناحیه دیگران است. شهید مطهری در پاسخ به این پرسش که «چرا آزادی برای بشر چنین ارزش والا‌یی یافته» و برخی آن‌را «بالاترین نعمت‌ها - اصل و مادر همه سعادت‌ها و موفقیت‌ها دانسته‌اند؟» بر این نکته تأکید دارد که بشر از این نعمت به نسبت دیگر نعمت‌ها از ناحیه‌ی هم‌نوعان خود کمتر بهره داشته است. در واقع به‌زعم مطهری، آیه‌ی «اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدما» (بقره، 30) ناظر بر این واقعیت است. بر همین اساس، اختیار و آزادی فرد و امکان تجاوز او به افراد دیگر، جز جوهر ذات انسان است و کمال انسانیت جز با اختیار و آزادی هر فرد در کار خود نمی‌باشد.

شهید مطهری «عصیان و تمرد» و «تسلیم و انقیاد» را دو رکن آزادی می‌داند که در واقع، بدون عصیان و تمرد و رکود و اسارت و بدون تسلیم و انقیاد، هرج‌ومرج بر زندگی انسان حاکم می‌شود. البته ایشان این دو رکن را ناظر بر جنبه درونی و انسانی - روح آزاد و آزادی‌خواه می‌دانند. در واقع به‌زعم ایشان، برخلاف نباتات و حیوانات که آزادی برای آن‌ها تنها رهایی از موانع رشد است، آزادی برای انسان به‌مثابه خلیفه‌الله و موجود مکلف و مسئول «پرخاشگری از یک‌طرف و تسلیم و انقیاد و انضباط از طرف دیگر است». به اعتقاد مطهری گزاره طیبه «لا اله الا الله» مشتمل بر همین دو رکن است. از این گذشته، آزادی یک امر پیشینی نبوده، بلکه یک امر پسینی است که باید آن‌را تحصیل کرد. در واقع انسان برای تحصیل آزادی، نیازمند به روح پرخاشگری و کفر (فمن یکفر بالطاغوت و یومن بالله) است. در این معنا، به اعتقاد مطهری، «روح آزادی، یک روح اثباتی» است. (مطهری، 1379: 117/1-119).

آزادی واقعا یک ارزش بزرگ است. گاهی انسان می‌بیند در بعضی از جوامع، این ارزش به‌کلی فراموش شده ولی یک وقت می‌بیند این حس در بشر بیدار می‌شود. بعضی افراد می‌گویند بشریت و بشر یعنی آزادی و غیر آزادی، ارزش دیگری

وجود ندارد؛ یعنی می‌خواهند تمام ارزش‌ها را در این یک ارزش که نامش آزادی است محو کنند. {«آزادی» تنها ارزش نیست} ارزش دیگر «عدالت» است، ارزش دیگر «حکمت» است، ارزش دیگر «عرفان» است و چیزهای دیگر (مطهری، 1365: 50).

در مقام ارزیابی، به‌زعم مطهری دو دیدگاه در رابطه با ارزش آزادی وجود دارد: دیدگاه نخست آن‌که، آزادی از آن‌رو عامل منفی سعادت است که نسبت به سایر عوامل دیگر سعادت، ارزش درجه‌ی یک ندارد. افزون بر این ارزش، عوامل مثبت سعادت، از قبیل فرهنگ، تعلیم و تربیت و حتی ثروت و سایر عوامل مادی و معنوی که تأثیر اثباتی و ایجابی دارند، بیشتر است. مطهری برای بیان این دیدگاه از طبیعت نمونه می‌آورد؛ مثلاً برای رشد یک گل، وجود خاک، آب و هوا، نور، حرارت و باغبان «ضرورت اثباتی» بوده و در مقابل نبودن سد و مانع برای پیشرفت و ریشه دوانیدن و ترقی «ضرورت نفی‌ای» است که در عین حال، هر دو ضروری است. دیدگاه دیگر که ارزش آزادی را درجه‌ی یک به‌شمار آورده، در واقع «دیدگاه کمیابی» است. براساس این دیدگاه، کمیابی یک شی خوددلیلی بر بالابودن ارزش آن است. بشر این موهبت را همیشه کمتر از موهبت دیگر دارا بوده است؛ این امر به‌گونه‌ای است که زیان‌ها و موانعی که بشر از جانب هم‌نوعان خود دیده است، به‌مراتب بیشتر از زیان‌هایی است که از بلایای طبیعی (طوفان و زلزله و...) داشته است (مطهری، 1379: 63/1).

### اهمیت آزادی

مطهری به قداست آزادی اعتقاد دارد. شواهد مقدس بودن و محترم شمردن آزادی‌ها، به‌ویژه آزادی سیاسی از دیدگاه مطهری به‌طور خلاصه عبارت‌اند از:

1. نفی حکومت زور، حتی در دوره حضور معصوم در اسلام (مطهری، 1365: 176-207).
2. نمونه‌های زیاد ابراز نظر و اظهار رأی مخالفان دین و حکومت دینی، در برابر ائمه و برخورد علمی، منطقی همراه با گشاده‌رویی با آن‌ها و آزاد بودن مخالفان در برابر امام علی (ع) به‌عنوان رئیس حکومت (مطهری، 1375: 128-129) و نوع برخورد امام صادق (ع) با منکران خدا، قیامت و نبوت (مطهری، 1375: 134-129) و احتجاجات طبرسی و احتجاجات بحار (مطهری، 1375: 19). مطهری تصریح می‌کند: «خوارج آزادانه عقایدشان را ابراز می‌کردند و چه بسا در مسجد کوفه، مرکز خلافت علی (ع) وی را تکفیر می‌کردند. حضرت با ایشان در نهایت آزادی و دموکراسی رفتار می‌کرد. هرگونه اقدام سیاسی و حکومتی برایش مقدور بود؛ اما آن‌ها را زندانی نکرد و شلاق‌شان نزد و حتی سهمیه آن‌ها را از بیت‌المال قطع نکرد و با آن‌ها هم‌چون سایر افراد رفتار می‌کرد» (مطهری، 1349: 34).
3. مقدس بودن آزادی اجتماعی به‌عنوان یکی از هدف‌های بعثت انبیا (مطهری، 1363: 18).
4. اذعان به‌وجود تعلیمات لیبرالیستی به‌معنای واقعی آن در اسلام، مبنی بر آزاد بودن بشر (مطهری، بی‌تا: 45-41).
5. قائل شدن به حقوق فطری و طبیعی برای بشر و تأیید اساس و روح اعلامیه جهانی حقوق بشر، بدین معنا که در متن خلقت یک سلسله حقوق و آزادی‌ها به بشر داده شده که به‌هیچ نحو قابل سلب و انتقال نیست و اسلام آن‌را تأیید می‌کند (مطهری، 1369: 15-14: 169).
6. انتخابی بودن جمهوری اسلامی و نقش نظارتی فقیه.
7. اعتقاد به اینکه هر مقام غیر معصومی اگر در وضع غیر قابل انتقاد قرار گیرد، هم برای خودش خطر است و هم برای اسلام. مطهری تصریح کرده است که مانند عوام فکر نمی‌کند؛ هر کسی در طبقه مراجع قرار گرفت مورد عنایت خاص

امام زمان (ع) و مصون از خطا، گناه و فسق است؛ زیرا اگر چنین چیزی بود، شرط عدالت باید بلاموضوع می‌شد (مطهری، 1368: 71).

8. اشاره به اینکه قدسی بودن شخص حاکم، از اندیشه اهل تسنن است و شیعه هیچ قداستی به معنای فوق نقد و مشورت و فوق نظارت بودن برای حاکم قائل نیست (مطهری، 1364: 265).

9. تصریح به حق چون و چرایی مردم در برابر حاکم و یا شرط گذاشتن برای حاکم مبنی برای اینکه چنین و چنان کن، با استفاده از آموزه‌های نهج‌البلاغه (مطهری، 1379: 150-133).

10. حاکم در خدمت مردم است و نه مردم در خدمت حاکم و در واقع حاکم امانتدار مردم است (مطهری، 1364: 233-232).

اصول ده‌گانه فوق در واقع به‌مثابه دلایل اهمیت، قداست و احترام آزادی از نگاه مطهری است.

### محدودیت‌های آزادی

آزادی محدودیت‌هایی عقلانی دارد؛ مانند منع آزادی توطئه، خدعه، فریب و نفاق. این محدودیت‌ها تقریباً در اکثر نظام‌های سیاسی دنیا وجود دارد و مطهری نیز به آن‌ها اعتقاد و توجه دارد. البته او درباره منع آزادی نفاق و التقاط حساسیت بیشتری دارد که تا حدودی به آن اشاره شد؛ اما دو مورد محدودیت در اندیشه مطهری جلوه‌ی ویژه‌ای دارد. پیش از پرداختن به آن‌ها باید اشاره کنیم که محدودیت‌های آزادی از دیدگاه مطهری اولاً و بالذات به منشأ آزادی‌های انسان بر می‌گردد. از نظر او، منشأ آزادی در اسلام برخلاف اندیشه‌ی غربی، استعداد‌های انسانی انسان است نه امیال و هواهای او. به عبارت دیگر انسانیت رها شده در اسلام مطرح است، نه حیوانیت رها شده. بنابراین محدودیت آزادی در اسلام برای تقویت و تعالی درجه‌ی عالی وجود آدمی در مقابل درجه دانی اوست (مطهری، 1368: 10).

بنابراین بینش، در اسلام محدودیت‌های اخلاقی برای برخی از آزادی‌های فردی وجود دارد؛ اما جز آن در دو مورد، یعنی آزادی عقیده و آزادی متکی بر مصالح انسانیت، مطهری دیدگاه ویژه‌ای دارد. او در کتاب‌های مختلف خود، میان آزادی عقیده و آزادی تفکر تفاوت قائل می‌شود. او آزادی تفکر را مطلق و آزادی عقیده را مفید به عقیده‌های متکی بر فکر و استدلال و نه عقاید خرافی می‌داند؛ حتی بخش‌هایی از اعلامیه‌ی حقوق بشر را مبنی بر آزادی عقاید مورد انتقاد قرار می‌دهد. او کار حضرت ابراهیم (ع) و حضرت رسول (ص) در محترم نشمردن عقاید مشرکان و شکستن بت‌ها را می‌ستاید و کار کورش هخامنشی و ملکه‌ی انگلستان را در احترام به بت‌خانه‌های بابل و هند را نوعی فریب و حربه استعماری می‌داند (مطهری، 1361: 64).

در مورد محدودیت دوم یعنی مصالح انسانیت، مطهری می‌گوید: «به عقیده‌ی جان استوارت میل، آزادی را هیچ چیز محدود نمی‌کند، مگر زبان فرد دیگر یا جامعه و به عقیده جان لاک، مصلحت فرد و مصلحت جامعه یعنی اکثریت و به عقیده ما، مصلحت انسانیت به‌طور کلی» (مطهری، 1375: 55).

به‌طور عام شاید بتوان همه‌ی محدودیت‌هایی را که مطهری برای آزادی می‌شمارد، تحت عنوان مصالح انسانیت جای داد؛ اما عنوان مصداقی از آن، در جلد سوم کتاب آشنایی با قرآن و یا کتابچه‌ی جهاد صراحتاً «اصل توحید» جزو مصلحت انسانیت و جزو حقوق عمومی انسانی اعلام و شرک نیز به‌عنوان ریشه‌ی فساد معرفی شده است. لذا جهاد با مشرکان را ولو به‌صورت ابتدایی برای دفاع از حریم توحید و قطع ریشه‌ی فساد جایز می‌داند؛ یعنی مصلحت انسانیت ایجاب می‌کند که با شرک مبارزه شود و عقیده‌ی توحید به‌عنوان یک حق عمومی تبلیغ گردد. این جهاد به‌خاطر داشتن غل و زنجیر و فساد شرک است، نه تحمیل توحید که عقیده‌ی توحید، تحمیل شدنی و اکراه و اجبار بردار نیست (مطهری، 1375: 51-50).

50). به‌علاوه در مقاله‌ی حاضر نیز بیان شد که مطهری ایمان و عقیده به اصول مکتبی و ایدئولوژی را حقوق جدیدتر انسان قلمداد کرده که اندیشه دموکراسی در قرن بیستم، از قرن هجدهم آن را فربه‌تر کرده است.

## اقسام آزادی

### آزادی معنوی

شهید مطهری در یک تقسیم‌بندی کلی، آزادی را به آزادی معنوی و آزادی اجتماعی تقسیم می‌کند. به‌زعم ایشان، آزادی معنوی در مکاتب انبیا و نه در مکاتب بشری ریشه دارد و بیش از هر چیز دیگر ارزش دارد. از منظر معرفت‌شناختی، آزادی اجتماعی بدون آزادی معنوی میسر نیست. تنها از طریق نبوت، انبیا، دین، ایمان و کتاب‌های آسمانی، امکان تحقق آن وجود دارد (مطهری، 1368: الف) 18-19).

استاد مطهری، بزرگ‌ترین برنامه‌ی انبیا را «آزادی معنوی» می‌داند و با تمسک به آیه «قد افلح من زکاه و قد خاب من دساها» (شمس، 9-10)، «تزکیه نفس» را معادل آزادی معنوی به‌شمار می‌آورد (مطهری، 1368: الف) 50). به‌نظر ایشان، ریشه تمام سلب آزادی‌های اجتماعی طول تاریخ، در حس منفعت‌طلبی انسان نهفته است؛ امری که با عدم تقوا و آزادی معنوی رابطه تنگاتنگ دارد (مطهری، 1368: الف) 22 - 21). در واقع تقوا به‌مثابه ابزاری کارآمد برای بشر، برخلاف تصور رایج، محدودیت نه، بلکه مصونیت فراهم می‌سازد؛ امری که در کلام امام علی (ع) از آن به «علت و موجب بزرگ آزادی» یاد شده است: تقوا در درجه اول و به‌طور مستقیم، از ناحیه اخلاقی و معنوی، به انسان آزادی می‌دهد و او را از قید رقیبت و بندگی هوا و هوس آزاد می‌کند، رشته حرص، طمع، حسد، شهوت و خشم را از گردنش بر می‌دارد؛ ولی به‌طور غیر مستقیم در زندگی اجتماعی هم آزادی‌بخش انسان است. رقیبت‌ها و بندگی‌های اجتماعی نتیجه رقیبت معنوی است (نهج‌البلاغه، خطبه 30؛ به‌نقل از مطهری، 1369: الف) 30).

### آزادی اجتماعی

به‌نظر مطهری، انسان برای رشد و تکامل نیازمند دو فضای آزاد و بلامانع است: 1- فضای اجتماعی بیرون و 2- فضای روح و درون. در فضای اجتماعی، انسان نیازمند زندگی اجتماعی بوده و برای رشد و تکامل افراد و استفاده از حقوق طبیعی و اجتماعی‌شان نبایستی مانعی از ناحیه دیگران برای آن‌ها ایجاد شود. از این‌رو، منطق قرآن بر لزوم آزادی‌های اجتماعی تأکید کرده است: «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سوا بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشکر به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقلوا او اشهدوا بانا مسلمون» (آل عمران، 64). به‌باور مطهری، نظام اجتماعی و سیاسی اسلام مبتنی بر احترام به آزادی‌های اجتماعی بوده است. به‌گونه‌ای که علی (ع) در این رابطه می‌فرماید: «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا» (نهج‌البلاغه/ نامه 31).

با این‌حال، به‌نظر مطهری همواره در طول تاریخ آزادی انسان هم‌چون امنیت، تعلیم و تربیت توسط افراد دیگر مورد تهدید قرار گرفته و عموماً استعبادها، استثمارها، اسارت‌های افراد و اقوام به‌دست افراد و اقوام دیگر چیزی جز سلب آزادی بشریت نمی‌تواند باشد (مطهری، 1379: 96/1-97). به‌زعم مطهری از اهداف قطعی و یقینی انبیا این است که آزادی اجتماعی را تأمین کنند و با انواع بندگی‌ها و بردگی‌های اجتماعی و سلب آزادی‌ها که در اجتماع هست مبارزه کنند (مطهری، 1368: الف) 18).

آیت‌الله مطهری، لازمه رشد اجتماعی را داشتن آزادی می‌داند. در واقع از نظر او زمامداران جامعه باید شرایط آزادی را برای شهروندان در روند انتخاب و تصمیم‌گیری فراهم آورند و جلوگیری از آزادی، حتی با حسن نیت، با این بهانه که مردم شایستگی درک صواب از ناصواب را ندارند، نتیجه‌ای جز داشتن ملتی غیر رشید و بی‌لیاقت نمی‌داند. شهید مطهری

در رابطه با نسبت آزادی و رشد اجتماعی چنین می‌آورد: رشدش (ملت) به این است که آزادش بگذاریم، ولو در آن آزادی ابتدا اشتباه هم بکند. صدار هم اگر اشتباه کند باز باید آزاد باشد (مطهری، 1387: 389-391).

## آزادی اندیشه

در اندیشه مطهری «آزادی فکر و تفکر» یکی از مهم‌ترین انواع آزادی اجتماعی به‌شمار می‌آید. آزادی تفکر در انسان، ناشی از استعداد انسان بوده که اولاً توانایی اندیشیدن را در مسایل برای انسان به ارمغان می‌آورد و دیگر این که پیشرفت و تکامل بشری را رقم می‌زند (مطهری، 367/24-368). شهید مطهری از زبان مکتب اسلام، ایمان ملزم با زور و اجبار را نفی می‌کند و با بیانی انتقادی ضمن نفی اعتقاد به اصول دین بدون انتخاب آزادانه و آگاهانه، بر این نکته اذعان دارد که اقدامات اسلام «مبارزه با آن عقاید خرافی‌ای بود که یک‌ذره با عقل و فکر بشر سروکار نداشت، اقدامات فقط زنجیری شده بود برای عقل و فکر» (مطهری، 1387: 393/24).

بر این اساس شهید مطهری بین آزادی عقیده و آزادی فکر قائل تفکیک است. به‌زعم ایشان بین این امر که گاهی پایه اعتقاد بشر تفکر آزاد است، با این امر که گاهی اعتقادی به بشر، از طریق آبا، اجداد و... تحمیل شود و موجبات خوی گرفتن انسان را با آن فراهم می‌سازد، تفاوت ماهوی وجود دارد. از منظر ایشان، اعتقاد دومی عبارت است از یک «سلسله زنجیره‌های اعتقادی و عرفی و تقلیدی که به دست‌وپای فکر و روح انسان بسته می‌شود»؛ که لازم است انسان دیگری حتی به زور آن‌را باز کند. مرحوم مطهری منطق آزادی اجتماعی، آزادی تفکر را در درس‌گفتارهای خود در رابطه با انقلاب اسلامی حفظ کرده و چنین می‌آورد: ملت‌هایی که... از روی یک نوع عادت، تقلید، تلقین و... آن عقاید را پیدا کرده‌اند... نیروی دیگری لازم است که این زنجیرها را پاره کند. عرض نمی‌کنم که یک زنجیر دیگری به دست‌وپای او بنهد و عرض نمی‌کنم که یک فکر و عقیده‌ای، حتی یک عقیده مبتنی بر فکری را به او تحمیل بکند؛ بلکه می‌گوییم که او را از این زنجیرها آزاد بکند تا بتواند خودش آزادانه فکر کند و عقیده‌ای را مبنای تفکر انتخاب کند. این بزرگ‌ترین خدمت‌هایی است که یک فرد می‌تواند به بشر بکند. یکی از کارهای انبیا همین بوده است که این‌گونه پایگاه‌های اعتقادی را خراب بکنند تا فرد آزاد شده بتواند، آزادانه درباره خودش، سرنوشت و اعتقاد خودش فکر کند (مطهری، 1387: 386/24).

آیت‌الله مطهری، ضمن رد آزادی عقیده در اروپا، ماهیت آزادی عقیده را در غرب و اسلام دو چیز جداگانه می‌داند. به‌باور ایشان، اروپاییان، آزادی عقیده را بر سه اصل بنا کرده‌اند: 1- اصل احترام انسان؛ 2- اصل شخصی بودن دین؛ 3- اصل اینکه تحصیل نظر، عقیده، فرضیه و خواسته شخص بر شخص دیگر ترجیح بالمرجع است. حال آن‌که در اسلام، آزادی عقیده مبتنی بر اصول دیگر بنا شده است: 1- فضایل روحی و نفسانی در فضیلت بودن خود نیازمند به اراده و اختیار هستند. در این معنا، تقوا، عفت و امانت زمانی فضیلت هستند که انسان آن‌ها را برای خود انتخاب کرده باشد؛ 2- محبت و عقیده از قلمرو اجبار خارج است؛ 3- اسلام به‌طور کلی در اصول دین طرفدار تفکر آزاد است و اصول دین جز با تفکر آزاد حاصل نمی‌شود.

نکته دیگر قابل اشاره در اندیشه‌ی مطهری آن است که «اختلافات عقیده و جنگ عقاید» در اسلام مطلوب بالذات نبوده، بلکه مطلوب بالعرض است. به‌عبارت دیگر، ذات اختلاف «نه از آن جهت مطلوب است که اسلام می‌خواهد که این اختلاف موجود باشد» بلکه «از آن جهت اختلاف مطلوب است که تا جنگ عقاید نباشد، حقیقت ایمان و مسایلی که باید به آن‌ها ایمان آورد و بالاخره مسیر روحی بشر به‌سوی حقایق ایمانی بدون جنگ و مبارزه» انجام نمی‌گیرد (مطهری، 1379: 83/1).

## آزادی سیاسی

مهم‌ترین موارد آزادی‌های سیاسی در آرا مطهری، آزادی بیان و ابراز عقاید و آزادی در انتخابات، آزادی احزاب و انجمن‌هاست.

### آزادی بیان در ابراز عقاید

از نظر مطهری هر کس باید فکر، بیان و قلم‌اش آزاد باشد. تنها در چنین صورتی انقلاب اسلامی ما راه صحیح پیروزی را ادامه خواهد داد. اتفاقاً تجربه‌های گذشته نشان داده است که هر وقت جامعه از یک‌نوع آزادی فکری ولو از روی سوءنیت برخوردار بوده است، این امر به ضرر اسلام تمام نشده، بلکه در نهایت به سود اسلام بوده است. والا اگر بخواهیم جلوی فکر را بگیریم اسلام و جمهوری اسلامی را شکست داده‌ایم (مطهری، 1379: 64-63).

اگر بنا شود حکومت جمهوری اسلامی، زمینه‌ی اختناق را به‌وجود بیاورد، قطعاً شکست خواهد خورد (مطهری، 1379: 62). از نظر مطهری: در رژیم جمهوری اسلامی، هیچ محدودیتی برای افکار وجود ندارد و از به اصطلاح کانالیزه کردن اندیشه‌ها، خبر و اثر نخواهد بود. همه باید آزاد باشند که حاصل اندیشه و تفکرات خود را عرضه کنند (فکر واقعی خودشان نه توطئه، ریاکاری، نفاق، التقاط و فریب) (مطهری، 1379: 11).

به‌همین دلیل، مطهری حتی پیش از انقلاب اسلامی نامه‌ای به رئیس دانشکده الهیات نوشت و در آن پیشنهاد کرد که لازم است در دانشکده الهیات، یک کرسی ماتریالیسم دیالکتیک تأسیس شود و استادی متخصص و معتقد به ماتریالیسم دیالکتیک عهده‌دار تدریس آن بشود. این طریق صحیح برخورد با مسئله است، نه اینکه فردی پنهانی و به‌صورت اغوا و اغفال بخواهد دانشجویان ساده و کم مطالعه را تحت تأثیر قرار دهد و برای‌شان تبلیغ کند. این قابل قبول نیست (مطهری، 1379: 64-65-14-13). او حتی به جوانان مسلمان متعصب در مورد پرهیز از جلوگیری از آزادی بیان هشدار می‌دهد که نپندارند راه حفظ معتقدات اسلامی جلوگیری از ابراز عقیده دیگران است. از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود پاسداری کرد و آن علم و آزادی دادن به افکار مخالف و مواجهه صریح و روشن با آن‌هاست (مطهری، 1379: 19).

من به همه‌ی این دوستان غیر مسلمان اعلام می‌کنم از نظر اسلام تفکر آزاد است. شما هر جور که می‌خواهید عقیده‌ی خودتان را ابراز کنید؛ به شرط اینکه فکر واقعی خودتان باشد (نه اینکه زیر پوشش اسلامی، افکار مارکسیستی را تبلیغ کنید که خیانتی بزرگ است). هر طور که می‌خواهید بنویسید، هیچ ممانعتی نخواهد کرد (مطهری، 1379: 14-13).

### آزادی احزاب و انجمن‌ها

مطهری تصریح می‌کند در حکومت اسلامی احزاب آزادند و هر حزبی اگر عقیده غیر اسلامی هم دارد، آزاد است؛ اما اجازه توطئه‌گری و فریب‌کاری نمی‌دهیم. احزاب و افراد در حدی که عقیده خودشان را صریحاً می‌گویند و با منطق خود به جنگ منطق ما می‌آیند، آن‌ها را می‌پذیریم (مطهری، 1379: 14-13). اما اگر بخواهند در زیر لوای اسلام، افکار و عقاید خودشان را بگویند، ما حق داریم که از اسلام خودمان دفاع کنیم و بگوییم که به‌نام اسلام این کار را نکنید (مطهری، 1379: 81).

به‌علاوه، مطهری اعتقاد بی‌چون و چرا نسبت به اصول اسلامی و پایبندی به آن‌ها برای مسلمانان خلاف دموکراسی نمی‌داند؛ اما چون و چرای اقلیت را مجاز می‌شمارد و اعتقاد دارد که مسلمانان باید به آنان اجازه‌ی چون و چرا بدهند. اقلیت می‌توانند مجموعه‌های متشکل در قالب انجمن، گروه یا افراد پراکنده باشند. بنابراین زمانی که احزاب غیر اسلامی آزاد باشند، آزادی احزاب اسلامی؛ اما مخالف سیاسی بدیهی است و نیاز به توضیح ندارد.

## آزادی در انتخابات

مطهری اعتقاد دارد مردم باید در انتخابات عمومی (مجلس و یا هر انتخابات دیگر) آزاد باشند. هیچ مرجع مافوقی در این باره، ولو با حسن نیت نباید برای مردم تعیین تکلیف کند یا به بهانه اینکه مردم ممکن است در تشخیص افراد صالح یا اصلاح اشتباه کنند، به گونه‌ای دخالت و موضع‌گیری کند و حق انتخاب را از مردم سلب و یا آن را مخدوش کند؛ اگر به بهانه‌ی اینکه ملت رشد ندارد، آزادی را برای همیشه از او بگیرند، این ملت تا ابد غیر رشید باقی می‌ماند؛ رشدش به این است که آزادش بگذاریم و او در آن آزادی ابتدا اشتباه بکند. صدار هم اگر اشتباه بکند باز باید آزاد باشد (مطهری، 1368: 25).

## حدود و ثغور آزادی

باسخ شهید مطهری به این پرسش که آیا آزادی مطلقاً محترم و غیر قابل سلب است یا اینکه می‌توان در مواردی جلوی آزادی را گرفت؟ آن موارد چه مواردی است؟ در قالب سه ملاحظه قابل پی‌گیری است (مطهری، 1368: 84/1-88).

1. آنجا که آزادی فرد، مخل آزادی دیگران و سلب‌کننده آزادی دیگران باشد، در این گونه موارد می‌توان بلکه باید جلوی آزادی فرد را گرفت و او را مجبور کرد.

2. اگر آزادی فرد برخلاف مصالح عالی‌هی اجتماع باشد، دولت که حافظ منافع مصالح عموم اجتماع است، حق دارد آزادی‌های افراد را نفع مصالح عالی‌هی اجتماعی محدود کند. مثل شخصی که در کشتی نشسته است و با اتکا به آزادی خود می‌خواهد کشتی را سوراخ کند. البته مطهری عملیاتی شدن این ملاحظه را منوط به این امر می‌داند که در حقیقت خود ملت این تصمیم را درباره خود بگیرد، یعنی قدرت دولت ناشی و منبعث از ملت باشد و این تصمیم از نوع اراده اخلاق فرد در مقابل مشتبهات نفسانی خویش باشد.

3. در صورتی که آزادی فردی و حفظ آن برخلاف مصالح مسلم شخصی خود فرد، تعلیم و تربیت بهداشت و حفظ الصحه، باشد؛ در این گونه موارد، تعلیم و بهداشت اجباری تجویز می‌شود.

به‌باور شهید مطهری، انسان برای نیل به کمال و ساختن محیط مطلوب در راستای سعادت، در عین حالی که آزاد است، با محدودیت‌های طبیعی و غیر طبیعی فراوانی مواجه است؛ محدودیت‌هایی از قبیل «وراثت»، «محیط طبیعی و جغرافیایی»، «محیط اجتماعی» و «تاریخ و عوامل زمانی» موجبات محدود شدن آزادی انسان را رقم می‌زنند. در واقع، چنین محدودیت‌هایی عامل نسبی شدن آزادی انسان است. به عبارت دیگر «آزادی (انسان) در داخل یک دایره محدود است؛ در داخل همین دایره محدود است که (انسان هم) می‌تواند آینده سعادت‌بخش برای خود انتخاب کند و هم آینده شقاوت‌آلود» (مطهری، 1368 (ب): 83).

در مقام ارزیابی، در نگاه مطهری آزادی اگر چه در رابطه با هر شخصی با اهتمام به محدودیت‌های ذکر شده، نسبی است؛ همین محدودیت نسبی آزادی توان بالقوه شگرفی در راستای نیل به دو جهت متناقض دارد: از یک سو، آزاد بودن انسان چه بسا در مقام سلب آزادی دیگران، مصالح اجتماع و خود فرد پیش رود و از سوی دیگر، آزاد بودن انسان در مقام ایجاب، زمینه سعادت و کمال وی را رقم می‌زند (شریعت؛ نادری باب اناری، 1391).

## نتیجه‌گیری

در این نوشتار به بررسی مقوله آزادی در گفتمان استاد مطهری پرداختیم. در دیدگاه این متفکر شهید مقوله آزادی امری درون‌گفتمانی بوده و لازمه تعالی جامعه و حیات سیاسی و اجتماعی در نظام دینی است. تشریح، تعرف و حدود ثغور آزادی بر آزادی، در حدود چارچوب دین قانون تأکید کرده و بر این نکته تأکید دارند که آزادی اصیل در معنای معنوی و

سیاسی و اجتماعی، ریشه و بنیادی دینی دارد. با این حال، آزادی در اسلام با معنای رایج در گفتمان غربی تفاوت اساسی دارد. در خصوص آزادی‌های سیاسی در حکومت دینی به نظر او اساساً آزادی در اسلام بر مبنای انسانیت رها شده است و نه حیوانیت رها شده (برخلاف غرب)، بنابراین مصالح انسانیت محدود کننده آزادی است. از دیدگاه شهید مطهری سه رکن عدالت، معنوی و آزادی باید توأمان در حکومت دینی وجود داشته باشند و نباید به بهانه عدالت آزادی را سرکوب کرد؛ بلکه با رویکرد معنوی و تکیه بر معنویت اسلامی از عدالت و آزادی پاسداری کرد.



1. بهروز لک، غلامرضا (1386)، کاربرد تحلیل گفتمانی در مطالعات سیاسی اسلامی، روش‌شناسی در مطالعات سیاسی اسلام، به اهتمام علی اکبر علیخانی و همکاران، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
2. هوارت، دیوید (1388)، نظریه گفتمان، روش و نظریه علوم سیاسی، دیوید مارش و جری استوکر، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
3. مطهری، مرتضی (1365)، انسان کامل، تهران: صدرا.
4. مطهری، مرتضی (1368 الف)، گفتارهای معنوی، تهران: صدرا.
5. مطهری، مرتضی (1368 ب)، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی (انسان در قرآن)، جلد 4، تهران: صدرا.
6. مطهری، مرتضی (1369 الف)، ده گفتار، تهران: صدرا.
7. مطهری، مرتضی (1369 ب)، فلسفه تاریخ، جلد 1، تهران: صدرا.
8. مطهری، مرتضی (1379)، یادداشت‌های استاد مطهری، جلد 1، تهران: صدرا.
9. مطهری، مرتضی (1387)، مجموعه آثار، جلد 24، تهران: صدرا.
10. مطهری، مرتضی (1375)، پیرامون جمهوری اسلامی، جلد 10، تهران: صدرا.
11. مطهری، مرتضی (1370)، مجموعه آثار، جلد 1، چاپ دوم، تهران: صدرا.
12. مطهری، مرتضی (1368)، اخلاق جنسی در غرب، تهران: صدرا.
13. مطهری، مرتضی (1365)، حماسه حسینی، تهران: صدرا.
14. مطهری، مرتضی (بی‌تا)، پیرامون انقلاب اسلامی، تهران: صدرا.
15. مطهری، مرتضی (1349)، جاذبه و دافعه علی (ع)، تهران: موسسه اسلامی حسینیه ارشاد.
16. مطهری، مرتضی (1363)، گفتارهای معنوی، تهران: صدرا.
17. مطهری، مرتضی (1369)، نظام حقوق زن در اسلام، تهران: صدرا، چاپ چهاردهم.
18. مطهری، مرتضی (1364)، امامت و رهبری، تهران: صدرا، چاپ سوم.
19. مطهری، مرتضی (1368)، حجاب، تهران: صدرا، چاپ دوم.
20. مطهری، مرتضی (1379)، سیری در نهج‌البلاغه، تهران: صدرا، چاپ بیست‌وسوم.
21. مطهری، مرتضی (1368)، پاسخ استاد به نقدهایی بر کتاب مسئله حجاب تهران: صدرا.
22. مطهری، مرتضی (1364)، بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی صدساله اخیر، تهران: صدرا.



## تأثیرات بین‌المللی بر روی فرآیندهای سیاست‌گذاری داخلی

کرم‌اله دانش فرد

عضو هیئت علمی مدیریت دولتی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

زهرا رجائی\*

هیئت علمی دانشگاه پیام نور

### چکیده

توضیحات درباره اینکه چرا سیاست‌ها و خط‌مشی‌های مشابه، در سراسر دنیا اتخاذ می‌شوند فراوان هستند. اجماع کلی وجود دارد که حدی از تأثیر چند ملیتی در کار است و انتشار و انتقال سیاست یک توضیح مهم برای اتخاذ و اقتباس سیاست‌های مشابه در سراسر کشورها<sup>1</sup> است. بازیگران بین‌المللی می‌توانند اتخاذ سیاست‌ها و سیاست‌های داخلی را به شیوه‌های مختلف تسهیل کنند که به کانال انتشار و انتقال بستگی دارد. سه کانال انتشار و انتقال تأثیرات بین‌المللی در این تحقیق که به آن پرداخته شده است شامل: 1. مشروطیت - رقابت، 2. تقلید سیاست، 3. یادگیری و ترغیب سیاست می‌باشد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که ترغیب و یادگیری - با درس‌آموزی و بومی‌سازی - از طریق کاوش در برنامه‌های اثربخش سایر کشورها و ارزیابی آینده‌نگرانه آن، به انتخاب مناسب‌ترین گزینه برای حل مشکل عمومی منجر می‌شود. هم‌چنین استفاده از مکانیزم‌های انتشار و انتقال سیاست و استفاده از تجربه و مقایسه‌های بین‌الملل در تدوین سیاست‌ها، نقش قابل توجهی دارد.

### کلید واژه‌ها

انتشار سیاست، مشروطیت - رقابت، تقلید سیاست، یادگیری و ترغیب سیاست.

\* Email: Zahra.rajae@srbiau.ac.ir.

1- مانند خصوصی‌سازی که چطور در همه کشورها با استقبال روبه‌رو شد.

2- Conditionality/ Competition.

3- Mimicry.

## طرح مسئله

در سیاست‌گذاری، در نظر گرفتن تأثیرات بین‌المللی جهت تدوین منطقی و واقع‌گرایانه سیاست‌ها و اجرای مناسب آن‌ها امری اجتناب‌ناپذیر است. بعد از اینکه عواملی داخلی یا بیرونی مشکل یا مسئله‌ای را به سازمان‌های عمومی منعکس نمود، سیاست‌گذاران باید در آن زمینه تصمیم‌گیری نمایند که شکل‌گیری سیاست از این‌جا آغاز می‌شود. پس در این مرحله سیاست‌گذاران باید بتوانند مشکل را از جوانب مختلف مورد بررسی قرار دهند.<sup>1</sup> سیاست‌گذاران با در نظر گرفتن عوامل متعددی از جمله: موضوع، عمق و محتوای آن، تعداد افراد درگیر در آن، در نظر گرفتن واکنش مردم و گروه‌های ذی‌نفع، با در نظر گرفتن بستر جامعه و تحلیل گزینه‌های مختلف و تجربیات بین‌المللی به انتخاب مناسب‌ترین گزینه برای حل مشکل عمومی می‌پردازند (دانش‌فرد، 1389: 191).

منظور از تأثیرات بین‌المللی در این تحقیق، مربوط به این می‌باشد که چگونه سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها انتشار و انتقال می‌یابند. اصلاحات اداری از عرصه‌های جهانی و بین‌المللی تأثیر می‌پذیرد و می‌تواند در زمان‌های مختلف، در کشورهای مختلف و بین کشورهای گوناگون باعث درس‌آموزی مدیریت ملی گردد که با کاوش در برنامه‌های اثربخش سایر کشورها و ارزیابی آینده‌نگرانه آن شود (امیری و همکاران، 1390). مباحث استفاده از تجربه و مقایسه‌های بین‌الملل در تدوین سیاست عمومی مطرح است. مدیریت عمومی پدیده‌ای به‌نام جهانی شدن را تجربه می‌کند که کشورها را به هم نزدیک‌تر نموده است و در این شرایط فرآیند سیاست‌گذاری دچار چالش جدی است که تحت‌الشعاع وابستگی‌های متقابل و بین‌الملل قرار دارند (دانش‌فرد، 1389). به‌نظر می‌رسد تنها در همین چند دهه گذشته بوده است که پیشرفت‌های فناوری، برقراری ارتباط میان سیاست‌گذاران را با یکدیگر تسهیل و تسریع کرده و میزان وقوع انتقال و انتشار سیاست به این میزان افزایش یافته است (شنل، 2014: 9).

## بیان مسئله

سیاست‌گذاران و مدیران دولتی در فرآیند تدوین سیاست‌ها، طرح‌ها، برنامه‌ها و اقدامات ملی خود براساس دو دیدگاه کلی عمل می‌کنند. در دیدگاه نخست، طرح‌ها و برنامه‌ها براساس ایده‌های داخلی و بومی تدوین شده و مبتنی بر جهاد علمی-مدیریتی، نظریه‌پردازی بومی صورت می‌گیرد؛ ولی در دیدگاه دوم، برای ارتقای استراتژی‌های رقابتی کشور در عرصه بین‌المللی به آن‌چه در کشورهای دیگر رخ می‌دهد، توجه می‌شود و بر اثر این فرآیند پدیده درس‌آموزی مدیریت ملی اتفاق می‌افتد (خیرگو؛ دانایی‌فرد، 1390). انتشار و انتقال سیاست در دیدگاه دوم می‌تواند شامل دو نوع باشد، در مورد اول اشاعه‌ی سیاست بعد از درونی‌سازی هنجارها یا با درک ارزش‌های مربوط به بستر، توسط بازیگران کلیدی انجام می‌گیرد؛ ولی در نوع دوم بدون درونی‌سازی هنجارها یا ارزش‌های مربوط به بستر، اشاعه سیاست صورت می‌گیرد (بروزل؛ رئیس، 2009).

به‌عبارتی انتشار برخی از سیاست‌ها به‌خاطر هنجارها و ارزش‌هایی است که در سراسر جهان پذیرفته شده است. به‌عنوان مثال، موهر و ولاند استدلال می‌کنند که سنگاپور و هنگ کنگ با کمک مدل اول نهادهای ضد فساد قوی ایجاد کردند؛ چرا که آن‌ها با بحران مشروعیت و تهدید ثبات سیاسی مواجه شدند (موقر؛ ولاند، 2006: 20).

به‌عنوان مثال در زمینه سیاست‌گذاری برای اصلاحات اداری پس از پایان جنگ تحمیلی و آغاز اولین برنامه پنج‌ساله اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در ایران رگه‌هایی از درس‌آموزی از تجربیات سایر کشورهای پیشرفته دیده

می‌شود (خیرگو؛ دانایی‌فرد، 1390). به‌نظر می‌رسد اولین نشانه‌های این حوزه مطالعاتی در پایان‌نامه دکتری دیوید دولوویتز<sup>1</sup> (استاد دانشگاه لیورپول انگلستان) پدید آمده باشد (دلویتز، 2000).

فرآیند انتشار و انتقال سیاست در زمینه‌هایی مثل دموکراسی، فساد اداری، حقوق بشر و سیاست‌های زیست محیطی به‌خوبی قابل رؤیت است (شنل، 2014). کشورهای در حال توسعه در این زمینه سیاست‌های متنوعی را دنبال می‌کنند و تلاش کمی برای پیکارچه‌سازی سیاست‌های داخلی و انتشار سیاست‌های بین‌المللی با در نظر گرفتن بافت و بستر این کشورها صورت گرفته است (شنل، 2014). علاوه‌بر این بررسی، نظریه‌های مشهور امروزی نشان می‌دهد که نظریه‌های موجود نمی‌توانند مشابهت روزافزون سیاست‌های عمومی را میان کشورهای جهان تشریح و توجیه کند (امیری و همکاران، 1390).

پس این سوال باقی می‌ماند که چگونه مکانیزم‌های انتشار و درس‌آموزی در این زمینه، سیاست‌گذاری را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تعامل این عوامل چگونه منجر به تعیین و تدوین خط‌مشی در طی زمان می‌شود؟

### نظریه انتشار سیاست

دانشمندان از مدت‌ها قبل به این امر علاقه داشته‌اند که چگونه نظرات از یک عرصه به عرصه دیگر منتقل می‌شوند. با این‌وجود، سال‌ها است که محققان نتوانسته‌اند به خارج از رشته‌های خود نگاه کنند تا روش‌های مختلفی را بیابند که نشان دهند چگونه ایده‌ها از یک حوزه به حوزه‌های دیگر یا از یک کشور به کشور دیگر منتشر می‌شود (بارون؛ گیلاردی، 2006). درس‌آموزی، یادگیری این نکته است که تحت چه شرایطی و تا چه حدی برنامه‌های اثربخش در خارج از کشور ممکن است در کشور مقصد نیز به‌کار آید. علاوه‌بر این، شکست سایر دولت‌ها نیز می‌تواند درس‌هایی را عرضه کند که اجتناب از آن‌ها منجر به کاهش هزینه سیاسی کشورهایی می‌شود (رز، 2005: 1).

ویژگی‌های محیطی، رخدادها (مخصوصاً آن‌هایی که تعادل‌های نقطه‌ای<sup>2</sup> شده‌ای را باعث می‌شوند) بومگارتنر و جونز، 1993)، یا فرآیندهای تعیین دستور کار دیگر را دارند) و وجود گروه فشار، همه بر رویکرد انتشار دلالت دارد که این رویکرد یکی از مشتقات نهادگرایی<sup>3</sup> است. دانشمندان نهادی، این فرآیند را با استفاده از عبارت دیگری از طریق عقاید مشابه توضیح می‌دهند، مثل راجرز و دانشمندان دیگر نظریه انتشار<sup>4</sup>، نشان می‌دهند که اولین سازمان‌هایی که روشی را اتخاذ می‌کنند در آغاز «مبتکران»<sup>5</sup> نام دارند و بعداً منطبق دهنندگان به‌عنوان «عقب‌مانده‌ها» نام می‌گیرند<sup>6</sup> که سیاست‌هایی را اجرا می‌کنند تا مشروعیت به‌دست آورند (دیماجیو؛ پاول، 1991؛ میر؛ روان، 1977).

دانشمندان زیادی به اورت راجرز به‌عنوان پدر خوانده‌ی تحقیق انتشار<sup>7</sup> اشاره می‌کنند. چنین تحقیقاتی غالباً با ذکر کلاسیکی راجرز از انتشار در کتاب سال 1963 است به‌نام ابتکارات یا نوآوری‌های انتشار که آن‌را این‌طور معنی می‌کند: «انتشار فرآیندی است که به‌وسیله آن یک نوآوری از طریق کانال‌های خاصی به‌مرور زمان در بین اعضای یک نظام اجتماعی پخش می‌شود (راجرز، 2003: 5). راجرز به‌دقت اختلاف را در انتشار (پخش یک عقیده) و ابتکار یا نوآوری

- 1- Dolowitz.
- 2 - Punctuated Equilibria (Baumgartner & Jones, 1993).
- 3 - Derivative of Institutionalism.
- 4 - Rogers and the other diffusion scholars.
- 5 - Innovators.
- 6 - Innovators and later Adopters as “laggards”.
- 7 - Everett Rogers as the “godfather” of Diffusion Research.

چیزی که جدید برای عاملان درون یک نظام اجتماعی است) شرح می‌دهد. این نظریه فرض می‌کند که تصمیمات ابتکاری بخشی از یک فرآیند پنج مرحله‌ای است که شامل آگاهی، علاقه، ارزشیابی، آزمایش و اتخاذ می‌شود<sup>1</sup> (راجرز، 2003: 5). نظریه انتشار بیانگر این است که اکثر اعضا یک نظام بستگی زیادی به تصمیمات ابتکاری دیگران دارند. الگوهای انتشار معمولاً منحنی‌های به شکل S هستند که نسبت چند انطباق‌دهنده<sup>2</sup> را نشان می‌دهد. هنگامی که ابتکاری شروع به پذیرفته شدن می‌کند، شتاب در مراحل میانی و متعاقب آن یک روند آهسته‌تر که انطباق‌دهندگان آخری بر روی آن قرار می‌گیرد. ابتکار<sup>3</sup> بر وفق‌دهندگان یا انطباق‌دهندگان انفرادی<sup>4</sup> متمرکز می‌شود، در حالی که انتشار آزادی عمل را برای دیدن اینکه چطور نوآوری در بین واحدهای جمعیتی پخش می‌شود را وسیع می‌کند (راجرز، 2003: 11).

از تحقیق راجرز معمولاً به‌عنوان اساس تحقیق انتشار نام برده می‌شود؛ اگرچه او اولین نفری نبود که در نظر می‌گرفت چگونه نوآوری‌ها پخش می‌شوند. در بین اولین افرادی که به بررسی الگوهای انتشار در ایالات متحده پرداختند، ادگار می‌سی‌وی<sup>5</sup> (1940) شروع به استفاده از اصول انتشار توسعه یافته توسط انسان‌شناسانی کرد که به بررسی زمینه قبایل بدوی در ایالات متحده آمریکا پرداخته بودند. یافته‌های او زیربنای بررسی‌های انتشار مدرن بود؛ چون نشان می‌داد که ارتباط، حمل‌ونقل، شهرنشینی، ثروت، تحصیل و سطح فرهنگی به‌طور مثبتی بر دولت اثر می‌گذارند تا ابتکارات را اتخاذ کند (می‌سی‌وی، 1940)؛ اما می‌سی‌وی نقطه شروع برای علوم سیاسی، مدیریت دولتی یا بررسی‌های انتشار سیاست عمومی نیست (پینتر، 2008). بیشتر از 30 سال پس از انتشار تحقیق می‌سی‌وی، ویرجینیایگری اظهار تأسف نموده است که دانشمندان علوم سیاسی و سیاست توجه کمی به استفاده از نظریات انتشار در علوم سیاسی نموده‌اند. گری با توصیف ابتکار به‌عنوان یک واحد تجزیه تحلیل، صحنه را برای شروع تحقیق انتشار در علوم سیاسی مهیا کرد. مدل انتشار برای بررسی سال 1973 او از نسبت انباشتی انطباق‌دهنده‌ها به‌عنوان یک سیاست خاص<sup>6</sup> استفاده کرد تا نسبت گسترش اتخاذ را در دیگر انطباق‌دهنده‌های درون یک جمعیت پیش‌بینی کند و از همه مهم‌تر در فهم ما در مورد اهمیت تأثیرات تعاملی بین انطباق‌دهنده‌ها و غیر انطباق‌دهنده‌ها<sup>7</sup> نقش داشت (پینتر، 2008). بررسی‌های اولیه انتشار بیشتر به ویژگی‌های جغرافیایی انتشار توجه داشتند، که بیانگر عوامل منطقه‌ای بین ایالت‌هایی است که احتمالاً مرزهای مشترکی در اتخاذ یک نوع سیاست دارند؛ اما تحقیقات فعلی صرفاً از توجه جغرافیایی دور شده است و حالا عوامل اجتماعی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی<sup>8</sup> در آن مدل‌ها و تأثیر شبکه‌های سیاست<sup>9</sup> در نظر گرفته می‌شوند (پینتر، 2008).

مقامات ممکن است اعتقاد داشته باشند که آن‌ها سیاست مشترکی را در ارتباط با خصوصیات چند سازمان دیگر دارند که آن سیاست را اتخاذ کرده‌اند. این سیاست به دیگر سازمان‌هایی انتشار می‌یابد که سیاست مشترک یا خصوصیات مشترک جمعیتی دارند. به‌عنوان مثال پیتر استدلال می‌کند هنگامی که قانون‌گذاران و بروکرات‌ها در ایالت‌های آمریکا کار تجاری روزانه دولتی خود را شروع می‌کنند، آن‌ها سیاست‌هایی را ایجاد می‌کنند که قاعدتاً فرصت‌های زیادی را برای دانشمندان

1 - Awareness, Interest, Evaluation, Trial, and Adoption.

2 - Few Adopters.

3 - Innovation.

4 - Individual adopters.

5 - Edgar McVoy.

6 - Cumulative Proportion of Adopters of a Specific Policy.

7 - Adopters and Non-Adopters.

8 - Socio-Economic, Cultural, and Political Factors.

9 - Policy Networks.

ارائه می‌دهند تا دستور کارهای تحقیقاتی را در مورد اینکه چگونه، چرا و چه وقت تصمیمات سیاست را توسعه دهند صورت می‌پذیرد. بری و بری (1990) تأکید می‌کنند که سه انگیزه برای ایالات وجود دارند تا سیاست‌ها را اتخاذ کنند (بری، بری، 1990)؛ مثل تقلید از ایالات دیگر، رقابت با ایالت‌های مجاور<sup>1</sup> و پاسخ دادن به خواسته‌های شهروندان.<sup>2</sup> یک سیاست می‌تواند اتخاذ شود زیرا مقامات می‌خواهند با حوزه‌های قضایی دیگر رقابت کنند؛ برای مثال، جذب توسعه اقتصادی شوند. مشابه با بحث‌های هم‌ریختی که قبلاً مورد بحث قرار گرفت.

راجرز (2003) از این رفتارها برای ایجاد پنج نوع از انطباق دهنده‌ها استفاده کرد: مبتکران، انطباق دهنده‌گان اولیه، اکثریت اولیه، اکثریت آخری و تنبلی‌ها (راجرز، 2003).<sup>3</sup> مبتکرها که به‌عنوان مخاطره‌پذیر<sup>4</sup> توصیف شدند، تقریباً به‌طور کامل جذب آن ابتکار می‌شوند و خواستار آن هستند که پیشرفت‌های تکنولوژیکی سطح بالایی داشته باشند. انطباق دهنده‌گان اولیه<sup>5</sup> برای نظام اجتماعی مهم هستند و میل دارند آگاهی خوبی داشته باشند، تصمیم‌گیران عمدی باشند که تجربه‌ی انطباق دهنده‌گان قبلی را تجربه کنند قبل از مشخص شدن اینکه آیا نوآوری توسط سازمان‌شان اتخاذ شود یا نشود (پیتر، 2008).

اکثریت اولیه<sup>6</sup> عمدتاً به اتخاذ نزدیک می‌شوند و کمتر مخالف انطباق دهنده‌گان بعدی هستند اما همانند انطباق دهنده‌گان اولیه نوآور یا خطرپذیر<sup>7</sup> نیستند. شکاکان<sup>8</sup> بر رتبه‌های اکثریت آخری سلطه دارند که زمانی اتخاذ می‌کنند که نوآوری به‌طرز رضایت‌بخشی در موقعیت‌های مشابه دیگر تست شده باشد. در نهایت، تنبلی‌ها<sup>9</sup> آخرین افرادی هستند که ابتکار را اتخاذ می‌کنند و هیچ نظری در مورد رهبری ندارند و کاملاً آشنا به سوابق و پس‌زمینه‌ها<sup>10</sup> هستند. شرکت‌های قانونی در دلاور<sup>11</sup> تفاوت‌های بین گروه‌ها را نشان می‌دهد (راجرز، 2003). دانشمندان علم حقوق اذعان دارند (فرانسیس و همکاران، 2006) (کامار، 1998) که دلاور یک ایالت مهم برای اجرای قانون است (ویتمن، 2002).

### انواع کانال‌های بین‌المللی در انتشار سیاست

توضیحاتی برای اینکه چرا سیاست‌ها و خط‌مشی‌های مشابه در سراسر دنیا اتخاذ می‌شوند فراوان هستند. در حالی که این امکان وجود دارد که کشورها مستقلاً راه‌حل‌های مشابهی را برای مسایل یا مشکلات مشابه پیدا می‌کنند. این توضیح به‌طور زیادی، با در نظر گرفتن میزان فعلی یکپارچگی و ارتباط جهانی بعید تلقی می‌شود (شنل، 2014)؛ بنابراین یک اجماع کلی وجود دارد که حدی از تأثیر چند ملیتی در کار است، به آن معنا که انتشار سیاست یک توضیح مهم برای اتخاذ سیاست‌های مشابه در سراسر کشورها است (گیلاردی، 2012؛ سایمون و همکاران، 2006).<sup>12</sup> اجماع کمتری در

1 - Imitation of Other States, Competition with Neighboring States.

2 - Responding to Citizen Desires.

3 - Innovators, Early Adopters, Early Majority, late Majority, and laggards (Rogers, 2003).

4 - Venturesome.

5 - Early Adopters.

6 - The Early Majority Approach.

7 - Innovative or Venturesome.

8 - Skeptics.

9 - Laggards.

10 - Are Steeped in Precedent.

11 - Legal Incorporations in Delaware.

12 - (Gilardi, 2012; Simmons, Dobbins & Garrett, 2006).

مورد فرآیندهای اساسی دیگر در این زمینه مطرح است (فاینمور؛ سیکینک، 1998؛ گیلاردی، 2012؛ میقر؛ گیلاردی، 2009؛ دوبین و همکاران، 2007؛ شیپان؛ ولاند، 2012).

توضیح مهم در مورد محرک‌های سیاست انتشار را می‌توان تشخیص داد:

1- مشروطیت یا رقابت: یک مکتب فکری، سلطه عوامل اقتصادی و روابط قدرت<sup>1</sup> را به‌عنوان محرک‌های انتشار سیاست بین‌المللی فرض می‌کند. در این توصیف، کشورهای مختلف سیاست‌های مشابهی به‌علت فشار خارجی از سازمان‌های بین‌المللی یا کشورهای قدرتمند اتخاذ می‌کنند که به‌خاطر فشارهای خارجی به تأمین یا برآورده کردن شرایطی مانند اتخاذ سیاست‌های خاص متصل می‌کند؛ (اجبار - مشروطیت) یا به‌علت فشارهایی از بازارهای بین‌المللی (رقابت) می‌باشد (سایمون؛ الکنز، 2004).

اکثر این شواهد و مدارک برای این نوع انتشار از بخش ختم‌شده‌های اقتصادی نولیبرالی ناشی می‌شود (سایمون و همکاران، 2006). میقر و ولاند استدلال می‌کنند که سنگاپور و هنگ‌کنگ نهادهای ضد فساد قوی را ایجاد کردند؛ چون آن‌ها با بحران‌های مشروعیت مواجه شدند که اعتماد سرمایه‌گذار و ثبات سیاسی را تهدید می‌کرد (میقر؛ ولاند، 2006: 20). در این نوع از مکانیسم انتشار، انگیزه‌های تصمیم‌گیران سطوح بالا متأثر از پاداش مادی یا اقدامات تنبیهی برای اتخاذ آن، به‌رغم مشوق‌های داخلی که تصمیم‌گیران با آن‌ها مواجه می‌شوند می‌باشد (شنل، 2014).

2- تقلید، یادگیری و ترغیب: مکتب دوم فرض می‌کند که همه سیاست‌ها به‌علت منافع داخلی قدرتمند یا بین‌المللی منتشر نمی‌شوند، بلکه بیشتر به این خاطر که آن‌ها از لحاظ اجتماعی ارزشمندند انتشار می‌یابند (میقر، گیلاردی، 2009: 530).

این فرآیند تقلید و هم‌چشمی<sup>2</sup> مخصوصاً در زمینه‌هایی مثل دموکراسی، حقوق بشر و سیاست محیطی آشکار هستند (میقر؛ گیلاردی، 2009: 531). به‌عبارت دیگر بعضی از سیاست‌ها و ختم‌شده‌ها انتشار می‌یابند، زیرا آن‌ها به یک اصل یا ارزشی متصل هستند که پذیرش فزاینده‌ای در کل جهان دارد. این حالت که ارزش‌ها بر فرآیند سیاست اثر می‌گذارند را می‌توان به دو نوع مختلف از انتشار تقسیم‌بندی کرد. در مورد اول، یادگیری کشور (ترغیب یا تقاعد) است (فاینمور؛ سیکینک، 2001).

در شکل خالص خود، یادگیری سیاست زمانی رخ می‌دهد که سیاست‌های موفق اقتباس شوند و خواسته‌های داخلی را برطرف نموده یا مشکلات توصیف شده داخلی حل شود (یادگیری سیاست). در بعضی از تعابیر، تقاعد یا ترغیب<sup>3</sup> هم به‌عنوان شکلی از یادگیری خالص و موفق تلقی می‌شود؛ در ترغیب بازیگران نظرات خود را تغییر می‌دهند نه فقط در مورد بهترین شیوه‌های رسیدن به یک هدف از پیش تعیین شده، بلکه هم‌چنین در مورد خود هدف (سایمون و همکاران، 2006). در موارد دیگر، یک سیاست اتخاذ می‌شود، اما بدون درونی یا باطنی‌سازی ارزش بنیادی آن (سایمون و همکاران، 2006). این می‌تواند توسط علاقه‌ای ایجاد شود تا متعلق به یک گروه خاص یا گروه هم‌تا داشته باشد که اصل مربوطه را پذیرفته است (تقلید)<sup>4</sup> (برزل؛ ریس، 2009).

1 - Economic Factors and Power Relations as Drivers of International Policy Diffusion.

2 - Emulation.

3 - Persuasion.

4 - Mimicry.



شیپان و ولدن به این مکانیسم نسخه‌برداری از سیاست‌ها بدون هیچ نگرانی برای پیامدهای حقیقی آن به‌عنوان سیاست انتشاری که معادل با اقتباس کردن در جهت رقابت اجتماعی با همسایگان است اشاره می‌شود<sup>1</sup> (شیپان، 2012: 4). آندروز، ولکاک و پریچت (2012) از لغت هم‌ریختی تقلیدی<sup>2</sup> برای مشخص کردن یک وضعیت استفاده می‌کند که در آنجا، به دستور یا تحت تأثیر کمک‌کنندگان بین‌المللی، دولت‌ها و سازمان‌ها وانمود می‌کنند که با تغییر اصلاح خطمشی‌ها یا سازمان‌ها چه شکلی خواهند داشت، به‌جای اینکه در واقع متوجه باشند چه کاری باید انجام دهند (اندروز و همکاران، 2012). در هم‌ریختی سازمان‌هایی شکل می‌گیرند که موفق، مشروع و قانونی توسط محیط یا عاملان قدرتمند آن‌ها تلقی می‌شوند<sup>3</sup> و بیشتر در نهادگرایی اجماع‌شناسانه<sup>4</sup> مطرح است (مایر؛ روان، 1997؛ میر و همکاران، 1997). هنگامی که این شکل‌ها یا فرم‌ها با عملکردهای سازمان منطبق نباشد کپی<sup>5</sup> بین اشکال سازمانی و عمل واقعی می‌توان رخ دهد (دوبینز و همکاران، 2007).

بنابراین، یادگیری سیاست با فشار مستقیم از سوی بازیگران قدرتمند بین‌المللی به‌تنهایی توضیح داده نمی‌شود، اگر چه از این‌ها غالباً به‌عنوان یک منبع برای یادگیری استفاده می‌شود. مکانیسم انتشار از طریق یادگیری هم‌چنین بر فرآیند سیاست داخلی تأثیر می‌گذارد. یادگیری سیاست یکی از مکانیسم‌های مهم است که از طریق آن کمک به رشد و توسعه می‌شود که طیف وسیعی از مبادلات تجربه‌ای، مساعدت فنی، آموزش‌ها و غیره را شامل می‌شود<sup>6</sup> تا سهامداران داخلی از تجربه بین‌المللی یاد گیرند یا بهترین روش را یاد بگیرند، به‌شرط آن‌که بستر خاص کشور و بومی‌سازی و توجه به سازگاری آن با ارزش‌های فرهنگی لحاظ گردد (شنل، 2014).

3- روش دیگر که از طریق آن انتشار سیاست رخ می‌دهد از طریق کمک‌های توسعه<sup>7</sup> است؛ از طریق قدرت‌بخشی به مقداری از بازیگران داخلی تا در برابر دیگران قرار بگیرند. این ضرورتاً به این خاطر نیست که پول به یک سیاست خاص بسته است، بلکه به‌خاطر این است که به‌صورت پیش فرض پول آن‌هایی را قدرت می‌بخشد که آن‌را دریافت می‌کنند و این عاملان می‌توانند از آن برای توسعه اولویت‌های سیاست خودشان استفاده کنند. با این‌وجود، متمایز کردن آن‌ها یک روش اکتشافی برای فهم الگوهای مختلف انتشار سیاست را فراهم می‌سازد (شنل، 2014).

### مقایسه انواع کانال‌های بین‌المللی در انتشار سیاست

بازیگران بین‌المللی می‌توانند اتخاذ سیاست داخلی را به شیوه‌های مختلف تسهیل کنند که به کانال انتشار بستگی دارد: آن‌ها می‌توانند بر تدوین مشکل اثرگذار باشند (ترغیب و تقاعد)، راهکارهای سیاست پیشنهاد کنند (یادگیری سیاست)، پنجره‌های خطمشی از طریق مذاکرات بین‌المللی باز کنند (مشرو طیت) یا هنجارها و سیاست کارآفرینان<sup>8</sup> از طریق حمایت مالی و فنی تقویت کنند. همه‌ی مکانیزم‌های ذکر شده بازیگران بین‌المللی نقش دارند (به‌جز یادگیری سیاست):

- 1 - The Policy Diffusion Equivalent of 'Keeping up with the Joneses.
- 2 - Isomorphic Mimicry.
- 3 - Organizations Taking Forms that are seen as Successful or Legitimate by Their Environment or by Powerful Actors.
- 4 - Sociological Institutionalism literature.
- 5 - Decoupling.
- 6 - Wide Array of Exchanges of Experience, Technical Assistance, Trainings, etc., to Help Domestic Stakeholders Learn From International Experience.
- 7 - Development Aid.
- 8 - Policy Entrepreneurs.

درس‌آموزی یادگیری این نکته است که تحت چه شرایطی و تا چه حدی برنامه‌های اثربخش در خارج از کشور ممکن است در کشور ما نیز به کار آید. علاوه بر این، شکست سایر دولت‌ها نیز می‌تواند درس‌هایی را عرضه کند که اجتناب از آن‌ها منجر به کاهش هزینه سیاسی کشورهایی می‌شود (رز، 2005: 1).

جدول 1) انواع کانال‌های انتشار (منبع: شنل، 2014)

نوع کانال انتشار	تأثیر بر روی تقاضای داخلی - حمایت از سیاست‌ها	قدرت مورد انتظار، اجرا و پایداری قانون
مشروطیت - رقابت	مشابه مشروعیت مجدد که فقط با اتخاذ سیاست خاص در پی کسب جایگاه مردمی یا مشروعیت است، در این نوع نیز اتخاذ سیاست‌هایی جهت علامت یا سیگنال بین‌المللی یا کسب مشروعیت بین‌المللی می‌باشد؛ به‌جای اینکه داخلی باشد. <sup>1</sup>	قدرت قوانین اتخاذ شده و میزان اجرا به تقاضاهای خاص محیط سازمان‌های مشروط بستگی دارد. <sup>2</sup>
تقلید	هیچ‌گونه تقاضای داخلی برای خود سیاست‌ها نیست. برای سیاست به‌علت پاداش‌های بیرونی ادراک شده و پاداش‌های مادی برای رقابت و مشروعیت، پاداش‌های سمبولیک برای تقلید <sup>3</sup> که از اتخاذ سیاست عاید کشور می‌باشد، بدون درونی‌سازی یا توجه به بستر فقط در پی کسب منافع مادی	قوانین ضعیف - اجرای ضعیف <sup>4</sup>
ترغیب - خطامشی یادگیری	(یادگیری) را به‌وجود می‌آورد یا (ترغیب) تقاضا و نیاز داخلی را برای خود سیاست‌ها را افزایش می‌دهد. <sup>5</sup>	قدرت قوانین اتخاذ شده و میزان اجرا به مشوق‌های داخلی و تکامل‌شان به مرور زمان <sup>6</sup> بستگی دارد.

## نتیجه‌گیری

فهم تأثیر خطامشی بین‌المللی انتشار بر روی اتخاذ سیاست داخلی و تکامل نیاز دارد که نگاه کنیم به اینکه چگونه تأثیرات بیرونی بر اتخاذ سیاست داخلی تأثیر می‌گذارد. یادگیری سیاست یا خطامشی تنها مکانیسمی است که مستقیماً مشوق‌های تصمیم‌گیران را تغییر نمی‌دهد و واکنشی در برابر نیازها و مشوق‌های داخلی است. ترغیب واقعی مشوق‌های تصمیم‌گیران را با افزایش انگیزه به حمایت از سیاست‌ها از طریق افزایش بازیگران ارزشی در بین سیاست‌گذاران تغییر می‌دهد. ترغیب و یادگیری بادوام‌ترین تأثیر را خواهد داشت، زیرا آن‌ها تقاضای داخلی برای سیاست‌ها ایجاد می‌کنند و به‌علت نیاز جامعه و با در نظر گرفتن بستر جامعه اتخاذ سیاست صورت می‌پذیرد؛ در حالی که مشروطیت و تقلید تأثیر کم دوام‌تری دارند چون تقاضای داخلی، نیاز داخلی و بستر جامعه آن سیاست یا خطامشی را نمی‌طلبد.

- 1 - Similar to "re-legitimization" Explanation for Adoption of TAC Policies, with the Target of the Signal Being International rather Than Domestic.
- 2 - Strength of the Laws Adopted and Degree of Implementation Depends on Specific Demands of Organizations Setting the Conditionality.
- 3 - No Impact on Domestic Demand for the Policies Themselves Impact on Support for the Policies
- Due to Perceived External Rewards (Material Rewards for Competition and Conditionality, Symbolic Rewards for Mimicry.
- 4 - Weak Laws, Weak Implementation.
- 5 - Builds on (Learning) or Increases (Persuasion) Domestic Demand for Policies Themselves.
- 6 - Strength of the Laws Adopted and Degree of Implementation Depends on Domestic Incentives and their Evolution Over Time.

مشروطیت، رقابت و تقلید، تصمیم‌گیران را تشویق می‌کند تا سیاست‌هایی را به‌عنوان یک سیگنال انطباق با بعضی از هنجارهای خاص یا دلایل سیاسی خاص اتخاذ کنند. به‌عبارت دیگر، مشروطیت، رقابت و تقلید مشوق‌های مشابهی برای اتخاذ سیاست ایجاد می‌کند مگر اینکه عموم راضی باشند مانند مشروعیت‌سازی<sup>1</sup> (مجدد). در بهترین حالت اتخاذ سیاست به‌سمت تقلید یا مشروعیت باعث عدم اجرای سیاست و خطمشی می‌شود و در بدترین حالتش، ظرفیت‌های محدود کشورهای در حال توسعه را به خطر می‌اندازد و باعث شکست پروژه می‌شود (اندروز و همکاران، 2012).

حتی اگر بازیگران بیرونی نه فقط به‌خاطر اتخاذ قانون، اعمال فشار نمایند در جهت اتخاذ سیاست خاص، بلکه هم‌چنین به‌خاطر مکانیسم‌های اجرای مناسب آن باشد. با اطلاعات نامتقارن<sup>2</sup> زیادی مواجه می‌شوند و نظارت کامل امکان‌پذیر نیست، همیشه روش‌هایی برای شانه خالی کردن وجود دارند، فشار بیرونی به‌ندرت می‌تواند برای مدت زیادی حفظ و برقرار باشد. این به آن معناست که برای اینکه سیاست نهادینه<sup>3</sup> شود -مخصوصاً سیاست‌هایی که مغایر با منافع نخبگان قدرتمند است- نیاز به یک سازگاری داخلی<sup>4</sup> وجود دارد که بتواند خواستار تصویب و نهادینه شدن آن‌ها شود. با این‌وجود، هم بستگی به تأثیر تصمیم سیاست اولیه و پیگیری محیط سازمانی مشروط دارد. اگر یک اجرای قوی یا تصویب نهادی در نتیجه فشار بیرونی ایجاد شود، حوزه انتخابی جدیدی ایجاد می‌شود که در برقراری سیاست‌های مختلف می‌توانند تقویت شوند -یا تضعیف کننده- یکدیگر به‌مرور زمان باشند. در صورتی اتخاذ سیاست توسط یک تغییر اصولی بوده یا مجموعه‌ای از منافع را ایجاد کند که خواسته‌های بازیگران مهم داخلی را برقرار سازد، پایداری سیاست احتمالش بیشتر است.

- 1 - (re-) Legitimization.
- 2 - Information Asymmetries.
- 3 - Nstitutionalized.
- 4 - Domestic Constituency.

1. امیری، علی‌نقی و دیگران (1390)، فهم جوهره خطمشی‌های عمومی: واکاوی نظری ماهیت تقلیدپذیری خطمشی‌گذاران ملی، **اندیشه مدیریت راهبردی**، سال پنجم، شماره اول، بهار و تابستان، شماره پیاپی 9.
2. دانش‌فرد، کرم اله (1389)، **فرآیند خطمشی‌گذاری عمومی**، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات
3. دانایی‌فرد حسن و دیگران (1391)، فهم انتقال خطمشی اصلاحات اداری در ایران؛ پژوهشی بر مبنای راهبرد داده بنیاد، **مجله علمی - پژوهشی مدیریت فرهنگ سازمانی**، دوره دهم، شماره دوم، پاییز و زمستان.
4. خیرگو، منصور؛ دانایی‌فرد، حسن (1390)، چالش‌های مدیریت دولتی و تأثیر آن بر درس‌آموزی مدیریتی ملی در ایران، **پژوهشی اکتشافی ترکیبی، فصلنامه علمی - پژوهشی مدیریت نظامی**، شماره 44، سال یازدهم، زمستان.

1. Andrews, M, Pritchett, L& Woolcock, M. (2012), **Escaping capability traps through problem-driven iterative adaptation (PDIA)**, Center for International Development at Harvard University, Working Paper, (240).
2. Boushey, Graeme (2007), Diffusion dynamics: Incremental and non-incremental patterns of policy diffusion in the American states, **PhD. Dissertation**, United States -Washington.
3. Boerzel, T. A. & Risse, T. (2009, May), the Transformative Power of Europe. The European Union and the Diffusion of Ideas. KFG the Transformative Power of Europe Working Paper Nr. 1, FU Berlin, May 2009, retrieved from: [http://userpage.fuberlin.de/kfgeu/kfgwp/wpseries/WorkingPaperKFG\\_11](http://userpage.fuberlin.de/kfgeu/kfgwp/wpseries/WorkingPaperKFG_11). Pdf.
4. Boerzel, Tanja A& Thomas Risse. (2009), **the Transformative Power of Europe. The European Union and the Diffusion of Ideas**, KFG the Transformative Power of Europe Working Paper Nr. 1, FU Berlin, May 2009.
5. Dolowitz, D. a. & M. D. (1996), who learns what from whom: a review of the policy transfer literature, **political studies**, 44, and 343-57.
6. Dolowitz, D. a. & M. D. (2000), learning from abroad: the role of policy transfer in contemporary policy-making, **Governance**, 13, 5-24.
7. DiMaggio, P. J. & Powell, W. W. (1983), the iron cage revisited: Institutional isomorphism and collective rationality in organizational fields, **American Sociological Review**, 48: 147-160.
8. Francis, B. B. & Hasan, I. & John, K. & Waisman, M. (2006), Does Delaware incorporation affect the firm's cost of debt capital? Available at SSRN: <http://ssrn.Com/abstract=890870>.
9. Gilardi, F. (2012), **transnational diffusion: Norms, ideas, and policies**. Ch. 18 in: Carlsnaes, W; Risse-Kappen, T; Simmons, BA. Handbook of International Relations, 2nd ed. Los Angeles, [Calif. ]; London: SAGE, , p. 453-477

10. Grindle, M. S. (2004), good enough governance: Poverty reduction and reform in developing countries, **Governance**, 17(4), 525-548.
11. Grindle, M. S. (2007), Good enough governance revisited. **Development Policy Review**, 25(5), 533-574.
12. Meagher, P & Volland, C. (2006, June), Anticorruption Agencies (ACAs): Office of Democracy and Governance Anticorruption Program Brief. Retrieved from: [http://drg.Usaidallnet.Gov/dgpubs/document\\_details.php?document\\_key=1](http://drg.Usaidallnet.Gov/dgpubs/document_details.php?document_key=1)
13. Meyer, J. W., & Rowan, B. (1977), Institutionalized organizations: Formal structure as myth and ceremony. **The American Journal of Sociology**, 340-363.
14. Meyer, J. W., Boli, J., Thomas, G. M., & Ramirez, F. O. (1997), World society and the Nation-State. **The American Journal of Sociology**, 103(1), 144-181.
15. Simmons, B. A., & Elkins, Z. (2004), The globalization of liberalization: Policy diffusion in the international political economy. **The American Political Science Review**, 98(1), 171-189.
16. Payter, Sharon R(2008), **Policy Diffusion across the American(Judicial) States Administration,Raleigh, North Carolina**, A dissertation submitted to the Graduate Faculty of North Carolina State University s for the Degree of Doctor of Philosophy Public Administration,Raleigh, North Carolina
17. Rose, R (2005), **Learning From Comparative Public Policy: APractical Guide**, London and New York: Routledge
18. Simmons, B. A, Dobbin, F, & Garrett, G. (2006), Introduction: The international diffusion of liberalism. **International Organization**, 60, 781-810.
19. Schell, Sabia (2014), **International Policy Diffusion and Domestic Policy-Making: the Case of Two Transparency and Anticorruption Policies in Romania.** , ashington University Dissertation for the degree of Doctor of Philosophy International Affairs and Public Policy and Public Administration, May 18, Published by ProQuest LLC (2014)



## تأثیرات بین‌المللی بر روی فرآیندهای سیاست‌گذاری داخلی الگوهای امنیتی حاکم بر تنگه هرمز و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

رسول میرزاخانی سیلاب\*

کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای از دانشگاه شیراز

سید عبدالمجید زواری

کارشناس ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه آزاد شهرضا

### چکیده

با توجه به نقش و اهمیت روزافزون تنگه‌های بین‌المللی در افزایش قدرت ملی و ضریب امنیتی کشورها، بررسی نقش تنگه‌های بین‌المللی از منظر ژئوپلیتیک از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. بحث پیرامون نقش و جایگاه تنگه‌ها بسیار است؛ لیکن نقش و اهمیت تنگه‌های بین‌المللی و وجود شاخصه‌هایی که با امنیت ملی کشور مرتبط می‌شود، نیازمند بررسی بیشتری است. تنگه‌های استراتژیک از زمانی که پای قدرت‌های استعماری به این مکان‌ها باز شد، نقش عمده‌ای را در برقراری امنیت در جهان بازی می‌نمایند؛ چرا که وجود پتانسیل‌های اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی موجود در آن‌ها مستقیماً با امنیت ملی این کشورها ارتباط می‌یابد و از این‌رو این کشورها همواره سعی در ایجاد امنیت و ترتیبات امنیتی به‌عنوان عوامل امنیت‌ساز و بازدارنده در این تنگه‌ها بوده‌اند تا امنیت ملی خود را حفظ کرده باشند. لذا هم کشورهای منطقه و هم کشورهای فرامنطقه‌ای در اتخاذ و به‌کارگیری الگوهای امنیتی در تنگه هرمز، در طی زمان‌های مختلف تاریخی نقش داشته‌اند. بر این اساس سوال اصلی پژوهش بر این مبنا قرار می‌گیرد که الگوهای امنیتی در تنگه هرمز از سوی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به چه صورت بوده است؟ فرضیه پژوهش این است که اتخاذ الگوی امنیتی از سوی قدرت‌های منطقه با توجه به‌وجود تهدیدات در جهت ایجاد ثبات و امنیت در این حوزه استراتژیک بوده است و اتخاذ الگوی امنیتی از سوی قدرت‌های فرامنطقه‌ای برای مداخله در این حوزه استراتژیک صورت گرفته است. هدف مقاله حاضر، بررسی این عوامل امنیت‌ساز و الگوهای امنیتی اتخاذ شده از گذشته تا زمان معاصر در تنگه هرمز می‌باشد.

### کلید واژه‌ها

امنیت ملی، ایران، ژئوپلیتیک، تنگه هرمز، الگوی امنیتی، تهدیدات.

\* Email: mirzakhani.silab@gmail.com.

تنگه هرمز یکی از مهم‌ترین تنگه‌های بین‌المللی محسوب می‌شود که در ردیف حیاتی‌ترین تنگه‌های عبور و مرور جهان است. این تنگه، دریای نیمه بسته خلیج فارس را به آب‌های آزاد جهان باز می‌کند، از این حیث اهمیت استراتژیکی ویژه‌ای دارد. ایران با داشتن بخش شمالی تنگه هرمز در آب‌های خلیج فارس، نقش مهمی از نظر شاخص‌های امنیتی، اقتصادی، استراتژیکی یافته است که با امنیت ملی آن به شدت گره خورده است و به لحاظ اینکه ایران در این حوزه نسبت به دیگر کشورهای منطقه از ساحل طولانی در خلیج فارس برخوردار است، موضوع امنیت آن برجسته می‌شود؛ بنابراین روابط با کشورهای این حوزه تحت الشعاع موضوع امنیت قرار گرفته است. ایران در طول تاریخ در این منطقه با توجه به ساختارهای سیاسی و امنیتی و همچنین شاخص‌های موجود در آن چه به لحاظ جغرافیایی و چه به لحاظ سیاسی اقدام کرده، که بیشتر به سوی طراحی الگوهای مختلف امنیتی حرکت کرده است. در مقایسه با کشورهای همجوار (هشت کشور حاشیه خلیج فارس و وجود کشور ساحلی جنوبی تنگه هرمز) این تنگه برای ایران از بیشترین امنیت نسبت به سایر کشورها برخوردار است. عمده‌ترین تهدیدات فعلی و گذشته نسبت به امنیت ملی ایران نیز در خلیج فارس و تنگه هرمز بوده است. ایران از این تنگه برای رفع تهدیدات بهره می‌برد. در دوره‌های مختلف تاریخی حکومت‌های بسیاری سعی در ایجاد امنیت در این حوزه داشته‌اند. ایران در دوران صفویه در این تنگه قدرت مداخله‌گر بود و با تلاش‌ها و مقاومت امیران محلی، دو رویکرد ائتلاف و اتحاد و مبارزه با هلندی‌ها و پرتغالی‌ها، امنیت این تنگه را به عهده گرفت. در دوران افشاریه سعی شد برای تأمین امنیت خلیج فارس و تنگه هرمز استراتژی تأسیس نیروی دریایی اتخاذ گردد؛ لیکن عمر آن دولت زودگذر بود. ضعف قاجار و انحطاط آن و توجه دیپلماسی ایران به شمال و غرب کشور، اهمیت خلیج فارس و تنگه هرمز را در ساختار دیپلماسی دفاعی ایران کاهش داد و انگلستان به عنوان قدرت مداخله‌گر، امنیت این تنگه و خلیج فارس را تا 1970 به عهده گرفت. ضعف انگلیس و خروج آن از دایره امنیتی خلیج فارس، باعث ورود ایالات متحده و طراحی دکترین دوستونی نیکسون و طراحی مدل امنیتی هژمونیک با همکاری ایران و عربستان در امنیت خلیج فارس و تنگه هرمز گردید.

ایجاد الگوهای امنیتی توسط کشورها در حوزه‌های جغرافیایی خود، برآیند حضور نیروهای برون منطقه‌ای و مداخله این کشورها در ترتیبات امنیتی آن می‌باشد؛ لذا اتخاذ الگوی امنیتی توسط حکومت‌های ایرانی از صفویه تاکنون تلاش در جهت ایجاد حفظ امنیت و ثبات تنگه هرمز بوده است. در بررسی هر دوره‌ی تاریخی ابتدا باید تهدیدات ژئوپلیتیکی موجود در تنگه هرمز، در هر کدام از این مقاطع تاریخی شناسایی شود تا اتخاذ الگوهای امنیتی توسط دولت‌های مرکزی ایران در این تنگه روشن‌تر گردد. سوال اصلی مقاله این است که الگوهای امنیتی در تنگه هرمز از سوی قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای به چه صورت بوده است؟ فرضیه پژوهش این است که اتخاذ الگوی امنیتی از سوی قدرت‌های منطقه‌ای با توجه به وجود تهدیدات در جهت ایجاد ثبات و امنیت در این حوزه استراتژیک بوده و اتخاذ الگوی امنیتی از سوی قدرت‌های فرمانطقه‌ای برای مداخله در این حوزه استراتژیک صورت گرفته است.

## 1- مبانی نظری؛ مفهوم امنیت ملی

مفهوم امنیت ملی از اساسی‌ترین مفاهیمی است که بر حیات سیاسی یک ملت تأثیر می‌گذارد. اهمیت امنیت ملی تا بدان جاست که برخی از اندیشمندان سیاسی، فلسفه وجودی دولت را در حفظ امنیت و علت به وجود آمدن یک دولت را پاسداری از حریم امنیت عنوان کرده‌اند. کشورها در طول حیات سیاسی خود به بهانه‌ی دست‌یابی به این مفهوم وارد جنگ، صلح و ائتلاف شده‌اند و یا از آن دست کشیده‌اند. در فرهنگ روابط بین‌الملل درباره امنیت ملی چنین آمده است



که «امنیت ملی حالتی است که ملتی فارغ از تهدید از دست دادن تمام یا بخشی از جمعیت، دارایی و یا خاک خود به سر می‌برد» (تائب؛ خلیلی، 1386: 140). مفهوم امنیت ملی برای بسیاری از کشورها، حاکی از نیاز به حفظ استقلال و تمامیت ارضی، حفظ شیوه زندگی ملی و جلوگیری از مداخله بیگانگان در امور داخلی است. بنابراین امنیت ملی یک کشور در درجه اول به معنای تأمین شرایطی است که کشور را از تعرض دیگران به استقلال سیاسی، ارزش‌های فرهنگی و رفاه اقتصادی دور نگه دارد (مردیان، 1390: 178). تعاریف زیادی برای مفهوم امنیت ملی وارد شده است؛ لیکن نمی‌توان برای همه‌ی دولت‌ها این تعاریف را در نظر گرفت زیرا عوامل نامنی در جوامع مختلف یکسان نیست و به دنبال آن تهدیدات نیز در این جوامع متفاوت است. لذا معنی امنیت دایره شمولیتش باید گسترده‌تر شود. امنیت ملی مفاهیم چندی را در بر می‌گیرد که از آن جمله: مصالح ملی، قدرت ملی، منافع، تهدیدها و محیط امنیتی را شامل می‌شود که به‌عنوان مصادیق با اهمیت امنیت ملی مورد توجه قرار می‌گیرند. تعریف امنیت برای کشورهای مختلف متفاوت است. یک کشور ممکن است تعریف امنیت ملی را در چارچوب مرزهای ملی خود محدود کند و کشور دیگر آن را به امن بودن تمام راه‌های آبی دنیا گسترش دهد و یا خواهان برقراری شرایط جدیدی گردد. دیدگاه‌های گوناگون باعث می‌شود امنیت ملی در کشورهای مختلف معانی متفاوتی داشته باشد. به‌عنوان مثال تأکید اصلی باری بوزان بر روی امنیت ملی و نقش دولت‌ها در عرصه روابط بین‌الملل در جهت تحصیل آن می‌باشد. وی در کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» ضمن اشاره به اهمیت مبحث امنیت ملی در سطوح فردی، ملی و جهانی از ارتباط این سطوح با یکدیگر سخن رانده است. کوشش برای بالا بردن حد «امنیت ملی» یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های دولت‌ها و یکی از پایه‌های سیاست خارجی آن‌هاست. برقراری مناسبات سیاسی و اقتصادی، تقویت توان نظامی و دفاعی، جستجوی متحد، بستن پیمان‌های نظامی و همراهی با نظام امنیت جمعی، همه برای نیل به چنین هدفی است. بنابراین امنیت ملی یکی از معضلات و چالش‌های جدی نظام‌های سیاسی در شرایط کنونی است. به‌طور کلی می‌توان گفت، امنیت ملی یعنی دست‌یابی به شرایطی که به یک کشور امکان می‌دهد تا از تهدیدهای بالقوه یا بالفعل خارجی و نفوذ سیاسی و اقتصادی بیگانه در امان باشد و در راه پیشبرد امر توسعه اقتصادی، اجتماعی و انسانی و تأمین وحدت و موجودیت کشور و رفاه عامه فارغ از مداخله بیگانه گام بردارد (ادوارد آذر؛ این مون چونگ، 1377: 40-42).

## 2. بررسی الگوهای امنیتی در تنگه هرمز از گذشته تا دوران جمهوری اسلامی ایران

### 2-1. دوره صفویه

#### الگوی امنیتی: استفاده از قدرت مداخله‌گر در ایجاد امنیت تنگه هرمز

این دوران آغاز ورود استعمار به صحنه خلیج فارس بوده و اولین تصرف آنان در جزیره هرمز و استیلایی به مدت یک قرن بر این ناحیه حساس و با اهمیت بوده است (قائم مقامی، 1354: 12). از زمانی که کشور پرتغال در سده‌ی شانزدهم به موقعیت حساس و با اهمیت تنگه‌ی هرمز در منطقه پی برد، دامنه‌ی حضور استعمارگران با منافع متفاوت ولی هم‌نوا در این منطقه گسترده‌تر گردید. تنگه هرمز به‌عنوان گذرگاهی که همواره نقش مهمی در طول تاریخ از نظر ارتباط با دنیا ایفا کرده، مورد توجه قدرت‌های جهانی در این زمان بوده است. در این دوره اولین تهدیدات از جانب پرتغالی‌ها به‌عنوان قدرت برون منطقه‌ای با اهداف استعماری در تنگه هرمز و دریای عمان آغاز گردید (وثوقی، 1389: 40-239). سلسله صفوی در دورانی که پرتغالی‌ها بر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس استیلا یافته بودند، گرفتار دو آشوب داخلی و خارجی بود که کشور را دستخوش تهدیدات فراوانی می‌ساخت. حملات ترکان عثمانی و شورش ازبکان تا حدود صد سال و تا اوایل سلطنت شاه عباس کشور را گرفتار آشوب ساخته بود و همین امر باعث شد تا فرصت چندانی برای توجه به جنوب ایران

برای آنان نماند. فتح هرمز که کلید خلیج فارس محسوب می‌شد، موقعیت پرتغالی‌ها را در خلیج فارس استوار نمود و از آن پس در اندیشه‌ی توسعه نفوذ خود در سایر قسمت‌های خلیج فارس و کرانه‌های آن تلاش نمودند. آنان در نواحی دیگر خلیج فارس مانند قطیف، صحار و بحرین سفارتخانه‌هایی تأسیس نمودند؛ ولی با شروع سلطنت شاه عباس و توجه وی به کشور به دوره استیلای پرتغالی‌ها در جزایر و سواحل خلیج فارس پایان بخشیده شد (طالبی، 1392: 72). شاه عباس تلاش گسترده‌ای را برای احیای قدرت و تسلط ایران در خلیج فارس و تنگه هرمز به کار برد که در نتیجه‌ی این سیاست‌ها توانست جزیره هرمز را از تسلط پرتغالی‌ها بیرون آورد و تا مدت‌ها قدرت ایران را در این مناطق تثبیت نماید. شاه عباس در جهت ایجاد ثبات و امنیت در خلیج فارس و تنگه هرمز از نیروی خارجی بهره گرفت، لذا به تدریج نقش بریتانیا به‌عنوان قدرت دریایی قرن 16 در خلیج فارس پررنگ گردید. هدف عمده شاه عباس استفاده از نیروی خارجی در جهت ایجاد امنیت در خلیج فارس و بهره‌گیری از توان نظامی یک کشور خارجی در راستای کاهش ناامنی در این حوزه بوده که در نتیجه‌ی آن به تدریج حضور قدرت مداخله‌گر در صحنه‌ی ژئوپلیتیک خلیج فارس شدت یافت. در جدول زیر میزان تهدیدات ایران در تنگه هرمز نشان داده شده است. در این زمان حضور قدرت مداخله‌گر در جغرافیای تنگه هرمز شروع شده است و ایران با توجه به اینکه ایجاد امنیت در این حوزه را مورد توجه قرار می‌داد از قدرت مداخله‌گر جهت همکاری برای ایجاد امنیت در این حوزه بهره گرفت.

### الگوی امنیتی دوره صفویه

ایجاد تهدیدات: حضور گسترده کشورهای مداخله‌گر در الگوی امنیتی تنگه هرمز  
الگوی امنیتی ایران: همکاری با قدرت مداخله‌گر در ایجاد ثبات و امنیت در تنگه هرمز

### دوره افشاریه

#### الگوی امنیتی: برقراری ثبات در منطقه خلیج فارس و اجرای سیاست‌های نظامی

خلیج فارس در این دوره شاهد شرایط ویژه‌ای بود که ناشی از تبعات سقوط صفویه و اوضاع آشفته‌ی کشور می‌شد و در نتیجه آثار زیر را به دنبال داشت:

- 1- کاهش نفوذ چشمگیر و اعتبار و قدرت صفویه در خلیج فارس،
- 2- ناامنی دریایی و تهاجمات نظامی اعراب به جزایر ایران،
- 3- آشفتگی و هرج و مرج در کرانه‌های ساحلی خلیج فارس،

حکومت افشاریه در این زمان استراتژی توجه به خلیج فارس را مورد اهتمام جدی قرار داد و ضمن اعاده‌ی قدرت و حاکمیت ایران باعث رونق مجدد دریانوردی و تجارت در خلیج فارس گردید. حکومت افشاریه با سیاست‌های نظامی و میلیتاریستی خود از توجه به خلیج فارس سود می‌برد و در راستای همین سیاست‌ها اقدامات نظامی را شکل داد (اسدی، 1371: 139-166).

در این زمان با توجه به اینکه قدرت مداخله‌گر عنصر اساسی در ایجاد تهدیدات در این حوزه تلقی می‌گردد و نفوذ قدرت‌هایی چون روس، انگلیس و فرانسه در خلیج فارس و حوزه جغرافیایی تنگه هرمز رو به فزونی یافته بود، حکومت افشاریه سعی نمود سیاست‌های نظامی را برای ایجاد امنیت در خلیج فارس و تنگه هرمز مورد اهتمام خویش قرار دهد.

## الگوی امنیتی دوره افشاریه

تهدیدات: حضور قدرت‌های مداخله‌گر برون منطقه‌ای - نفوذ روسیه، انگلیس و فرانسه  
الگوی امنیتی ایران: برقراری ثبات در منطقه خلیج فارس از طریق اجرای سیاست‌های نظامی

### 2-3. دوره زندیه

#### الگوی امنیتی: سیاست‌های تهاجمی در جهت ایجاد ثبات در منطقه خلیج فارس

حکومت زند به دلیل درگیری با دولت عثمانی توجه چندانی به بنادر جنوبی از خود نشان نداد (بازماندگان خمیری، 1388: 40). شرایط امنیتی تنگه هرمز در این زمان محورهای زیر را در بر می‌گیرد:

1. ایجاد محور سیاسی و امنیتی جدید از سوی اعراب مسقط که کنترل سواحل جنوبی خلیج فارس در دست آنان بود.
2. فقدان امنیت دریانوردی در خلیج فارس و تنگه هرمز.

با توجه به این عوامل، سیاست‌های حکومت زند چنین بود:

1. پیروی از سیاست تهاجمی در جهت به‌دست گرفتن قدرت مجدد در خلیج فارس.
  2. کنترل مناطق و کرانه‌های ساحلی خلیج فارس و مقابله با هرگونه ناامنی در این مناطق.
- حمله به بصره و عمان ادامه‌ی سیاست‌های تهاجمی حکومت زند و هم‌چنین تلاش در جهت اعاده‌ی موقعیت بنادر ایرانی در خلیج فارس بود. به‌طور کلی تصرف این ناحیه در راستای سیاست‌های تهاجمی کشور در بر دارنده دستاوردهای مثبتی نبود. ضعف سیستم حکومتی ایران از دلایل ناموفق بودن این سیاست بود و سیاست‌های تهاجمی بیشتر به‌عنوان یک پیروزی نظامی موقت در نظر گرفته می‌شد (وئوقی، 1389: 371). هدف حکومت زند از تصرف سواحل عمان و ناحیه مسقط، به‌دست گرفتن تجارت خلیج فارس و اعمال نفوذ مستقیم بر این مناطق بوده است؛ لذا نقش بنیادین در ایجاد ثبات و امنیت در تنگه هرمز و خلیج فارس نداشته است (بازماندگان خمیری، 1388: 19-20).
- در این زمان حضور قدرت مداخله‌گر روس و انگلیس در پهنه دریایی خلیج فارس و تنگه هرمز رو به گسترده‌گی بود و دولت زندیه در این زمان سعی نمود با تصرف نواحی جنوبی تنگه هرمز که تحت حاکمیت عمان قرار داشت کنترل این منطقه را در دست گیرد، تصرف مسقط با این هدف شکل گرفت.

#### الگوی امنیتی دوره زندیه

تهدیدات: حضور قدرت‌های مداخله‌گر منطقه‌ای، نفوذ روسیه و انگلیس  
الگوی امنیتی: سیاست‌های تهاجمی

### 2-4. دوره قاجار

#### الگوی امنیتی: دیپلماسی منطقه‌ای ضعیف و برقراری امنیت در خلیج فارس در دوره ناصری

در این دوران، حکومت قاجار دچار مشکلات داخلی و خارجی گسترده‌ای بود و امکان مداخله مستقیم در تنگه هرمز و مسایل خلیج فارس را نداشت. عوامل زیر از دلایل عدم توجه به خلیج فارس از سوی حکومت بود:

1. ادامه جنگ‌های ایران و روس در این دوره که مسایل خلیج فارس به‌شدت تحت تأثیر این رویدادها قرار گرفت.
- حکومت مرکزی ایران چندان حاکمیتی بر سواحل جنوبی خود نداشت و تا پایان جنگ‌های ایران و روس دقت قابل توجهی به مسایل اقتصادی، سیاسی و امنیتی خلیج فارس صورت نگرفت.
2. سیاست‌های استعماری انگلیس در اواخر قرن هجدهم.

حکومت قاجار در این دوران به دلیل لشکرکشی به گرجستان و اعاده امنیت داخلی کشور فرصت توجه به مسئله کرانه‌ها و جزایر خلیج فارس را نداشت. بنا به ملاحظات آن زمان بنادر و جزایر ایران و منطقه جنوب، ناحیه‌ی بندر عباسی و توابع آن به امام مسقط به اجاره واگذار شد که همین امر باعث گشت که آنان به تدریج بر کرانه‌های جنوبی ایران تسلط سیاسی خود را تداوم بخشند. در دوره حکومت فتحعلی‌شاه قاجار، به دلیل جریان داشتن جنگ‌های ایران و روس، هیچ‌گونه اصطحاکایی در روابط ایجاد نشد و روابط حسنه‌ای برقرار بود؛ لیکن اقدامی برای بازگرداندن نفوذ سیاسی ایران بر کرانه‌های جنوبی نشد. ولی در دوره ناصری توجه خاص و فزاینده‌ای به خلیج فارس مبذول گردید. ایران توانست بندر عباس را از عمان باز پس گیرد که این امر در راستای تلاش در جهت تثبیت قدرت در سواحل خلیج فارس محسوب می‌گردید و به‌ویژه در سال‌های آغازین حکومت ناصرالدین‌شاه شکل جدی‌تری به‌خود گرفت. به تدریج امنیت نسبی و صلح به بنادر و کرانه‌های خلیج فارس بازگشت و اولین توجه به بندر عباس و تنگه هرمز با هدف تقویت نظارت ایران صورت پذیرفت. این دوره یکی از ادوار قابل توجه در فعالیت‌های دیپلماتیک ایران در خلیج فارس به‌شمار می‌رود و اوج تلاش‌های حکام قاجار در جهت تثبیت موقعیت ایران در خلیج فارس است که نتیجه‌ی آن تشکیل اداره‌ای برای نظارت مستقیم بر جزایر ایرانی از سوی حکومت ایران بود. در این دوره ساختار اداری بنادر خلیج فارس تغییر یافت و اداره جزایر خلیج فارس به‌عنوان یک واحد مجزا تشکیل شد (طالبی، 1392: 76).

در این زمان نیز تهدیدات در قالب تهدیدات خارجی و حضور قدرت‌های خارجی به‌فوت خود باقی بود، لیکن حضور انگلیس به‌عنوان قدرت فرماندهی‌ای گسترش چشمگیری یافته بود. لیکن دولت قاجاریه به دلیل ضعف دولت مرکزی قادر به ایجاد امنیت در حوزه تنگه هرمز نبود. ولی در دوره ناصری سعی بر این شد تا حکومت مرکزی نظارت این حوزه را به‌دست گیرد.

### الگوی امنیتی دوره قاجاریه

تهدیدات: حضور گسترده قدرت مداخله‌گر انگلیس در تنگه هرمز  
الگوی امنیتی: دوره اول: دیپلماسی منطقه‌ای ضعیف در خلیج فارس  
دوره دوم (ناصری): نظارت مستقیم بر خلیج فارس و جزایر واقع در دهانه تنگه هرمز

### 2-5. پهلوی اول

#### الگوی امنیتی: تلاش در جهت تثبیت قدرت ایران در خلیج فارس و تنگه هرمز

حکومت ایران در دوره پهلوی اول، سیاست فعالی را در قبال مسایل خلیج فارس در پیش گرفت. هدف اصلی این سیاست‌ها تجدید حاکمیت سیاسی و اقتصادی ایران بر آبراه مهم تنگه‌ی هرمز و جزایر استراتژیک واقع در آن بود. در این دوره، قدرت مداخله‌گر انگلیس هم‌چنان حضور فعالی در منطقه دارد. اقدامات چندی هم از طرف دولت ایران برای ایجاد امنیت در خلیج فارس و تنگه هرمز انجام می‌گیرد:

1. پایگاه دریایی در بندر باسعیدو، در جزیره قشم برای کنترل رفت‌وآمد کشتی‌ها در تنگه هرمز استقرار یافت.
  2. بازپس‌گیری جزایر ایرانی خلیج فارس و تأکید بر ایرانی بودن جزایر تنب و ابوموسی.
- بر این اساس هدف نهایی، تحکیم مواضع ایران در خلیج فارس بود. اولین قدم فعال کردن دیپلماسی و مذاکره با دولت انگلیس برای اعاده حاکمیت قانونی ایران بر خلیج فارس بود. هم‌چنین تلاش برای بازپس‌گیری جزایر ایرانی آغاز گردید. از جمله: جزایر واقع در دهانه تنگه هرمز، تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی. تقویت نیروی دریایی و آغاز شکل‌گیری سازمان نظامی دریایی ایران در این دوره به‌معنای تلاش برای تثبیت حاکمیت ایران بر بنادر و جزایر خلیج فارس

محسوب می‌شد. اقدامات بریتانیا هم به‌عنوان قدرت برون منطقه‌ای مداخله‌گر در خلیج فارس و تنگه هرمز در دوره پهلوی اول ناشی از این عوامل بود:

1. ارتباط خلیج فارس با هندوستان که از این دیدگاه خلیج فارس به‌منزله‌ی دژ دفاعی هندوستان مطرح است.
2. ارتباط خلیج فارس با منافع منطقه‌ای بریتانیا، تنگه هرمز به‌عنوان یک آبراه مهم مطرح است که مدیترانه شرقی را به اقیانوس هند متصل می‌نماید و به‌عنوان اهرم فشاری است که بریتانیا علیه رقبایش استفاده می‌کند (وثوقی، 1389: 28-517).

در دوره زمانی پهلوی اول، قدرت انگلیس هم‌چنان یک‌ه‌تاز و صحنه‌گردان منطقه خلیج فارس بود. با توجه به اینکه دولت پهلوی سیاست اقتدارآمیزی را در کشور و هم‌چنین مرزهای دریایی و زمینی در کشور را مورد توجه قرار داده بود که در حوزه تنگه هرمز نیز سعی بر این بود که دولت اقتدار خود را در این حوزه از طریق افزایش قدرت نظامی حفظ نماید.

### الگوی امنیتی پهلوی اول

تهدیدات: وجود قدرت مداخله‌گر انگلیس

الگوی امنیتی: تلاش در جهت تثبیت موقعیت ایران در خلیج فارس و جزایر واقع در تنگه هرمز.

### 6-2. پهلوی دوم

#### الگوی امنیتی: استراتژی تقابل گسترده

از نیمه دوم دهه 1960 رژیم پهلوی سیاست خارجی جدیدی را پیگیری کرد که هدفش تبدیل ایران به قدرت مسلط در آسیای غربی بوده است. سیاست دفاعی ایران در این دوران بارزترین نمود دکترین نیکسون آمریکا در منطقه می‌باشد که ایفای چنین نقشی براساس بهره‌گیری از منابع و امکانات ایران انجام می‌گرفت. ایران توانست از قابلیت‌های ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی و استراتژیک خلیج فارس و تنگه هرمز در راستای ارتقای موقعیت دفاعی‌اش بهره‌مند گردد و از این طریق زمینه تسلط بر حوزه‌های هم‌جوار خود را به‌دست آورد. این امر الگوی امنیتی ایران را در 1970 در منطقه تغییر داد. کشورهای منطقه‌ای همانند عراق، عربستان، عمان و کویت ناچار بودند تا رفتار منطقه‌ای خود را براساس نفوذ و قدرت استراتژیک ایران تنظیم نمایند. ایران توانست قابلیت‌هایی را سازماندهی نماید که براساس آن به کنترل دفاع و امنیت همه‌جانبه منطقه بپردازد. به‌طوری‌که سیاست خارجی این کشورها را تحت تأثیر سیاست دفاعی خود قرار دهد (هالیدی، 1358: 24).

حکومت پهلوی پس از این دگرگونی‌ها به‌عنوان یکی از کشورهای قدرتمند ساحلی و از هم‌پیمانان مهم آمریکا، با هدف پر نمودن خلأ قدرت بعد از خروج بریتانیا در مرکز توجه قرار گرفت. بنابراین رژیم سعی نمود با بهره‌برداری حداکثری از جریانات یاد شده، با توسعه سیاسی و نظامی به نقش‌آفرینی نوینی در حوزه خلیج فارس و تنگه هرمز بپردازد. مجموع این تحولات، لزوم تشکیل یک ارتش توانمند و مسلح به جنگ‌افزارهای نوین را در سیاست نظامی ایران تقویت نمود. نتیجه‌ی این سیاست‌ها توسعه‌ی ساختار نظامی کشور بود که در سال 1970 اتفاق افتاد تا نقش گسترده‌ای را در منطقه و خارج از منطقه برعهده گیرد. استراتژی عمده رژیم پهلوی در این زمان مقابله با هرگونه عامل ناامنی در منطقه خلیج فارس و تنگه‌ی هرمز برای ایجاد امنیت و ثبات بوده است. تلاش‌های رژیم پهلوی در این راستا شامل کمک‌های سیاسی و نظامی به کشورهای گرفتار آشوب و ناامنی در منطقه و خارج از منطقه می‌شد که در دو محور ارسال کمک‌های نظامی

و ارسال مستقیم نیروی نظامی صورت گرفت. این امر از دیدگاه رژیم پهلوی نقش مؤثرتر ایران را در تحولات بین‌المللی از خلیج فارس تا شاخ آفریقا نمایان‌تر می‌ساخت (چمنکار، 1389: 214-5). آن چه برای این رژیم در اولویت اساسی اتخاذ استراتژی تقابل گسترده قرار گرفته بود، تلاش در راستای کسب قدرت اول منطقه‌ای بود، به طوری که این هدف تلاش در جهت توسعه‌ی نظامی را نیز توجیه می‌نمود. با این حال عملکرد تدریجی ایران در ابعاد مداخلات مستقیم و غیر مستقیم خارجی، امری فراتر از علایق و استراتژی‌های امنیتی و سیاست‌های دفاعی کشور بود. پیرو این استراتژی که رژیم پهلوی آن را جزیی از سیاست مستقل ملی و ضرورتی برای حفظ منافع و امنیت ملی ایران می‌دانست، میزان دخالت و نقش آفرینی در آن سوی مرزهای جغرافیایی افزایش قابل ملاحظه‌ای یافت. در واقع حکومت پهلوی در راستای نقش ژاندارمی خود در منطقه، هدف خود را حرکت در مسیر توسعه‌ی نظامی کشور و مقابله با هرگونه منبع خطر در خلیج فارس و تنگه هرمز می‌دانست. خطراتی از جمله، جنبش ظفار، ترس از توسعه نفوذ شوروی، خطر تبلیغات جمال عبدالناصر، تمایلات کمونیستی لیبی، تمایلات کمونیستی یمن جنوبی و مقابله با هر تهدید منطقه‌ای در صدر اولویت‌های نظامی دولت پهلوی قرار می‌گرفت. (Ledger, 1989: 219-220) ایران با درک خطر عمیق یمن جنوبی، در جهت گسترش سیاست نظامی و اقتصادی خود در خلیج فارس و دریای عمان سعی نمود با افزایش نقش آفرینی امنیتی در جنوب تنگه هرمز، ضمن ایجاد سدی در برابر تمایلات عدن، این دولت را در منطقه منزوی نماید (باومن، 1369: 5-204). شاه در برنامه‌های خود بر تقویت نیروی دریایی تأکید داشت و آن را به‌عنوان یک اقدام ضروری برای حفظ سلامت مرزهای ایران مطرح کرد، زیرا که گسترش مرزهای ایران در جنوب خلیج فارس و دریای عمان تا اقیانوس هند امتداد داشت. لذا ضرورت تقویت نیروی دریایی را شدت بخشید که خطوط دفاعی آن تا اقیانوس هند ادامه داشت (چمنکار، 1389: 30). ایران در این زمان نقش پرتحرکی را در راستای الگوی تقابل گسترده انجام داد و به‌منظور تقویت هرچه بیشتر نیروهای خود در دریای عمان و اقیانوس هند به تأسیس پایگاه دریایی و هوایی بسیار مهم کنارک چابهار مبادرت ورزید. این پایگاه بعد از مرکز دریایی آمریکا در جزیره دبه گوگاریا در اقیانوس هند از پیشرفته‌ترین پایگاه‌های دریایی به‌شمار می‌آمد و امنیت تنگه هرمز را بیشتر تحت نظر قرار داد (باومن؛ کلارک، 1369: 3).

ایران در این دوره به‌عنوان قدرت بزرگ خلیج فارس شناخته شده بود. استراتژی رژیم پهلوی در تنگه هرمز کنترل سه جزیره تنب بزرگ، کوچک، ابوموسی در سال‌های 1970-1971 بود که بدین‌منظور یک خط دفاعی در تنگه هرمز شکل گرفت و نیروهای دفاعی را در این سه جزیره مستقر نمود. از نظر رژیم پهلوی، موضوع مربوط به این تنگه‌ها مسئله‌ی داخلی ایران محسوب می‌شد. بنابراین خود اقدام به اعزام نیروهای دفاعی به این منطقه نمود. هدف رژیم پهلوی ارتقا توانایی دفاعی خود در خلیج فارس بود تا بتواند از منافع حیاتی خود در این منطقه محافظت نماید. از طرفی تنگه هرمز در بردارنده‌ی منافع حیاتی برای رژیم پهلوی بود، چرا که کلیه‌ی صادرات و واردات ایران از این منطقه صورت می‌گرفت و در این راستا با ایجاد چندین پایگاه نظامی در منطقه قدرت نظامی خود را در خلیج فارس بالا برد. پایگاه نظامی در عمان در نزدیکی خلیج فارس و دریای عرب و اقیانوس هند احداث گردید و پیشنهاد یک پیمان دفاعی با حضور کلیه‌ی کشورهای منطقه توسط رژیم ایران به عربستان سعودی داده شد که از سوی این کشور مورد قبول واقع نشد (مجتهدزاده، 1372: 44-25). در این سال‌ها که رژیم پهلوی سیاست رشد ساختار نظامی را در پیش گرفته بود، تنگه هرمز نقش اصلی را در برنامه‌های نظامی شاه ایفا می‌کرد. هدف اصلی حفظ این تنگه در برابر هر نیرویی بود که به این منطقه راه یابد و سیاست موازنه قدرت منطقه‌ای را به‌سود خود پیش ببرد. ایران با وجود آن که در دوران گذشته همواره سعی کرده بود، نقش خود را در خلیج فارس گسترش دهد؛ ولی تا قرن بیستم به‌سختی توانست کنترل خود را بر سواحل این کشور در

خلیج فارس اعمال کند. در واقع از زمان آغاز حکومت پهلوی دوم می‌توان ایران را قدرت واقعی در خلیج فارس قلمداد کرد (فولر، 1373: 67-68).

در این زمان با توجه به اینکه شاه به‌عنوان ژاندرم منطقه از سوی آمریکا معرفی گردیده بود. این حکومت خود را به‌عنوان ایجاد کننده نظم در منطقه می‌دانست و با هر عنصر برهم زننده نظم منطقه در تقابل بود، هم‌چنان که در پیگیری این سیاست استراتژی رژیم پهلوی در تنگه هرمز کنترل و ایجاد یک خط دفاعی بود که در نتیجه نیروهای دفاعی را در سه جزیره در دهانه تنگه هرمز؛ تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی مستقر نمود.

### الگوی امنیتی دوره پهلوی دوم

تهدیدات: کشورهای برهم‌زننده نظم منطقه‌ای

الگوی امنیتی: تلاش در جهت توسعه ساختار نظامی کشور در جهت مقابله با نیروهای برهم‌زننده نظم منطقه‌ای.

### 2-6-1. ترتیبات امنیتی مشترک ایران و عمان برای ایجاد ثبات در تنگه هرمز

رژیم گذشته ایران بر اهمیت تنگه هرمز واقف بود و از آن به‌عنوان «شریان حیاتی» کشور می‌نگریست. بنابراین سیاست‌اش بر این پایه استوار بود که تنگه هرمز را به‌طور کامل تحت کنترل قرار دهد. با توجه به اینکه دنیای صنعتی به تأمین نفت از خلیج فارس وابسته بود و راه عبوری آن به‌وسیله تنگه هرمز صورت می‌گرفت، کنترل آن می‌توانست بر اهمیت بین‌المللی ایران بی‌افزاید. استراتژی ارتش رژیم پهلوی بر این پایه استوار بود که هر قدرتی شش جزیره به‌عنوان خطوط دفاعی ایران در تنگه هرمز در اختیار داشته باشد، کنترل بر تنگه هرمز را در دست خواهد داشت. بنابراین کنترل مستقیم بر این جزایر به‌عنوان یک خط دفاعی در مدخل خلیج فارس در صدر اولویت‌های تئوری دفاعی این رژیم قرار گرفت. تقویت ارتش در صدر برنامه‌های دولت پهلوی بود و ایجاد پایگاه‌ها در منطقه، تقویت نیروی زمینی، هوایی و دریایی از جمله اقدامات آن بوده است. دولت ایران به‌دلیل حضور کشور ساحلی جنوب تنگه هرمز مبادرت به اتخاذ ترتیبات امنیتی مشترک با آن نمود. تا سال 1349 (1970م) هیچ‌گونه رابطه سیاسی بین ایران و عمان برقرار نبود. در سال 1970 ایران آمادگی خود را برای برقراری روابط سیاسی با سلطان نشین عمان به مقامات آن کشور اعلام کرد. در این زمینه دو طرف اذعان به اعتقاد راسخ به همکاری در همه زمینه‌ها به‌منظور حفظ ثبات و امنیت منطقه داشتند و آزادی کشتیرانی و عبور و مرور بی‌ضرر در تنگه هرمز اهمیت حیاتی برای آن‌ها داشت. هم‌چنین اعمال نفوذ قدرت‌های بیگانه و نیروهای خارجی در منطقه را تقبیح کردند و آن‌را منافی مصالح دو کشور دانستند و متعهد شدند، در برابر هرگونه اخلال یا خرابکاری که امنیت دو کشور را به‌خطر اندازد، اقدام مشترک به‌عمل آورند. گفتنی است، در جهت تمایل ایران به ایفای نقش فعال منطقه‌ای در راستای کنترل همه‌جانبه بر تنگه‌ی هرمز، به درخواست حکومت عمان مبنی بر کمک به سرکوبی شورشیان پاسخ مساعد داد و همکاری مشترکی را با کشور سلطان نشین عمان که بخش جنوبی تنگه را در اختیار داشت، در جهت ایجاد امنیت در حوزه‌ی تنگه هرمز در پی گرفت. بر این امر توافق شد که هر دو کشور به‌طور مشترک کشتی‌های عبوری از تنگه هرمز را مورد بازرسی قرار دهند و هم‌چنین مسئولیت دفاع از تنگه هرمز و نظارت بر تردد دریایی آن به‌طور مشترک بر عهده‌ی هر دو طرف نهاده شد (جعفری ولدانی، 1389: 55). دو کشور به‌منظور حفظ امنیت و آزادی خطوط کشتیرانی در سواحل خود در مورد عملیات مشترک نیروی دریایی توافقاتی به‌عمل آوردند که تصمیم به ایجاد پایگاه دریایی در غنم (شبه جزیره مسندم) برای اهداف نظامی را شامل می‌شد. پایگاه عمانی غنم مجهز به رادار پیشرفته‌ای بود که کلیه منطقه تنگه هرمز را تحت پوشش قرار می‌داد (مجتهدزاده، 1372: 21-61).

## 2-7. انقلاب اسلامی

### الگوی امنیتی: رویکرد انقلابی در تنگه هرمز

با پیروزی انقلاب اسلامی، دیپلماسی نظامی رژیم پهلوی جای خود را به سیاست انقلابی ایران داد. انقلاب اسلامی تمام سازه‌های موجود را به هم ریخت و هرگونه مداخله در امور کشور را به شدت نفی و رد کرد و همین سیاست را در قبال مسایل خلیج فارس و تنگه‌ی هرمز دنبال می‌نمود که بر مبنای اصل سیاست حفظ وضع موجود قوام یافت. یعنی هدف مقابله با هرگونه قدرت مداخله‌گر در این حوزه بود و لذا حالت تهاجمی بیشتری در سیاست خارجی این دوران شکل گرفت. هم‌چنین برای دولت ایران مسایل اقتصادی خلیج فارس و نقش ترانزیتی تنگه هرمز در اولویت قرار گرفت. دولت ایران به اهمیت تنگه هرمز در منطقه واقف بود، ولی از میزان کنترلی که در رژیم گذشته بر این تنگه اعمال می‌شد کاسته شد، چرا که استراتژی تقابل گسترده‌ی رژیم پهلوی و مداخله در نقاط مختلف توسط این رژیم مورد قبول جمهوری اسلامی نبود. نتیجه این سیاست لغو و اعزام نیروهایی نظامی به کشورها و تعطیلی تمام پایگاه‌های خارجی توسط دولت موقت مهندس بازرگان بود (مجتهدزاده، 1372: 62).

با وقوع انقلاب اسلامی سیاست‌های ایران در تنگه هرمز به شکل چشمگیری تغییر یافت. اگر در دوره‌های قبل از انقلاب اسلامی حکومت مرکزی گاهی با قدرت‌های مداخله‌گر جهت ایجاد امنیت در این حوزه همکاری می‌نمود بعد از انقلاب اسلامی این همکاری از بین رفت و حکومت اسلامی ایران هرگونه مشارکت یا همکاری با قدرت‌های بیگانه برای ایجاد امنیت در حوزه جغرافیایی خویش را نفی نمود و به در قالب سیاست‌های تهاجمی با هرگونه حضور و مداخله قدرت‌های بیگانه مقابله نمود.

### الگوی امنیتی انقلاب اسلامی

تهدیدات: قدرت‌های برون منطقه‌ای

الگوی امنیتی: استراتژی تهاجمی در مقابله با قدرت‌های مداخله‌گر در منطقه و تنگه هرمز

## 2-7-1. ترتیبات امنیتی جمهوری اسلامی ایران در تنگه هرمز

ایران هم‌زمان با وقوع جنگ هشت ساله، تنگه هرمز را بر روی نفتکش‌های عراقی بسته و قدرت صادراتی نفت عراق از طریق دریا را قطع کرد که در نتیجه‌ی آن عراق با حمله به جزیره خارک، جنگ نفتکش‌ها را گسترش داد. با این حال اوج‌گیری جنگ نفتکش‌ها در این زمان، از لحاظ بین‌المللی و اقتصادی تأثیر محدودی داشت. شوروی در مورد هرگونه تلاش برای بستن تنگه هرمز به ایران هشدار داد. در همین زمان عراق بزرگ‌ترین جنگ تبلیغاتی را از زمان به‌کارگیری هواپیماهای سوپر استاندارد به‌راه انداخت و تعداد بیشتری از هدف‌ها را مورد اصابت قرار داد. هرچند هیچ‌یک از دو طرف موفق نشدند تأثیری در توان صدور نفت طرف مقابل بگذارند یا برای ذخایر بین‌المللی نفتی و دولت‌های اصلی واردکننده نفت و کشورهایی که ذخایر احتیاطی فراوان نفت دارند، تأثیر منفی بگذارند (بوغزاله، 1380: 8-175). در بین سال‌های 1984-1987 که جنگ نفتکش‌ها در تنگه هرمز در جریان بود، تهدیدات از سوی ایران مبنی بر مسدود کردن تنگه هرمز مطرح گردید که اوج این واکنش‌ها زمانی بود که هاشمی رفسنجانی رسماً اعلام کرد: «ایران نیازی به این تنگه ندارد و اگر شرایط پیچیده شود، این تنگه را خواهیم بست» (سولیم، 1390). در سال 1985، 105 کشتی شامل 80 کشتی نفتکش مورد اصابت قرار گرفت. در سال 1986 که از شدت حملات به نفتکش‌های عبوری کاسته شد، میزان عبور کشتی‌های نفتکش از تنگه هرمز افزایش یافت، تا جایی که حدود 6500 کشتی عمده‌تاً نفتکش از این تنگه عبور نمود که



نشان دهنده ترافیک بسیار بالایی است.

با وقوع جنگ نفتکش‌ها جمهوری اسلامی ایران بیش از پیش به اهمیت تنگه هرمز در جهت تأمین منافع و امنیت ملی کشور پی برد که در نتیجه تدابیر مهمی را برای ایجاد امنیت کشتیرانی و حمل‌ونقل نفتکش‌های عبوری در تنگه هرمز به‌کار گرفت. این جنگ اهمیت سوق‌الجیشی تنگه هرمز را افزایش داد و سناریوی احتمال بسته شدن آن از سوی کشورهای ساحلی تنگه هرمز و عدم عرضه نفت را شدت بخشید و همین امر باعث شد تا کشورهای منطقه خلیج فارس، شروع به اقداماتی جهت انتقال نفت از طریق خطوط لوله کنند. در این سال (1986) 35 درصد نفت خام مورد معامله در سطح جهانی از تنگه هرمز عبور می‌کرد (مجتهدزاده، 1370: 5-8).

### 3- الگوهای امنیتی پیشنهادی از سوی قدرت‌های مداخله‌گر در منطقه خلیج فارس

مسئله‌ی امنیت همواره دغدغه‌ی واحدهای سیاسی برون منطقه‌ای در خلیج فارس بوده است. این منطقه از گذشته تاکنون در رقابت قدرت میان دولت‌های سلطه‌طلب قرار گرفته است که خود این دولت‌ها به‌دلیل حضور گسترده و مداوم‌شان در ایران به طراحی الگوهای امنیتی از دیدگاه خود مبادرت ورزیده‌اند. در این راستا مقوله امنیت خلیج فارس، یکی از اصلی‌ترین و جدی‌ترین دغدغه‌ی دولت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. برای تأمین امنیت منطقه خلیج فارس، برخی از دولت‌ها امنیت خود و منطقه را در سایه‌ی اتحاد و همراهی با قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای تعریف کرده‌اند و از این طریق سبب حضور و نفوذ آن‌ها شده‌اند. از طرفی، برخی دیگر از دولت‌های منطقه‌ی خلیج فارس حضور قدرت‌های بزرگ را نافی امنیت خود دانسته و مسیر امنیت بدون حضور کنش‌گران غیر منطقه‌ای را دنبال می‌کنند؛ چرا که امنیت مطلوب قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای زمانی قابل تحقق است که در منطقه حضور و نفوذ گسترده‌ای داشته باشند. طبیعی است که این حضور و نفوذ زمانی ممکن است که برخی از کنش‌گران منطقه‌ای حضور آن‌ها را طلب کنند و یا آنکه ترتیبات امنیتی دولت‌های واقع در منطقه چنان ضعیف باشد که زمینه را برای حضور و نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای فراهم نماید. قدرت‌های بزرگ در اثر تجارب تاریخی به‌خوبی دریافته‌اند که حضور آن‌ها در خلیج فارس زمانی توسط برخی از دولت‌های منطقه‌ای طلب می‌شود که آن‌ها یک عامل منطقه‌ای را تهدیدی علیه سایرین تعریف کنند و صرفاً در سایه‌ی همکاری با قدرت‌های بزرگ آن تهدید را قابل رفع بدانند. اینجاست که تداوم اختلاف میان دولت‌های واقع در منطقه‌ی خلیج فارس تضمین‌کننده‌ی تداوم حضور و نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای است. بر این مبنا در دهه‌ی گذشته بسیار تلاش شده است که جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان عاملی برای تهدید امنیت منطقه‌ی خلیج فارس و دیگر دولت‌های آن معرفی شود. در همین راستا، برخی از دولت‌های منطقه نیز راه مقابله با تهدید به اصطلاح جمهوری اسلامی را در حضور قدرتی مانند ایالات متحده در منطقه می‌دانند (لطیفیان، 1385: 14-36).

### حضور هژمون منطقه‌ای

#### اجرای سیاست دو پایه‌ای نیکسون: مبتنی بر الگوی امنیتی هژمونیک

با خروج انگلستان از منطقه خلیج فارس رویه غرب به‌خصوص آمریکا، برای تأمین امنیت مناطق مورد تهدید شوروی، مبتنی بر بومی کردن مسایل منطقه بود. ایران و عربستان هر دو اعلام کردند که آماده به‌عهده گرفتن مسئولیت حفظ امنیت منطقه هستند. از این دو ستون البته ایران اهمیت بسیاری برای تأمین منافع غرب داشت؛ زیرا ایران از یک‌سو به‌عنوان همسایه اتحاد شوروی مرزهای مشترک طولانی با این ابرقدرت داشت و می‌توانست سیاست سد نفوذ آمریکا را در این منطقه از جهان به‌خوبی اجرا کند و از گسترش کمونیسم به خلیج فارس جلوگیری نماید. از طرف دیگر حکومت پهلوی با رژیم نامشروع اسرائیل پیوندهای حسنه و مودت‌آمیزی داشت. از این‌رو مسلح کردن ایران آن خطرهای احتمالی

را که تسلیح رژیم عربستان می‌توانست برای اسرائیل داشته باشد، نداشت. ایالات متحده با به اجرا درآوردن سیاست دو پایه‌ای نیکسون تأمین امنیت منطقه را بر عهده رژیم‌های وابسته ایران و عربستان قرار داد که به‌مثابه کانون سیاسی، اقتصادی و نظامی غرب به‌ویژه آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس به‌شمار می‌آمدند. این دو کشور در چارچوب سیاست‌های آمریکا به انجام اقدامات تکمیلی در جهت ایجاد امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس مبادرت کردند و به این ترتیب انگیزه خود را برای نظارت بر نظام امنیت منطقه‌ای نمایان ساختند؛ چرا که برای ایران، حفظ رژیم پهلوی، تضمین آزادی کشتیرانی در خلیج فارس و آبراه‌های آن هم‌چون تنگه هرمز و حفظ منابع نفتی اهمیت داشت. در سال‌های 1970-1979، ایران پایه اصلی امنیت منطقه به‌حساب می‌آمد. در واقع ایران در این دوره با همکاری عربستان و پشتیبانی ایالات متحده، به مقابله با نفوذ شوروی و عامل منطقه‌ای آن یعنی عراق می‌پرداخت. در نهایت وقوع انقلاب اسلامی، ایالات متحده را به بازبینی الگوی امنیتی‌اش در حوزه خلیج فارس واداشت؛ چرا که گویای این واقعیت بود که چنین الگوی امنیتی برای تأمین امنیت دیگر کارایی ندارد (احمدیان، 1388: 64-69).

### یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در مقابل ایران مبتنی بر سیستم دفاعی مشترک

از نظر آمریکا تنها راه برای پر کردن خلا قدرت پس از سرنگونی رژیم ایران بعد از پیروزی انقلاب، ظاهر شدن در چهره یک قدرت مداخله‌گر تمام عیار است تا به‌عنوان تأثیرگذارترین عضو، علیه کشورهای مستقل منطقه از سیاست ارباب و تهدید استفاده کند و پایگاه‌های خود را در منطقه علیه جمهوری اسلامی مستقر سازد. در واقع حضور آمریکا در خلیج فارس هر دو هدف کنترل استراتژیک ایران و کنترل اقتصادی رقیب آن را تأمین خواهد کرد (موسوی، 1386: 848). بنابراین آمریکا سعی کرد کشورهای عرب طرفدار و هم‌پیمان خود را با الگوی امنیت منطقه‌ای بر مبنای تئوری امنیت دسته‌جمعی و دفاعی مشترک فعال نماید تا بار دیگر ثبات مورد نظر خود را به منطقه بازگرداند. بر این اساس تشکیل شورای همکاری خلیج فارس در دستور کار شش کشور حوزه خلیج فارس بدون حضور ایران انقلابی و عراق کمونیست و با ایده امنیت دسته‌جمعی شکل گرفت (Byma, 2008: 169-181). دستیابی به انرژی مطمئن، جزو منافع حیاتی ایالات متحده محسوب می‌شد و امنیت ملی این کشور به در اختیار داشتن انرژی بستگی داشت. آمریکا با توجه به اینکه بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی دنیاست و بیشترین مصرف انرژی را دارد، از تغییرات و نوسانات در عرصه انرژی شدیداً تأثیر می‌گرفت. بنابراین حضور در خلیج فارس علاوه بر حفظ متحدان منطقه‌ای، موجب حفظ امنیت انرژی این منطقه و مسیر عبوری تنگه هرمز می‌شد (احمدیان، 1388: 64-67).

### گسترش حوزه عملیاتی ایالات متحده: کنترل تنگه هرمز

پس از حملات 11 سپتامبر، ایالات متحده با توجه به ضربه سهمگینی که متحمل شد و با وقوف به ماهیت متفاوت تهدیدهای تروریستی نوین، به بازسازی سیاست‌ها و الگوی امنیتی خود در خلیج فارس مبادرت نمود. از این‌رو منطقه خلیج فارس بیش از پیش در اولویت‌های امنیتی آمریکا قرار گرفت. عراق و ایران کماکان به‌عنوان چالش‌گرانی مهم در برابر سیاست‌های آمریکا در منطقه و حتی خارج از منطقه مطرح شدند. اشغال عراق در سال 2003، تقویت ترتیبات نظامی دو جانبه با کشورهای عربی خلیج فارس و انزوای کامل ایران، سه بعد اساسی سیاست سیطره آمریکا در منطقه خلیج فارس بعد از 11 سپتامبر محسوب می‌شد (واعظی، 1389: 21). در زمان اشغال نظامی عراق توسط ایالات متحده که از 2003 آغاز گردید، تسلیحات نظامی سنگین برای نیروهای آمریکایی در عراق و دیگر کشورهای خلیج فارس نیز از آبراه استراتژیک تنگه هرمز و از طریق کشتی‌های ویژه نیروهای دریایی آمریکا با پرچم‌های خارجی انجام گرفت. این تنگه به‌عنوان مسیری ایمن برای واردات تسلیحات نظامی آمریکا به کشورهای حوزه خلیج فارس محسوب می‌شد.

امروزه نیز به دلیل ضعف امنیتی و سیاسی شورای همکاری خلیج فارس و وابستگی آنان به قدرت‌های فرامنطقه‌ای، بیش از 90 شناور جنگی غرب در آب‌های خلیج فارس مستقر می‌باشند که خود از مهم‌ترین عوامل بی‌ثباتی در منطقه است (وحیدی، 1388: 6-5). در دوره جدید، دکترین امنیتی ایالات متحده معطوف به این موضوع شد که آمریکا در مناطقی از جهان که تأثیر اساسی بر منافع این کشور دارند، با خطرانی روبه‌روست که متمایز از خطرات سیستم دو قطبی گذشته هستند. بدین دلیل آمریکا از طریق بازدارندگی مبتنی بر نیروهای متعارف سعی در دستیابی به اهداف خود در خلیج فارس دارد (قاسمی، 1389: 88-89). در این راستا یکی از مؤلفه‌های استراتژی ایالات متحده در امور منطقه‌ای تأکید بر حضور پایدار در منطقه است. آمریکا حضور در مناطق را به منظور ایجاد ثبات کوتاه و بلندمدت ضروری تصور می‌نماید؛ چرا که از نظر این کشور حضور در مناطق می‌تواند خود به‌خود ارزش بازدارندگی داشته باشد (C. Frank, 2000: 133-16). از طرفی تأکید بر یک‌جانبه و گسترده بودن بازدارندگی ویژگی دیگر استراتژی متعارف ایالات متحده در امور مناطق است. به عبارتی یک بازیگر نقش چالش‌گر داشته و بازیگر دیگر نقش مدافع دارد.

ایالات متحده در راستای بازدارندگی خود در برابر کشورهای چالش‌گر، تلاش نموده تا توان دفاعی کشورهای حوزه خلیج فارس را تقویت نماید که ایجاد سپر دفاع موشکی و استقرار آن در کشورهای خلیج فارس در صدر اولویت‌های این کشور قرار می‌گیرد. این سامانه شامل دو کشتی گشت‌زنی با تجهیزات ویژه در خلیج فارس و استقرار دو سامانه دفاعی در کشورهای قطر، امارات، بحرین و کویت خواهد بود. دولت آمریکا در شرایط کنونی دو کشتی جنگی ایچیس با توان دفاع هوایی در برابر موشک‌های بالستیک را به منطقه خلیج فارس اعزام نموده است (قربانی، 1391: 16). اتحاد راهبردی آمریکا با کشورهای عربی همسایه ایران حرکتی بازدارنده و نظامی تلقی می‌شود که در مقابل تهدید ایران طراحی می‌گردد. بسیاری از طیف‌های سیاسی در آمریکا، اظهار می‌کنند که هیچ کشوری به اندازه ایران برای آمریکا چالش برانگیز نیست. سازمان اطلاعاتی آمریکا اظهار داشته است که «جمهوری اسلامی ایران موشک‌های بالستیک با برد متوسط دارد که برای آمریکا و برخی از دولت‌های اروپایی خوشایند نیست». ایران با آزمایش‌های موفقیت‌آمیزی که بر روی موشک شهاب 3 انجام داده، قادر به حمله به بسیاری از کشورهای خاورمیانه و جنوب اروپاست که برای آمریکا تهدید محسوب می‌شود (Moss Winter, 2009: 34). اواما به‌عنوان رییس جمهوری آمریکا در مراسم تحلیف خود در مورد سپر دفاع موشکی گفت «تا زمانی که تهدید ایران وجود دارد، ما همچنان تلاش می‌کنیم که سپر دفاع موشکی ایجاد کنیم» (Mankoff mar, 2012: 33).

## الگوی امنیتی ایران در تنگه هرمز

### موقعیت ویژه ایران در تنگه هرمز

در حال حاضر خلیج فارس از یک‌طرف به‌خاطر حضور نیروهای آمریکایی و از طرف دیگر به‌دلیل چالش‌هایی که کشورهای عضو شورای همکاری به‌ویژه امارات عربی متحده به آن دامن می‌زنند، برای ایران از امنیت کافی برخوردار نیست. به این دلیل جمهوری اسلامی نگران ترتیبات امنیتی آن است و به دنبال الگویی است که بیشترین فایده و کمترین هزینه را برای منافع ملی‌اش در برداشته باشد (واعظی، 1385: 33). منطقه خلیج فارس از لحاظ جغرافیایی نقش ارتباطی را میان اروپا، آفریقا و آسیای جنوب شرقی و همچنین به‌عنوان بخشی از سیستم ارتباطی که دریای مدیترانه، دریای سرخ، اقیانوس هند، اقیانوس آرام و اقیانوس اطلس را به هم می‌پیوندد، مورد توجه است (حافظنیا، 1378: 20). وجود ذخایر عظیم نفتی (حدود 63 درصد ذخایر نفتی اثبات شده و 30 درصد ذخایر گاز طبیعی دنیا) در این منطقه را می‌توان مهم‌ترین ویژگی اقتصادی آن دانست (مجتهدزاده، 1380: 3). تنگه هرمز تنها خروجی خلیج فارس است و بیشتر انتقال

مواد و انرژی منطقه از طریق این تنگه صورت می‌گیرد. ایران کشور ساحلی شمال تنگه است و از یک سو می‌تواند دست بالا را در مسایل مربوط بدان داشته باشد و از سوی دیگر بیش از هر کشور دیگری از بروز ناامنی در آن متضرر خواهد شد. ایران تنها کشور منطقه‌ای است که بدون کمک و نظارت قدرت‌های بزرگ در واکنش به مانورهای نظامی بیگانگان اقدام به تمرین‌های مشابه برای بازدارندگی در خلیج فارس می‌نماید. از مهم‌ترین تمرین‌های نظامی ایران در دهه گذشته می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

1. در سال 1998، ایران در تمرین‌های نظامی خلیج فارس برای نخستین بار سه زیر دریایی خریداری شده از روسیه را همراه با سایر کشتی‌های جنگی، جت‌های جنگنده و 15000 نفر از نظامیان شرکت داد. ایران تمرین‌های نظامی بزرگی را در دسامبر 1998 با مشارکت بیش از 140 کشتی جنگی، زیر دریایی و پنجاه هزار نظامی در خلیج فارس به انجام رساند.

2. در سال 1999 اقدام به تمرین‌های نه روزه‌ای در اطراف تنگه هرمز و در نزدیکی جزیره ابوموسی با شرکت 11 کشتی جنگی و 2 زیردریایی همراه با بالگردها و واحدهای عملیات ویژه ایرانی نمود.

جمهوری اسلامی ایران سعی دارد با اتخاذ سیاست‌های گوناگون نفوذ آمریکا در منطقه را به چالش بکشد. ایران با هدف مقابله با حضور نیروهای نظامی خارجی، به‌طور مستمر خواهان عدم مداخله دولت‌های فرامنطقه‌ای در امور خلیج فارس است (لطفیان، 1385: 20-22). در مقابل فشارها و تهدیدهای ایالات متحده، ایران نیز پیگیر سیاست خاصی در خلیج فارس است. در واقع از زمان جنگ 2003، جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده به‌عنوان بازیگران عمده شکل‌دهنده به محیط امنیتی خلیج فارس ظاهر شده‌اند (Bahgat, 2008: 237-245). ایران به‌عنوان کشوری که از ساحل طولانی در تنگه هرمز برخوردار است، امکان کنترل رفت‌وآمد کشتی‌های عبوری از تنگه و همچنین نیاز کشتی‌ها و نفتکش‌ها به عبور از کنار جزایر ایرانی واقع در مدخل خلیج فارس برایش اهمیت بالایی دارند. (Shazly, 1998: 119) همچنین ایران با توجه به موقعیت استراتژیک و قدرت نظامی و وجود جزایر مختلف در میانه تنگه هرمز و طبق قرارداد مرزی ایران و عمان در 1974، دارای مالکیت سیاسی و جغرافیایی در قسمت اعظم این تنگه است. وجود انبوه جزایر استراتژیک ایرانی، علاوه بر آن که موجب افزایش وسعت آب‌های ساحلی ایران می‌باشد، همواره به‌عنوان پایگاه‌هایی جهت کنترل ایران بر این آبراه و تنگه دارای ارزش فوق‌العاده هستند.

### نتیجه‌گیری

بررسی الگوهای امنیتی در خلیج فارس و تنگه هرمز از گذشته تا زمان معاصر ما را به این نتیجه می‌رساند که ایجاد ترتیبات امنیتی توسط ایران در دوره‌های مختلف تاریخی حاکی از اهمیت این آبراه استراتژیک در تأمین امنیت ملی ایران از گذشته تاکنون بوده است. تأمین امنیت در تنگه هرمز همواره برای ایران دارای اهمیت بسیار بالایی بوده است؛ چرا که هرگونه تحولات داخلی، بین‌المللی و سیستمیک در این منطقه تأثیر مستقیم مثبت و منفی بر امنیت ملی ایران داشته است. به‌علاوه منطقه خلیج فارس از زمان کشف نفت از اهمیت بسیاری برای قدرت‌های برون منطقه‌ای برخوردار بوده و به‌تدریج سبب‌ساز حضور این کشورها در این منطقه شده است. بنابراین دو مسئله منابع انرژی و تأمین امنیت عرضی انرژی، نقش اصلی را در مداخله‌ی این کشورها در منطقه دارد. از این‌رو قدرت‌های مداخله‌گر در منطقه، همواره متحدان استراتژیک خود را در بین کشورهای راضی از وضع موجود انتخاب کرده و با حمایت‌های خود از این کشورها به حضور خود مشروعیت می‌بخشند. ایران هم از زمان حضور این مداخله‌گران منطقه‌ای به فکر ایجاد سیستم امنیتی برای مقابله با

آنان بوه است. در حال حاضر ایران با قدرت مداخله‌گر آمریکا و متحدان این کشور در منطقه مواجه است و تنگه هرمز به شدت توسط این کشورها تهدید می‌گردد، لذا ایران باید به تنهایی در مقابل این کشورها به اتخاذ الگوی امنیتی دست زند که تأمین‌کننده‌ی امنیت ملی آن در منطقه باشد.

## منابع

### الف) فارسی

1. احمدیان، حسن (1388)، الگوهای امنیتی خلیج فارس؛ امکان تحول و چشم‌انداز امنیت پایدار، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال شانزدهم.
2. اسدی، بیژن (1371)، **علائق و استراتژی ابرقدرت‌ها در خلیج فارس**، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
3. ابو‌غزاله، عبدالخلیم (1380)، **جنگ عراق و ایران از نگاه دیگران 1359-1367**، ترجمه نادر نوروز شاد، تهران: مطالعات و تحقیقات جنگ.
4. آذر، ادوارد؛ چونگ، این مون (1377)، ابعاد نرم افزاری امنیت ملی: مشروعیت، انسجام و ظرفیت سیستم سیاسی، **مجله سیاست دفاعی**، شماره 22.
5. بازماندگان خمیری، احمد (1388)، روابط ایران و عمان در دوره قاجار، **گلپننگ**، سال هفتم، دوره جدید، شماره 2.
6. باومن، لاری؛ یان، کلارک (1369)، **اقیانوس هند در سیاست جهانی**، گروه مترجمان زیر نظر همایون الهی، تهران: قومس.
7. تائب، سعید؛ خلیلی، حسن (1386)، اولویت‌های امنیت‌سازی در خلیج فارس با رویکرد امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک**، سال هشتم، شماره 30.
8. حافظ‌نیا، محمدرضا (1378)، **خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز**، چاپ دوم، تهران: انتشارات سمت.
9. حسام، سویلم (1390)، **تنگه هرمز در کانون رویارویی ایران و آمریکا**، ترجمه میرکریمی، مرکز مطالعات خلیج فارس.
10. چمنکار، محمد جعفر (1389)، توسعه ساختار نظامی حاکمیت پهلوی؛ زمینه‌ها و تأثیرات آن بر سیاست خارجی ایران 1350-1357، **تاریخ معاصر ایران**، سال هفتم، شماره 27.
11. چمنکار، محمد جعفر (1389)، ماموریت نظامی‌گری دولت پهلوی دوم و تأثیرات آن بر سیاست خارجی ایران، **پژوهش‌های تاریخی**، دوره‌ی جدید، سال دوم.
12. فولر، گراهام (1373)، **قبله عالم ژئوپلیتیک ایران**، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
13. هالیدی، فرد (1358)، **دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران**، مترجم: فضل الله نیک‌آیین، تهران: امیرکبیر.
14. قاسمی، فرهاد (1389)، ساخت ژئوپلیتیکی سیستم بین‌الملل نوین و استراتژی نظامی، امنیتی ایالات متحده آمریکا، **فصلنامه ژئوپلیتیک**.
15. قائم مقامی، جهانگیر (1354)، مسئله هرمز، **نشریه بررسی‌های تاریخی**، شماره 56.
16. قربانی، مژگان (1391)، استقرار سپر دفاع موشکی آمریکا در خلیج فارس و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، **فصلنامه راهبرد دفاعی**، سال دهم، شماره 38.
17. طالبی، صغری (1392)، تنگه هرمز و جایگاه استراتژیک آن در رویکردهای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، دانشگاه شیراز.

18. لطفیان، سعیده (1386)، چالش‌های جدید امنیتی خلیج فارس: بررسی منافع مثلث ایران - آمریکا - شورای همکاری خلیج فارس، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال سیزدهم و چهاردهم، زمستان و بهار.
19. مجتهدزاده، پیروز (1372)، **کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس**، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
20. مجتهدزاده، پیروز (1370)، **جغرافیای سیاسی تنگه هرمز**، ترجمه محسن صغیرا، تهران: انتشارات صغیر.
21. مجتهدزاده، پیروز (1382)، امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس، ترجمه سیمین مجتهدزاده، **مجله سیاسی اقتصادی**، شماره 146-145.
22. مرادیان، محسن (1390)، مدلسازی ریاضی سنجش امنیت خارجی، **فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک**، سال هفتم، شماره اول.
23. موسوی، حسین (1386)، الگوی امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس، تجربه‌ها و موانع، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال دهم، شماره چهارم.
24. واعظی، محمود (1385)، ترتیبات امنیتی در خلیج فارس، **فصلنامه راهبرد**، شماره 40.
25. واعظی، محمود (1389)، نقش قدرت‌های بزرگ در منطقه خلیج فارس و چالش‌های هژمونی آمریکا، **فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی**، سال دوم، شماره ششم.
26. جعفری ولدانی، اصغر (1389)، ژئوپلیتیک تنگه هرمز و روابط ایران و عمان، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، سال پنجم، شماره سوم.
27. وثوقی، محمد باقر (1389)، اختلافات ایران و انگلیس در مسایل خلیج فارس (دوره پهلوی اول)، **بیک نور**، سال سوم، شماره اول.
28. وحیدی (1388)، نوزدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس، 28 و 29 دی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

## (ب) لاتین

1. David, Ledger (1989), *Shifting Sands: the British in South Arabia*. **Penesular Publishing**, pp. 219-220 .
2. Daniel, Byma (2008), *Iran, Terrorism. And Weapons of Mass Destruction*, **Studies in Conflict & Terrorism**, Vol. 31. No. 3, March, pp. 169-181.
3. Gawdat, Bahgat (2008), *Security in the Persian Gulf: Two Conflicting Models*, **Defense & Security Analysis**, Vol. 24, No. 3, September, pp. 237-245 .
4. El-Shazly, N. El-Sayed (1998), **The Gulf Tanker War**, MacMillan Press Ltd .
5. Mankoff, Jeffrey (Mar 2012), *The Politics of U. S. Missile Defence Cooperation with Europ and Rossia*, **International Affairs**, Vol 88 .
6. Moss, B. Kenneth (2009), *Difining Strategic Priorities: Ballistic Missile Defense, Iran and Relation with Major Pover*, **Mediterranean Quarterly**, Vol 20





## اسلام سیاسی و انقلاب اسلامی ایران

محمد علی بصیری\*

عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

عبدالرحمن افشاری

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان

داود نجفی

کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

### چکیده

اسلام به‌عنوان یک ایدئولوژی سیاسی برای اولین بار با پیروزی انقلاب اسلامی تحقق یافت؛ اما آن چه در این میان کمتر مورد توجه قرار گرفته تبیین چرایی و چگونگی شکل‌گیری و رشد اندیشه اسلام سیاسی و تأثیر آن بر انقلاب اسلامی است. لذا هدف از پژوهش حاضر تبیین چرایی، چگونگی شکل‌گیری و رشد اندیشه اسلام سیاسی و نحوه تأثیر آن بر انقلاب اسلامی است. روش تحقیق توصیفی -تحلیلی همراه با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی است. یافته‌های پژوهش موید این فرض است که سیاست‌ها و اقدامات ضد مذهبی رژیم پهلوی به‌ویژه در فاصله سال‌های 57-1342 باعث شکل‌گیری و رشد اندیشه سیاسی شد که در نهایت منجر به طرح اندیشه برقراری حکومت اسلامی از سوی امام خمینی (ره) گردیده و پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز تمامی نهادها و ساختارهای حکومت نیز بر مبنای اندیشه اسلام سیاسی بنیان نهاده شد.

### کلید واژه‌ها

امام خمینی (ره)، اسلام سیاسی، انقلاب اسلامی، ساختار سیاسی، اسلام معاصر.

اسلام سیاسی گفتمانی است که میانه‌های دهه 20 شمسی در ایران شکل گرفت و سپس در سال‌های دهه 40 شمسی در چالش با رژیم سکولار و مستبد پهلوی بارور شد. این گفتمان در طول زمان به گفتمان عام و فراگیر تبدیل گردید و ایرانیان را مجذوب خود ساخت. سرانجام گفتمان اسلام سیاسی در ایران با انقلاب اسلامی مسلط شد و سامان‌دهی جامعه را در اختیار گرفت. بنابراین هدف پژوهش حاضر بررسی تأثیر اسلام سیاسی بر انقلاب اسلامی است. در این راستا سوال اصلی پژوهش حاضر عبارت است از اینکه اسلام سیاسی چه تأثیری بر انقلاب اسلامی داشته است؟ علاوه بر سوال اصلی، سوالات فرعی تحقیق عبارتند از اینکه: اسلام سیاسی چیست؟ اصول، مبانی و علل ظهور آن کدامند؟ و چه تفاوتی با بنیادگرایی و رادیکالیسم دارد؟ چه عواملی باعث تقویت و استقرار اسلام سیاسی در ایران شد؟ و چگونه روحانیون به‌عنوان نیروی سیاسی اصلی در عرصه تحولات ایران مطرح شدند؟

فرض اصلی مقاله بر این است که اقدامات ضد مذهبی رژیم پهلوی در دهه 1340 شمسی باعث تقویت و استقرار اسلام سیاسی در ایران شد که در نتیجه فعال شدن روحانیون و ورود آن‌ها به عرصه سیاست را به‌همراه داشت که نهایتاً منجر به پیروزی انقلاب اسلامی شد. مقاله حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌مندی از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی در پی بررسی صحت و سقم فرضیه مطروحه است و تأثیر اسلام سیاسی بر انقلاب اسلامی را در حوزه‌های آرایش نیروهای سیاسی، تصویب قانون اساسی، تشکیل مجلس خبرگان و ساختار نظام سیاسی بررسی می‌کند.

## 1- اسلام سیاسی؛ مبانی و علل ظهور آن

اصطلاح اسلام سیاسی، اصطلاحی جدید است که در برابر اسلام سنتی پدید آمده است و به دنیای مدرن تعلق دارد (پهروز لک، 1386: 7). براساس نظریه‌ی گفتمان، اسلام سیاسی گفتمانی است که هویت اسلامی را در کانون عمل سیاسی قرار می‌دهد. در گفتمان اسلام سیاسی، اسلام به یک دال برتر تبدیل می‌شود. بای سعید معتقد است که مفهوم اسلام سیاسی بیشتر برای توصیف آن‌دسته از جریان‌های سیاسی اسلام به‌کار می‌رود که خواستار ایجاد حکومتی بر مبنای اصول اسلامی هستند. بنابراین اسلام سیاسی را می‌توان گفتمانی به‌حساب آورد که گرد مفهوم مرکزی حکومت اسلامی نظم یافته است (سعید، 1379: 20). این گفتمان بر تفکیک ناپذیری دین و سیاست تأکید کرده و مدعی است که اسلام از نظریه‌ای جامع درباره دولت و سیاست برخوردار است و به‌دلیل تکیه بر وحی، از دیگر نظریه‌های سیاسی موجود، برتر می‌باشد. در این گفتمان از تعبیرهای اسلامی برای تبیین و توضیح وضعیت سیاسی جامعه استفاده می‌شود و بازگشت به اسلام و تشکیل حکومت اسلامی، تنها راه‌حل بحران‌های جامعه معاصر به‌شمار می‌آید. هدف نهایی این گفتمان بازسازی جامعه براساس اصول اسلامی است و در این راه به دست آوردن قدرت سیاسی، مقدمه‌ای ضروری تلقی می‌شود. هواداران اسلام سیاسی اسلام را به‌مثابه یک ایدئولوژی جامع در نظر می‌گیرند که دنیا و آخرت انسان را در بر گرفته و برای همه حوزه‌های زندگی دستورها و احکام روشن دارد. بدین ترتیب این گفتمان در مقابل همه گفتمان‌های مدرن و سنتی، که اعتقادی به ادغام دین و سیاست ندارند قرار می‌گیرد (حسینی‌زاده، 1386: 17).

## 2- مبانی اسلام سیاسی

1. اعتقاد به ابعاد فراگیر دین؛ در گفتمان اسلام سیاسی، دین فقط یک اعتقاد نیست؛ بلکه ابعادی فراگیر دارد و تمامی عرصه‌های هیأت آدمی را در بر می‌گیرد (پهروز لک، 1386: 39).

2. اعتقاد به جدانپذیری دین از سیاست؛ اسلام سیاسی بر تفکیک ناپذیری دین و سیاست تأکید کرده و مدعی است اسلام از نظریه‌ای جامع درباره‌ی دولت و سیاست برخوردار است و به دلیل تکیه بر وحی از دیگر نظریه‌های سیاسی متکی بر خرد انسانی، برتر است (حسینی‌زاده، 1386: 17).
3. اعتقاد به تشکیل دولت مدرن براساس اسلام؛ اسلام سیاسی از تعبیرهای اسلامی برای تبیین و توضیح وضعیت سیاسی جامعه استفاده می‌کند و بازگشت به اسلام و تشکیل حکومت اسلامی را تنها راه حل بحران‌های جامعه‌ی معاصر به‌شمار می‌آورد. اسلام سیاسی در پی ایجاد نوعی جامعه‌ی مدرن است که در کنار بهره‌گیری از دستاوردهای مثبت تمدن غرب از آسیب‌های آن به دور باشد (حسینی‌زاده، 1386: 17).
4. اعتقاد به استعمار غرب عامل عقب‌ماندگی مسلمانان؛ اسلام‌گرایان عقب‌ماندگی سیاسی مسلمانان را زائیده‌ی استعمار جدید غرب می‌دانند و به این وسیله با دست گذاشتن بر حساسیت‌های امت اسلام، می‌خواهند به عقب‌ماندگی مسلمانان پاسخ گویند (روا، 1378: 23).
5. احکام و نظریه‌های جامع و کامل ابدی ازلی اسلام؛ اسلام سیاسی معتقد است تمام مبانی و احکام و نظریه‌های آن از طرف خداوند است که خالق عالم بر مخلوق خود یعنی بشر فرستاده و این احکام و مبانی فارغ از زمان و مکان همیشگی است و صلاح و مصلحت بشر را برای سعادت دنیوی و اخروی در دل دارد و با تغییر زمان و مکان کهنه و ناکارآمد نمی‌شود. برخلاف مبانی و نظریه‌های ماتریالیستی، سوسیالیسم، لیبرالیسم، مدرنیسم و... که زائیده عقل محدود به زمان و مکان بشری است و با تغییر زمان و مکان کهنه و ناکارآمد می‌شود و تمام مصالح و منافع بشری را در همه زمان‌ها و مکان‌ها در نظر ندارد و باعث سردرگمی، ضلالت و بدبختی دنیوی و اخروی بشر می‌شود؛ گرچه در زمان کوتاه ممکن است ظاهری سعادت‌بخش و خوشبختی از آن تجلی پیدا کند.
6. اعتقاد به اجرای عدالت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی؛ اسلام سیاسی در پرتو حاکمیت دین در عرصه‌های عمومی می‌تواند جامعه بشری را به یک عدالت اجتماعی و اقتصادی مطلوب سوق داده و بسیاری از جنبه‌های ظلم، فقر، عقب‌ماندگی جامعه اسلامی را مرتفع نماید.
7. ارائه الگوی توسعه پایدار و همه‌جانبه؛ اسلام سیاسی معتقد است تمام مدل‌های سوسیالیستی، لیبرالیستی و... که در دول اسلامی و غیر اسلامی وارد شده موفقیت نداشته و با شکست روبه‌رو شده است و اسلام سیاسی ناب می‌تواند الگوی توسعه‌ای پایدار و همه‌جانبه ارائه دهد.
8. مبارزه آشکار علیه ارزش‌های تحمیلی غرب؛ اسلام سیاسی معتقد است ارزش‌های تحمیلی غرب مانند حقوق بشر غربی، آزادی‌های غربی، توسعه اجتماعی و اقتصادی، ارزش‌های تحمیلی غرب در مورد زن، روابط زن و مرد و... باعث انحطاط و علت فروپاشی فرهنگ و تمدن اسلامی گردیده و با نفی و طرد آن‌ها و جایگزینی ارزش‌های اسلامی می‌توان این عقب‌ماندگی را جبران نمود.

### 3 - تفاوت اسلام سیاسی با جریان بنیادگرایی و رادیکالیسم

اسلام سیاسی برخلاف بنیادگرایان و سنت‌گرایان، مدرنیته را به‌طور کامل نفی نمی‌کند؛ بلکه می‌کوشند تا اسلام را با جامعه‌ی مدرن سازگار نشان دهد. البته اینان جنبه‌های سکولار تمدن غرب را نفی کرده و مشکلات جامعه‌های معاصر را به دوری از دین و معنویت نسبت داده و راه‌هایی از آن‌ها را توسل به ارزش‌های دینی و بازگشت به اسلام می‌دانند (حسینی‌زاده، 1386: 18). در واقع اسلام سیاسی به‌دنبال ایجاد نوعی جامعه مدرن اسلامی است که در کنار بهره‌گیری از دستاوردهای مثبت تمدن غرب، از آسیب‌های آن به‌دور باشد. در نظر اسلام‌گرایان چنین جامعه‌ای انسان امروزی را به سر

منزل مقصود رساننده و سعادت دنیا و آخرت او را فراهم خواهد کرد. مفهوم بنیادگرایی که برای تبیین حرکت‌های اسلامی به کار رفته است ریشه غربی دارد و برگرفته از حرکت اعتراضی مسیحیان پروتستان در آمریکا در اوایل قرن بیستم است (Gerrie, 2003: 28) و نمی‌تواند معنا و مفهوم جریان‌های اسلامی در ایران را توضیح دهد.

بنیادگرایی به معنای بازگشت به سنت دینی و دفاع از ارزش‌های مذهبی در چارچوب گفتمان سنتی است و با این معنا تنها بخشی از جریان‌های اسلامی را در بر می‌گیرد. بنیادگرایی را بیشتر، غربیان پس از انقلاب اسلامی ایران برای اشاره به گفتمانی که دشمن ارزش‌های فرهنگی غرب است برگزیده‌اند (Gerrie, 2003: 3) و در آن نوعی گذشته‌گرایی همراه با بار ارزشی منفی نهفته است. در حالی که گفتمان اسلام سیاسی ضرورتاً سنتی و در چارچوب سنت نیست و در برخی از جریان‌های این گفتمان نشانه‌های مدرن با تفسیری کاملاً نو از مذهب با مرجعیت اسلام وجود دارد که در چارچوب گفتمان سنتی نمی‌گنجد. هم‌چنین تعبیر رادیکالیسم نیز برای تبیین جریان‌های اسلام سیاسی در ایران نارسا به نظر می‌رسد؛ چرا که رادیکالیسم ناظر به نوعی عمل‌گرایی است و بیشتر وصف کنش و رفتار سیاسی است و در معنای آن نوعی افراط نهفته است که نمی‌تواند توصیف مناسبی برای جریان‌های مدرن و دموکراتیک اسلام سیاسی به‌شمار آید. به‌طور کلی بار معنایی واژگان بنیادگرایی، رادیکالیسم، اسلام‌گرایی و اسلام سیاسی متفاوت است. دال‌هایی چون بنیادگرایی و رادیکالیسم در زمینه‌ی فرهنگ غربی بار معنایی کاملاً منفی یافته‌اند؛ اما واژگان اسلام سیاسی و اسلام‌گرایی دال‌هایی نسبتاً خنثی و فاقد بار منفی هستند (بهرروز لک، 1386: 10). بنیادگرایی سنتی، حرکتی است اعتراض‌آمیز علیه حکام منحرف و خائن که اصول اسلام، قرآن و حدیث را به فراموشی سپرده‌اند و مانع تطبیق شریعت با موضوعات اجتماعی شده‌اند (روا، 1378: 4-5).

#### 4 - عوامل ظهور اسلام سیاسی

اندیشمندان دلایل مختلفی برای ظهور اسلام سیاسی در جهان برشمرده‌اند از جمله: شکست نخبگان غیر مذهبی سکولار (فواد عجمی)، فقدان مشارکت سیاسی (فواد عجمی)، تدا اسکاچپول<sup>1</sup>، بحران خرده بورژوازی (نیکی کدی،<sup>2</sup> مایکل گیلسنان<sup>3</sup>)، دلارهای نفتی و توسعه‌ی نابرابر (مایکل فیشر<sup>4</sup>)، اثرات زوال فرهنگی (گیلسنان، فواد عجمی و مایکل فیشر). بای سعید این دلایل را رد می‌کند و در نقد آن‌ها معتقد است که این دیدگاه‌ها، به‌رغم تأکید بر وجود مشکلات پنجگانه‌ی فوق در درون دنیای اسلام، نمی‌توانند توضیح دهند که چرا رویکرد و انتخاب مردم برای حل این معضلات، اسلام‌گرایی است و نه گفتمان‌های دیگری چون لیبرالیسم و یا سوسیالیسم. وی معتقد است که گرچه جمیع این روایت‌ها کمک می‌کنند تا توضیحات مفیدی از بحران فراهم شود، اما توضیحات قانع‌کننده‌ای مبنی بر اینکه چگونه بحران در نظم سیاسی، عامل ظهور اسلام‌گرایی می‌شود، ارائه نمی‌دهند. بای سعید، کمالیسم و بحران در آن را ریشه‌ی ظهور اسلام‌گرایی می‌داند. به نظر او ناتوانی کمالیسم در سرکوبی مخالفان موجب مطرح شدن اسلام‌گرایی به‌عنوان بدیلی به-جای آن شد (سعید، 1379: 22-26).

- 1 - Theda Skocpol.
- 2 - Nikki R. Keddie.
- 3 - Michael Gilsean.
- 4 - Michal Fisher.

## 5 - پیدایش روحانیون به عنوان نیروی سیاسی اصلی

از دهه 1340 به بعد، به دنبال یک دوره از سکوت و سیاست‌گریزی و یأس حاکم بر علمای شیعه، با رحلت آیت‌الله بروجردی فصل نوینی توأم با تحول در رویکرد دینداران نسبت به سیاست و دولت به وجود آمد. بازشناسی نقش و کار ویژه‌ای دین در جامعه و انتظارات جامعه از دین و دینداران به‌ویژه پس از بسط و گسترش گفتمان تمدن غربی و به دنبال آن دین‌زدایی در قالب سیاست‌های مدرنیزه کردن بیش از پیش ضرورت یافت. با گسترش شکاف میان دین و دولت، نگرش نوینی توأم با بازاندیشی نسبت به مرجعیت و دخالت آن در عرصه سیاست پدیدار گشت و گفتمان جدیدی در میان شریعتمداران در قالب «مبارزه برای تحقق حکومت اسلامی» شکل گرفت. پس در دوران جدید، راهکار اصلی علما و شریعتمداران دخالت و فعالیت در امور سیاسی است و هدف‌شان تلاش برای عملی ساختن حکومت اسلامی است.

یکی از تحولات بنیادین در نگرش‌های علما و شریعتمداران پس از فوت آیت‌الله بروجردی مسئله «تعدد مرجعیت» است، که با مطرح شدن آیت‌الله خمینی به عنوان مرجع تقلید تحرکی جدید در گفتمان سیاسی شیعه به وجود آمد. مهم‌ترین مشخصه این دوران در مقایسه با گذشته، گسست از گفتمان سیاست‌گریزی دوران قبل و ناگزیری علمای این دوره به موضع‌گیری و ورود به عرصه سیاست و مسایل روز بود. از جمله اقداماتی که منجر به سیاسی‌تر شدن هرچه بیشتر روحانیون و شریعتمداران این دوره شد، می‌توان به انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی و حذف شدن شرط سوگند به قرآن و طرح ورود زنان به عرصه انتخابات (چه به عنوان انتخاب شونده و چه به عنوان انتخاب کننده)، طرح مباحث مربوط به انقلاب سفید، گسترده‌تر و آشکار شدن پیوندهای شاه با آمریکا و اسرائیل، حمله کماندوهای شاه به فیضیه در فروردین 1342، تصویب کاپیتولاسیون، احیای ناسیونالیسم و سنت‌های قبل از اسلام با اقداماتی هم‌چون بزرگداشت جشن‌های 2500 ساله شاهنشاهی و تغییر تاریخ اشاره کرد (کدیور، 1379: 62).

### الف - سیاست‌های رژیم پهلوی

به دنبال کودتای 28 مرداد سال 1332 و شکست نهضت ملی و سقوط دولت ملی مصدق دوره‌ی جدیدی در روند شکل‌گیری دولت مطلقه در ایران آغاز شد و با تکمیل شدن پایه‌ها و ستون‌های نگهدارنده رژیم یعنی ارتش، دربار، دیوان‌سالاری دولتی، ساواک و حزب رستاخیر، دولت مطلقه به اوج خود رسید. شاه با تکیه بر ساواک، ارتش، درآمد نفت و در پیش گرفتن سیاست سرکوب، استبداد رضا شاه را احیا کرد. با پذیرش این فرض که انقلاب زمانی در جامعه‌ای واقع می‌شد که بین حکومت و نیروهای اجتماعی به صورت محسوس تقابل آشتی‌ناپذیر به وجود آید، باید پذیرفت که سرشت و اقدامات و سیاست‌های رژیم پهلوی، مؤثرترین عامل بروز دوگانگی بین حکومت و نیروهای اجتماعی بود. ماهیت استبدادی حکومت، سیاست مدرنیزه کردن ایران، سیاست دین‌زدایی و وابستگی رژیم به بیگانگان موجبات نارضایتی عمومی را فراهم آورد. از جمله از اقدامات و سیاست‌های رژیم در این دوره می‌توان به تلاش رژیم برای محدود ساختن دین و شریعتمداران به امور شرعی، تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی، انقلاب سفید و قیام خونین پانزده خرداد اشاره کرد که در ادامه به آثار و پیامدهای آن‌ها می‌پردازیم.

### ب - تلاش رژیم برای محدود ساختن روحانیون به امور شرعی

تلاش رژیم در این خصوص ریشه در سیاست اسلام‌زدایی رضا شاه دارد. رضا شاه با الگو گرفتن از اقدامات آتاتورک در ترکیه و به بهره‌گیری از «ناسیونالیسم» به عنوان منبع مشروعیت بخش رژیم خود و با ائتلاف با سکولارهای روشنفکر در راستای دین‌زدایی از جامعه برآمد. محمدرضا شاه نیز با پیروی از سیاست فوق تبلیغات وسیعی به صورت مستقیم یا غیر مستقیم برای غیر سیاسی دانستن اسلام و محدود کردن حوزه فعالیت علما و شریعتمداران به امور و مسایل شرعی به راه

انداخت. وی در سال 1341 در سخنرانی خود پیرامون همین مسئله می‌گوید: «مذهب امری است جدا از سیاست. سیاست سخن روز است و مذهب، سخن ازلی و ابدی. سیاست امروز یک چیز می‌گوید و فردا چیز دیگر، مذهب فردا و امروز و دیروز یک چیز می‌گوید و لاغیر. سیاست مآثر و مظاهری دارد که با تغییر زمان تغییر می‌کند؛ ولی مآثر و مظاهر مذهب لایتغیر است. برای اینکه مذهب محیط است بر زمان و سیاست محاط است در زمان» (اسناد انقلاب اسلامی، ج 1، 1374: 136-137).

شاه با این تصور که سیاست اسلام‌زدایی می‌تواند او را از چنگال دشمن اصلی تداوم رژیم سلطنتی نجات بخشد و مشکل سیاست خارجی و داخلی او را برطرف سازد، با کتمان انگیزه اصلی و با پوشش اصلاحات، از سال 1340 ش به اسلام‌زدایی روی آورد و چون ملت ایران، مسلمان و پایبند به اسلام و وابسته به روحانیت حامی اسلام بود، در همان گام اول با ایستادگی روحانیت به‌عنوان زبان اسلام و مدافع ملت مسلمان روبه‌رو شد. روحانیت و در رأس آن امام خمینی (ره) مسئولیت رهبری مبارزه علیه سیاست اسلام‌زدایی رژیم را پذیرفتند. مرحله‌ی نخست، آن بود که شاه از این سیاست خطرناک بازگردد. وقتی رهبر انقلاب از این نتیجه‌ناامید شد، برای جلوگیری از موفقیت رژیم در به‌کار بردن سیاست اسلام‌زدایی، مرحله‌ی دوم مبارزه را آغاز کرد که شامل مبارزه منفی، تضعیف رژیم، مردم از راه آگاه‌سازی در طول چند سال همراه با جنگ و گریزه بود. هنگامی که رژیم به مرز آسیب‌پذیری رسید، مرحله‌ی سوم انقلاب که انهدام رژیم و سقوط شاه بود تحقق یافت و نظام سیاسی جدیدی از درون انقلاب اسلامی جوشید که تناسب با آرمان‌ها و اهداف مشخص شده در انقلاب اسلامی بود (عمیدزنجانی، 1367: 208-207).

در انعکاس به سیاست‌های رژیم و اظهارات شاه مبنی بر غیر سیاسی دانستن اسلام، موج عظیمی از اعتراض از جنب علما و شریعتمداران برخاست که اعتراضات نمونه‌ای از نوع موضع‌گیری آن‌ها نسبت به مسایل سیاسی است. امام خمینی (ره) با رد سیاست به‌معنای خدعه و فریب و نیرنگ، اسلام را دین سیاسی معرفی می‌کند و در پاسخ به تبلیغات رژیم مبنی بر اینکه ایشان عدم دخالت در امور سیاسی را پذیرفته‌اند، چنین می‌گوید: «در روزنامه مورخ 1342/5/12 که مرا از زندان قیصریه آوردند، نوشتند که مفهومش این بود که روحانیت در سیاست مداخله نخواهد کرد، من الان حقیقت موضوع را برای شما بیان می‌کنم. یک نفر از اشخاصی که میل ندارم اسمش را بیاورم آمد گفت: آقا سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ. خلاصه پدرسوختگی است و آن‌را شما برای ما بگذارید. چون موقع مقتضی نبود نخواستیم با او بحثی بکنم. گفتم ما از اول وارد این سیاست که شما می‌گویید نبوده‌ایم. امروز چون موقع مقتضی است، می‌گویم اسلام این نیست. والله اسلام تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کرده‌اند. سیاست از اسلام سرچشمه می‌گیرد. من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خودم سلطانی باشم و به امور دیگران کاری نداشته باشم. پایگاه استقلال اسلامی این‌جاست، باید این مملکت را از این گرفتاری‌ها نجات داد» (صحیفه نور، ج 1، 1386: 101-98).

آیت‌الله گلپایگانی نیز با رد عدم دخالت روحانیت در امر سیاست در نامه‌ای خطاب به یکی دیگر از علما در 1342/3/21 می‌نویسد: «... به آن‌ها که می‌گویند روحانیت نباید در سیاست دخالت کند، اعلام می‌کنم که دین ما دین اسلام و سیاست ما سیاست اسلامی است و مسلمان از سیاست و نظارت در امور کشور اسلامی نمی‌تواند برکنار بماند تا چه رسد به فقها و مجتهدین که دارای مقام زعامت شرعی و نیابت عامه هستند» (اسناد انقلاب اسلامی، ج 2، 656).

آیت‌الله مرعشی نیز در تاریخ 1342/5/14 با شرم‌آور خواندن عدم مداخله‌ی علما در امور سیاسی می‌نویسد: «... هر شخصی در هر جای دنیا برای بهبود وضع کشور خود، طبق قوانین مذهبی و مملکتی خویش، حق دخالت و حق نظارت و

حق فعالیت در امور اجتماعی که مفهومش همان نظارت در امور سیاسی است دارد...» (اسناد انقلاب اسلامی، ج 1، 168).

آیت‌الله شریعتمداری نیز با بیان اینکه «مراجع تقلید شرعاً و قانوناً حق دارند هرگونه قانون و مقرراتی را برخلاف اسلام تشخیص داده‌اند، ملغی سازند.» (اسناد انقلاب اسلامی، ج 5، 56) به روشنی موضع خویش را در قبال دخالت علما در سیاست بیان می‌کنند.

موارد فوق از یک‌طرف نوع نگرش علما و مراجع را در این دوران نسبت به سیاست نشان می‌دهد و از طرف دیگر مفید این معنی است که به‌رغم سیاست‌ها و اقدامات رژیم پهلوی برای محدود کردن دین به حوزه شرعی و به حاشیه راندن علما و شریعتمداران، اینان در این دوره دخالت در سیاست را از حقوق طبیعی و انکارناپذیر خود تلقی کرده و در هر مقطعی که لازم می‌دانستند به‌طور مختلف مواضع خود را اعلام می‌کردند. به‌عبارت دیگر در موضع‌گیری علما و مراجع این دوره نسبت به سیاست و مسایل سیاسی در مقایسه با گذشته، گسستی به‌وجود آمده است که یکی از عوامل این گسست و یکی از موجبات دخالت علما در سیاست، سیاست اسلام‌زدایی رژیم و محدود ساختن دین و شریعتمداران به حوزه شرعی بود.

### ج - لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی

به‌لحاظ تاریخی، در متمم قانون اساسی مشروطیت و در اصول 91 و 92، تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی با شرایط خاصی پیش‌بینی شده بود. آیین‌نامه اجرایی آن نیز در همان مجلس (شورای ملی اول) به‌تصویب رسید؛ اما به‌دلایلی هنوز اجرا نشده بود. براساس آیین‌نامه اجرایی مصوب مجلس در زمان مشروطیت، انتخاب شوندگان و انتخاب کنندگان باید دارای سه شرط زیر باشند:

1 - باید متدین به دین حنیف اسلام باشند و فساد عقیده نداشته باشند.

2 - هنگام سوگند باید به قرآن مجید سوگند یاد کنند.

3 - طایفه زنان از انتخاب کردن و انتخاب شدن محرومند (مدنی، ج 1، 1361: 357).

با روی کار آمدن کندی<sup>1</sup> در دی‌ماه 1339 (ژانویه 1961 م) آمریکایی‌ها رژیم‌های وابسته به خود مانند ایران، برزیل و آرژانتین را برای انجام پاره‌ای اصلاحات و تغییرات تحت فشار گذاردند. در ایران علی‌امینی که به هواداری از آمریکا مشهور بود، نخست‌وزیر شد و برای اجرای رفرم‌ها به تکاپو افتاد. شاه که از افزایش قدرت امینی به‌ویژه به‌دلیل اعتماد کامل آمریکا به او نگران بود، در سفری به آمریکا به دولت‌مردان آن کشور قول داد که حاضر است خودش اصلاحات را انجام دهد. بدین ترتیب امینی در 27 تیرماه 1341 استعفا داد و اسدالله علم به‌جایش نشست. علم که مأمور اجرای رفرم‌ها شده بود در 16 مهر 1341 لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به‌تصویب رساند. به‌موجب این لایحه، واژه اسلام از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان حذف شده بود. انتخاب شوندگان نیز به‌جای اینکه مراسم تحلیف را با قرآن به‌جای آورند، از این پس این کار را با «کتاب آسمانی» انجام می‌دادند. افزون بر این، در مصوبه به زنان نیز حق رأی داده شده بود.

حذف قید اسلام از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و تبدیل سوگند «قرآن» به «کتاب آسمانی» از سوی رژیم در لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی به‌منزله‌ی مخالفت صریح رژیم شاه با قرآن و اسلام و توهین آشکار به روحانیت و

مراجع تقلید که حافظ و مروج اسلام و قرآن هستند، بودند. به همین دلیل امام خمینی (ره) بی‌درنگ پس از انتشار خبر، شروع به مخالفت کرده و خواهان لغو فوری آن شد (روحانی، ج 1، 1361: 148). حامد الگار با اشاره به این مطلب می‌نویسد: «علت مخالفت آیت‌الله خمینی (ره) با این قوانین، آن بود که شرط سوگند خوردن به قرآن برای اعضای انجمن‌های حذف شده بود و این نگرانی وجود داشت که اقدام فوق، راه را برای مشارکت بهاییان در حیات سیاسی کشور هموار سازد» (جمعی از نویسندگان، 1377: 305).

با توجه به اینکه تغییر در قانون اساسی مشروطیت فقط به‌عهده‌ی مجلس مؤسسان گذاشته شده بود، دولت حق تغییر و تفسیر اصول و قانون اساسی را نداشت و از طرف دیگر امام (ره) تعطیلی مجلس را از سوی دولت «علم» غیر قانونی دانسته و آن‌را تجاوز به اساس مشروطه می‌دانست و از این جهت نیز به دولت اعتراض داشت و خواهان لغو تصویب‌نامه هیأت وزیران بود (روحانی، ج 1، 1361: 149). رژیم شاه قصد داشت با آزادی رأی زنان به دستور آمریکا از یک‌سو حکومت خود را دموکراتیک مردمی جلوه دهد و از سوی دیگر، با مخالفت روحانیت با آزادی رأی زنان، آن‌ها را مخالف حقوق زنان معرفی کند؛ اما امام خمینی (ره) رژیم‌های دست‌نشانده و به‌ویژه دودمان ننگین پهلوی را علت محروم بودن زنان ایران از ضروری‌ترین و ابتدایی‌ترین حقوق خود دانست (روحانی، ج 1، 1361: 149).

از این‌رو، پس از جلسه‌ی مشورتی که با حضور آیات عظام امام خمینی (ره)، گلپایگانی و شریعتمداری در منزل آیت‌الله حائری برگزار شد، تلگراف‌هایی برای شاه و علم فرستاده، خواستار لغو تصویب‌نامه شدند. امام در تلگراف خود به «اسدالله علم» به تعطیلی غیر قانونی مجلس و سوءاستفاده از تعطیلی طولانی آن و هشدار به دولت که تخلف و سرپیچی از احکام اسلام و قانون اساسی با واکنش مردم روبه‌رو خواهد شد، اشاره کردند و با تهدید خواستار لغو آن شدند (روحانی، ج 1، 1361: 150-154).

پس از اینکه شاه و علم نتوانستند با تهدید و حيله مردم و علما را وادار به عقب‌نشینی کنند و بعد از اینکه فهمیدند قیام مردم روزبه‌روز اوج می‌گیرد و مبارزه پیچیده‌تر می‌شود و امام (ره) در رأس آن قرار دارد، دست به عقب‌نشینی زدند و در تاریخ هفتم آذر 1341 و پس از 1/5 ماه «علم» لغو لایحه را به‌تصویب هیأت دولت رسانده و از طریق تلگراف به اطلاع مراجع قم -به استثنای امام (ره) -رساند (عمید زنجانی، 1367: 443)؛ اما امام خمینی (ره) لغو تلگرافی تصویب‌نامه را کافی ندانسته و هرگونه اظهارنظر را موقوف به اعلام لغو آن از رسانه‌ها گروهی کرد. سرانجام، در دهم دی‌ماه 1341 روزنامه‌های عصر تهران با تیتیر درشت لغو و غیر قابل اجرا بودن آن‌را از سوی دولت اعلام کردند. رهبر قیام به‌جای اعلام ختم مسئله، در نشست با علما و مراجع قم از آن‌ها خواست که برای برکناری «علم» به‌خاطر اهانت به مقدسات اسلام، دست به اقدام بزنند. این پیشنهاد مورد موافقت قرار نگرفت و به‌همین جهت امام (ره) به‌تنهایی مسئولیت ادامه‌ی مبارزه را برعهده گرفت و طی اعلامیه کوتاهی از مردم قدردانی و تشکر کرد؛ ولی از آنان خواست با بیداری و هشیاری مراقب اوضاع باشند (عمید زنجانی، 1367: 444). به‌هر ترتیب با تلاش‌های پیگیر امام (ره) و مراجع قم و پشتیبانی مردم، لایحه‌ای که در مهرماه سال 1341 به‌تصویب دولت رسیده بود، در آذرماه همان سال لغو شد و این به‌عنوان نخستین پیروزی برای قیام امام خمینی (ره) در تاریخ ایران ثبت شد.

به‌هر ترتیب آن‌چه که موجب مطرح شدن لایحه فوق از جانب رژیم گردید عبارتند از: 1- فوت آیت‌الله بروجردی، که رژیم شاه قصد داشت پس از فوت ایشان مرجعیت را به خارج از ایران یعنی به حوزه علمیه نجف منتقل کند تا با استفاده از این مسئله یا عدم تمرکز مرجعیت در حوزه علمیه قم، مقاصد شوم خود را دنبال کند و در این راستا، بی‌درنگ لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی را تصویب کند (عمید زنجانی، 1367: 441).



2 - درگذشت آیت‌الله کاشانی، مرگ این روحانی مبارز که سیاست را جدا از دیانت نمی‌دانست، زمینه‌ی دیگری برای مطرح شدن تصویب‌نامه بود (مدنی، 1361، ج 1: 136).

3 - عامل دیگری که باعث شد لایحه در این زمان مطرح شود، فشار از خارج بود. آمریکا که بعد از کودتای 28 مرداد 1332 نفوذ زیادی در ایران پیدا کرده بود، با روی کار آمدن «کندی» از حزب دموکرات، قصد داشت که در کشورهای تحت نفوذ خود به‌ویژه ایران، تحولاتی هرچند ظاهری به‌وجود آورد. در همین راستا، شاه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به‌منظور دموکراتیک جلوه دادن حکومت و با حذف نشانه‌های اسلامی آن به‌تصویب رساند (عمید زنجانی، 1367: 349-348).

#### د- انقلاب سفید شاه

در سال 1340 که «کندی» از حزب دموکرات به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شده بود، قصد داشت در کشورهای دوست آمریکا که در آن‌ها دیکتاتوری حاکم بود، اصلاحات را انجام دهد و به‌همین منظور «علی امینی» سفیر سابق ایران در آمریکا به‌دستور «کندی» به‌جای شریف امامی، به نخست‌وزیری منصوب شد تا اصلاحات موردنظر آمریکا را انجام دهد. وی در بیستم دی‌ماه 1340 لایحه اصلاحات ارضی که از زمان دولت اقبال مطرح شده بود، در زمان تعطیلی مجلس به‌تصویب هیأت دولت رساند. پس از تصویب این طرح، مفسران غربی به تجلیل فراوان از آن یاد کردند و آن‌را اصلاحات انقلابی نامیدند. امینی خود را خدمتگزار مردم و همگام با روحانیت نشان می‌داد. پس از یک‌سال و چند ماه از نخست‌وزیری استعفا داد و اصلاحات ارضی او که به دستور آمریکا تصویب شده بود، اجرا نشد (آرکدی، 1375: 228). شاه که افزایش قدرت و نفوذ امینی و حمایت آمریکا از او را به ضرر خود می‌دید، تصمیم گرفت خود نقش امینی را برای آمریکا بازی کرده و اصلاحات موردنظر آمریکا را انجام دهد. به‌همین دلیل در فروردین 1341 طی مسافرتی به آمریکا، نظر آن‌ها را به‌سوی خود جلب کرد و اعلام نمود که آماده است اصلاحات مورد نظر آمریکا را انجام دهد و طرح انقلاب سفید معروف در همین مسافرت ریخته شد (مدنی، ج 11، 1361: 352).

سرانجام شاه با اضافه کردن موارد دیگری به طرح اصلاحات ارضی امینی، چهره اصلاح‌طلبانه به‌خود گرفته و طرح به اصطلاح «انقلاب سفید» را که بعدها به «انقلاب شاه و ملت» مشهور شد، در روز نوزده دی‌ماه 1341 اعلام داشت. مفاد این طرح شامل لغای رژیم ارباب رعیتی، ملی کردن جنگل‌ها، فروش سهام کارخانجات دولتی، سهام کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، اصلاح قانون انتخابات و ایجاد سپاه دانش بود (روحانی، ج 1، 1361: 218).

شاه اعلام کرده بود که اصول ششگانه انقلاب سفید خود را در تاریخ ششم بهمن همان سال به آرای عمومی (رفراندوم) می‌گذارد تا به‌طور مستقیم رأی ملت ایران جهت اجرای آن مشخص گردد. علما و روحانیون جهت روشن شدن مسئله انقلاب سفید، نماینده‌ای نزد شاه فرستادند و مخالفت خود را با لویح ششگانه و رفراندوم آن به اطلاع شاه رساندند؛ اما شاه که بقای سلطنت خود را وابسته به اجرای آن می‌دانست، توجهی به مخالفت علما و روحانیون نکرد (مدنی، ج 2، 1361: 12). شاه برای اینکه پیش از رفراندوم، مراجع و علمای قم را متقاعد کند، با اطلاع پیشین به قم سفر کرد. به‌دنبال آن مراجع قم به دستور امام (ره)، حاضر به دیدار و گفت‌گویی با شاه در قم نشدند و با صدور اعلامیه‌های جداگانه، رفراندوم را باطل دانستند. این اقدام، آشکارا علما را در برابر شاه قرار داد. تا پیش از آن، رئیس دولت و شاه می‌کوشید تا خود را از کشمکش میان علما و دولت به‌دور نگاه دارد. به‌دنبال آن رژیم درصدد دستگیری و بازداشت جمعی از علما در تهران و تبریز برآمد، کمتر از دو ماه پس از آن امام به نشانه مخالفت و انزجار نسبت به اقدامات رژیم، در اعلامیه‌ای عید نوروز سال 1342 را تحریم و عزای عمومی اعلام کرد (صحیفه نور، ج 1، 336). امام خمینی (ره) با صدور اطلاعیه‌ای

خطاب به علمای کشور اظهار داشتند: «چنانچه اطلاع دارید دستگاه حاکم می‌خواهد با تمام تلاش به هدم احکام ضروریه اسلام قیام و به‌دنبال آن مطالبی است که اسلام را به‌خطر می‌اندازد، لذا اینجانب عید نوروز را به‌عنوان عزا و تسلیت به امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه جلوس می‌کنم و به مردم اعلام خطر می‌نمایم. مقتضی است حضرات آقایان همین رویه اتخاذ فرمایند تا ملت مسلمان از مصیبت‌های وارده بر اسلام و مسلمین اطلاع حاصل نمایند.» (دوانی، ج 2، بی‌تا، 207). علمای دیگر نیز با امام همراهی کرده و مشابه اعلامیه فوق را صادر کردند.

## ه- واقعه پانزده خرداد

دوم فروردین سال 1342 مصادف با 25 شوال، سالروز شهادت امام جعفر صادق (ع) بود و به‌همین مناسبت در مدرسه فیضیه مراسم سوگواری برپا شده بود. انبوه مردم قم و زائران حضرت معصوم (ع) در آن شرکت کرده بودند و مأموران امنیتی و شاه‌دوستان نیز از قبل وارد قم شده و در اطراف و داخل جمعیت پراکنده بودند. ناگهان در وسط سخنرانی، صلوات‌های نابه‌جای شاه‌دوستان باعث قطع سخنرانی شده، درگیری آغاز شد و مأموران امنیتی که در خارج مدرسه بودند، وارد میدان شدند و با سلاح گرم و سرد به مردم و طلبه‌های بی‌دفاع حمله کردند و عده‌ی زیادی از آن‌ها را کشته، کتاب‌ها و وسایل شخصی آن‌ها را به آتش کشیدند. این صحنه تا پاسی از شب ادامه داشت تا سرانجام مأموران دولتی با خوشحالی از جنایتی که انجام داده بودند، آنجا را ترک کردند (مدنی، ج 2، 1361: 21-2).

امام خمینی (ره)، در تلگرافی خطاب به آیات عظام تهران پیرامون این واقعه با بیاناتی صریح نوشتند: «اینان با شعار شاه‌دوستی به مقدسات مذهبی اهانت می‌کنند. شاه‌دوستی یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین، تجاوز به مراکز علم و دانش. شاه‌دوستی یعنی ضربه زدن به پیکر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه‌های اسلام، محو آثار اسلامیت. شاه‌دوستی یعنی تجاوز به احکام اسلام و تبدیل احکام قرآن کریم. شاه‌دوستی یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت. حضرات آقایان توجه دارند اصول اسلام در معرض خطر است. قرآن و مذهب در مخاطره است. با این احتمال تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب.» امام خمینی (ره) پس از فاجعه مدرسه فیضیه با حرام کردن «تقیه» توطئه سکوت در مقابل اعمال رژیم شاه را از دست آن‌ها گرفت و مبارزه را وارد مرحله جدید کرد و اظهار حقایق را هرچند با زندان و شهادت همراه باشد، واجب کرد. فتوای امام (ره) دستور جدیدی بود که مردم و به‌خصوص روحانیت را به جنبش بی‌سابقه‌ای وادار کرد (مدنی، ج 2، 1361: 26).

آیت‌الله مرعشی نیز در اطلاعیه‌ای به مناسبت چهلم مدرسه فیضیه خطاب به دولتمردان اعلان کردند: «مصادر امور نباید هر روز با یک پیمانی با اجانب و کفار، با دین و آیین و موجودیت ملت مسلمان و غیور بازی نمایند. بس است ملت را این همه در فشار روحی و جسمی قرار ندهید. بازار ایران و اقتصاد مملکت کمتر چنین وضع نامطلوبی را به خود دیده است. بیایید قدری هم به فکر راحتی افراد مملکت خود باشید و چنان‌که در اعلامیه 25 ذیقعه تذکر داده‌ام، هرچه زودتر به این نوع افکار خاتمه دهید و از اقدام آن‌چه برخلاف شرع مطهر اسلام است خودداری کرده، پیش از این قلوب مردم متدین را جریحه‌دار ننمایید» (دوانی، ج 3، بی‌تا، 337). فرارسیدن ماه محرم وضعیت را به یک رویارویی گسترده کشانید. امام خمینی (ره) در نشست با مراجع و علمای قم پیشنهاد کرد در روز عاشورا هریک از آن‌ها برای مردم و عزاداران حسینی سخنرانی کرده و از مظالم و جنایات رژیم پرده برداند. امام (ره) خود نیز به‌رغم تهدید، رژیم در ساعت 4 بعدازظهر عاشورای 42 که مصادف با 13 خرداد آن سال بود، برای ایراد سخنرانی به طرف مدرسه فیضیه رهسپار شد. ایشان پس از بیان فجایع دلخراش کربلا، حمله دژخیمان شاه به فیضیه را به واقعه کربلا تشبیه نمود و آن فاجعه را به تحریک اسرائیل دانست و رژیم شاه را دست‌نشانده اسرائیل خواند: «اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت علمای اسلام باشند. اسرائیل

نمی‌خواهد در این مملکت احکام اسلام باشد... اسرائیل به‌دست عمال شاه، خود مدرسه فیضیه را کوبید، ما را می‌کوبد، شما ملت را می‌کوبد... برای اینکه اسرائیل به منافع خود برسد، دولت ایران به تبعیت از اغراض و نقشه‌های اسرائیل به ما اهانت کرده و می‌کند» (صحیفه نور، ج 1، 94-91).

دو روز پس از سخنرانی، در سحرگاه روز پانزدهم خرداد 1342 امام (ره) به‌دستور شاه در منزل مسکونی خود در قم دستگیر می‌شود و چند روز پس از دستگیری امام (ره)، ده‌ها نفر از مراجع و علمای ایران، به‌عنوان اعتراض به دستگیری وی و اعلام پشتیبانی از او، به تهران مهاجرت کردند. بر اثر اعتراض علما و فشار افکار عمومی، سرانجام امام (ره) پس از دو ماه بازداشت در پادگان نظامی به منزلی در شمال شهر تهران منتقل شد و تحت نظر قرار گرفت. به‌طور کلی قیام پانزده خرداد آثار عمده‌ای از خود برجای نهاد. 1- رهبری حرکت‌های مخالف رژیم را به مذهبی‌ها منتقل کرد و ملی‌گران و چپی‌ها را به حاشیه راند؛ 2- اینکه کشتار مردم در قیام فوق، چهره مزدورانه شاه را که تا آن زمان تقصیرها را به گردن نخست‌وزیران می‌انداخت افشا نمود و انقلابیان پس از آن به راه‌های اصلاح‌طلبانه پشت کرده، سرنگونی نظام سلطنتی را خواستار شدند؛ 3- اینکه از آن پس طرد همه‌ی قدرت‌های بیگانه از ایران مورد توجه قرار گرفت و 4- قیام پانزده خرداد، نقطه آغاز نهضت بازگشت به خویشتن در کشور شد. از آن پس انجمن‌های اسلامی در نقاط مختلف پدید آمدند و جو غیر اسلامی در دانشگاه‌ها و دیگر مجامع به آرامی شکسته شد (ملکوتیان، 1374: 183).

## و- کاپیتولاسیون

لایحه‌ی مصونیت مستشاران نظامی آمریکا و خانواده‌های آن‌ها، ابتدا در سال 1342 و در زمان نخست‌وزیری اسدالله علم به‌تصویب رسیده بود و در سال 1343 و در زمان نخست‌وزیری حسنعلی منصور دوباره در مجلس شورای ملی و سنا به‌تصویب رسید. به‌موجب این لایحه، مستشاران نظامی آمریکا و تکنسین‌های وابسته به اعضای خانواده و خدمه‌ی آن‌ها اعم از نظامی و شخصی از شمول قوانین قضایی ایران معاف شده و با آن‌ها همانند دیپلمات‌ها و اعضای سیاسی سفارتخانه‌های خارجی رفتار می‌شد. تصویب این لایحه در مجالس ایران که به‌معنای قانونی شدن سند اسارت و بندگی ملت و دولت ایران به‌دست آمریکا بود، مورد اعتراض شدید امام (ره) قرار گرفت (عمید زنجانی، 1367: 446). امام خمینی (ره) در چهارم آبان 1343 به‌محض اطلاع از تصویب لایحه کاپیتولاسیون در مجالس ایران، سخنان کوبنده‌ای را ایراد کرد و رسوایی جدید رژیم شاه را برای مردم ایران تشریح کرد و معظلمه طی سخنان شدیدالحن خود، نفوذ گسترده آمریکا در ایران را به همه اعلام خطر کرده و گفت که امروز تمام گرفتاری‌های ما از آمریکا و اسرائیل است (عمید زنجانی، 1367: 467). سخنان شدید و تند امام (ره) در حضور گروه‌های زیادی از مردم قم و اطلاعیه‌ای هیجان‌انگیز ایشان که با تیراژ وسیع و بی‌درنگ در سراسر ایران پخش شد، بار دیگر موجی از اعتراض‌های شدید امت مسلمان ایران علیه رژیم شاه را برانگیخت. شاه که از نفوذ شگفت‌انگیز سخنان امام (ره) در توده‌های مختلف مردم به وحشت افتاد و وجود مبارک رهبر نهضت اسلامی ایران را سد بزرگی بر سر راه مقاصد ضددینی خود می‌دانست، بار دیگر به فکر بازداشت و تبعید وی افتاد. به‌همین منظور، نیروهای امنیتی شاه در شب سیزدهم آبان 1343 به منزل معظلمه یورش برده و پس از دستگیری شبانه، ایشان را به تهران منتقل کردند. چون بازداشت امام (ره) در داخل موجب اعتراض شدید قرار می‌گرفت، ایشان را در همان روز به ترکیه تبعید کردند (دوانی، ج 5، بی‌تا، 24-25).

## 6 - تأثیر اسلام سیاسی بر انقلاب اسلامی

اسلام سیاسی یا اسلام به‌عنوان یک ایدئولوژی سیاسی به‌هیچ‌وجه یک مکتب فکری واحد و یکپارچه نیست (Ayoob, 2004: 1)؛ اما بخش زیادی از متون و گفتمان دانشگاهی در جهان اسلام مبتنی بر این فرض است که در

اسلام هیچ جدایی بین حوزه‌های سیاسی و مذهبی وجود ندارد، به‌ویژه در جمهوری اسلامی ایران که در آن پیوند بین زندگی سیاسی و اسلام در قانون اساسی تضمین شده و عامل اصلی مشروعیت حکومت بعد از پیروزی انقلاب اسلامی است (Ayoob, 2004: 2). انقلاب اسلامی ایران معروف به آخرین انقلاب اجتماعی مدرن، هم‌پایه انقلاب‌های فرانسه و روسیه است. با این‌حال از سه جنبه با این انقلاب‌ها تفاوت دارد: 1- اولین انقلابی است که در آن ایدئولوژی مسلط، اشکال سازمان‌ها و کادر رهبری، مذهبی بودند. 2- اولین انقلاب معاصر است که منجر به ایجاد حکومت دین‌سالار (تئوکراسی) شد، در حالی که همه انقلاب‌های مدرن دیگر در برابر دولت و کلیسا بودند. 3- تنها انقلاب اجتماعی مدرن است که در آن چریک‌ها و دهقانان روستایی یک نقش حاشیه‌ای ایفا کردند (Boroujerdi, 2005: 16).

نظریه ولایت فقیه امام خمینی (ره) که در نجف مفصل‌بندی شد، نشان دهنده نوآوری چشمگیری در تفکر سیاسی شیعی است (Arjomand, 1988 & Momen, 1985: 195-197) که مبنایی برای حکومت روحانیون در ایران فراهم کرد (Martin, 2003: 5). بنابراین با پیروزی انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی تنها رژیم در جهان اسلام به‌شمار می‌آید که به‌طور مستقیم توسط روحانیت اداره می‌شود و توجیه برای حکومت روحانیت، ناشی از وضعیت این طبقه به‌عنوان مفسران قانون الهی و راهنمای جامعه دینی در زمان غیبت امام دوازدهم شیعه است.

با پیروزی انقلاب اسلامی و حاکم شدن گفتمان اسلام سیاسی، قانون اساسی، نظام سیاسی و آرایش نیروهای سیاسی در ایران تحت تأثیر این گفتمان شکل گرفت. اولین تأثیر اسلام سیاسی بر انقلاب اسلامی در حوزه آرایش نیروهای سیاسی متجلی شد. پس از انقلاب اسلامی از همان ابتدا آرایش نیروهای سیاسی بر مبنای اسلامی سیاسی شکل گرفت. به‌گونه‌ای که نیروهای سیاسی با گرایش‌های مختلف بر مبنای اصول اسلام سیاسی فقهتی، لیبرال، چپ و سکولار شکل گرفتند که در ادامه به‌صورت مختصر به آن‌ها اشاره می‌شود.

**اسلام سیاسی فقهتی:** اسلام سیاسی فقهتی مبتنی بر اندیشه‌های امام خمینی (ره) است و بر ولایت فقیه، فقه و روحانیت به‌عنوان مفسران اصلی شریعت تأکید می‌کند (حسینی‌زاده، 1386: 225). در اسلام سیاسی فقهتی، علم فقه به‌دلیل نقشی که در شناخت قانون‌های دینی دارد، هم‌چنین فقها به‌عنوان کارشناسان معتبر دینی از جایگاهی بلند برخوردارند. روحانیون در این گفتمان تنها مفسران معتبر شریعت به‌شمار می‌آیند و اسلام منهای روحانیت، اسلامی بی‌محتوا، انحرافی و... تلقی می‌گردد (حسینی‌زاده، 1386: 232). کار امام خمینی (ره) از این جهت اهمیت دارد که وی نه‌تنها با رژیم پهلوی به‌طور خاص بلکه با نظم رایج در جهان اسلام به‌طور عام نیز به مخالفت برخاست. به‌واسطه‌ی ایشان است که اسلام‌گرایی از یک مخالفت ساده و طرح سیاسی به کنار افتاده به یک جنبش ضد نظم حاکم تبدیل می‌شود (سعید، 1379: 104).

**اسلام سیاسی لیبرال:** این جریان با تأکید بر دموکراسی و آزادی و با تفسیری لیبرال از متون شیعی به‌دنبال یاری گرفتن از مذهب در رویارویی با استبداد کهن ایرانی و ایجاد حکومتی دموکراتیک مبتنی بر فرهنگ و ارزش‌های اسلامی است. بازرگان مهم‌ترین نظریه‌پرداز اسلام سیاسی لیبرال محسوب می‌شود. دغدغه‌ی اصلی او نشان دادن سازگاری علم با دین و ارزش‌های دینی با زندگی مدرن و نیاز انسان امروزی به دین بود. در عرصه‌ی سیاست نیز او با پذیرش دستاوردهای سیاسی غرب می‌کوشید تفسیری لیبرال دموکراتیک از اسلام ارائه دهد (حسینی‌زاده، 1386: 195). در نظر او اسلام مکتب پراگماتیک و عمل‌گرایی است که قابل تطبیق با دنیای جدید می‌باشد (آر کدی، 1375: 365). بازرگان به ارتباط دین و سیاست معتقد بود و بر نقش سازنده‌ی دین در زندگی، حکومت و سیاست تأکید داشت. در نظر او مذهب رفتار روزمره و عادی فرد را تعیین می‌کند و با آن می‌شود شکل جامعه را تغییر داد (برزین، 1376: 69).

**اسلام سیاسی چپ:** این جریان درصدد ترکیب اسلام با سوسیالیسم بر آمد. علی شریعتی نظریه‌پرداز مطرح اسلام سیاسی چپ بود که تلاش کرد تا با بازسازی مفاهیم دینی تصویری نوین و جذاب از اسلام ارائه دهد و در این راستا از اکثر مفاهیم دینی مانند انقلاب، تقیه، جهاد، امت، امامت، شهادت، انتظار و... مفهومی سیاسی و کارآمد برای زمان خود ارائه کرد. وی از طریق بازسازی سیاسی مفاهیم گفتمان سنتی شیعه به سیاسی شدن آن یاری رساند و سپس با قرائتی چپ‌گرایانه و سوسیالیستی آن‌را در جهت رادیکالیسم تقویت کرد (مرادی، 1388: 3).

**اسلام سیاسی سکولار:** این گفتمان بر دموکراسی غربی، ملی‌گرایی ایرانی و جدایی دین از سیاست تأکید می‌کرد. این گفتمان از لزوم کناره‌گیری روحانیون از قدرت سخن می‌گفت و حکومت مذهبی را در هر شکل آن بر نمی‌توانید. همچنین بازسازی جامعه براساس احکام اسلامی را در دنیای جدید ناممکن می‌دانست و نسبت به خطر ظهور فاشیسم و دیکتاتوری مذهبی هشدار می‌داد (حسینی‌زاده، 1386: 279). اسلام سیاسی سکولار مخالف حضور روحانیت در سیاست و به‌طور کلی حکومت دینی بودند و سپردن کار به مذهبی‌ها را فاجعه تلقی می‌کردند و تصور آن‌ها این بود که حکومت مبتنی بر اجتهاد و تقلید به استبداد می‌انجامد و هرگونه مخالفت با دین سرکوب خواهد شد. این گفتمان همچنین از «آزادی مذهب» به جای «آزادی در چارچوب مذهب» دفاع می‌کرد (میرسلیم، 1384: 70-61).

دومین تأثیر اسلام سیاسی بر انقلاب اسلامی در حوزه قانون اساسی تبلور یافت. قانون اساسی جمهوری اسلامی که در سال 1358 تدوین و در خرداد 1368 بازنگری شد، نظم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران را براساس اسلام شیعه جعفری تعریف کرد و مذهب شیعه جعفری را به‌عنوان مکتب فکری و مذهب رسمی ایران اعلام کرد و بر این اساس نام جمهوری اسلامی ایران را برای کشور برگزید. همین امر یعنی مفهوم جمهوری اسلامی و بحث در مورد خطوط و محدودیت‌های «جمهوریت و اسلام»، یکی از موضوعات قابل بحث و توجه است که عرصه را برای گزاره‌ای از دیدگاه‌های مختلف فراهم کرده است (Soroush, 2002: 4). تئوری جمهوری اسلامی نشان دهنده یک نظریه جدید در منطقه از نظام‌های سیاسی موجود است که با عنوان «دموکراسی دینی» نامیده می‌شوند و تحقق آن منوط به ارائه تعاریف جدید از این دو مقوله به ظاهر ناسازگار و در بعضی موارد متناقض و همچنین منوط به خصوصیات نقش ولایت فقیه است که به‌عنوان رابط و هماهنگ کننده بین جمهوریت و اسلام و به‌عنوان تنها عامل ترکیب این دو است (Saei, 2002: 10-11). در این رابطه اولیور روی<sup>1</sup> بر این باور است که انقلاب اسلامی ایران از ابتدا براساس پیوندی از دو نوع مشروعیت سیاسی و مذهبی مبتنی بود و این امر از طریق مفهوم ولایت فقیه شکل گرفت (Roy, 1999: 201) که این امر را می‌توان اولین تأثیر اسلام سیاسی بر انقلاب اسلامی به‌شمار آورد؛ اما سؤال اصلی که در اینجا مطرح می‌شود عبارت از این است که از نظر تئوری چه رابطه‌ای میان جمهوریت و اسلام در نظام جمهوری اسلامی ایران وجود دارد؟ به‌عبارت دیگر رابطه میان جمهوریت و اسلام در ایران از ماهیت متناقض یا سازگار برخوردار است؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که رابطه بین اسلام و جمهوریت در ایران اساساً ضرورت تضاد یا سازگاری ندارد. به‌عبارت دیگر به‌لحاظ نظری نمی‌توان گفت تضاد یا سازگاری بین اسلام و جمهوریت وجود دارد؛ اما این دو مفهوم تنها در عرصه عمل متناقض یا سازگار به‌نظر می‌رسند.

با تصویب قانون اساسی در آذرماه 1358 مهم‌ترین گام در راه مسلط شدن گفتمان اسلام سیاسی فقاهتی برداشته شد. قانون اساسی در واقع بازتابی از خواسته‌ها و شعارهای اسلام سیاسی فقاهتی بود و قدرت اجرایی و نظارتی فقیهان را در

ساختار نظام جدید تثبیت کرد (مشایخی، 1379: 87). بر طبق قانون اساسی بخش عمده‌ای از منصب‌های سیاسی در اختیار علما و روحانیون قرار می‌گرفت، به جز رهبری که رکن اصلی نظام به‌شمار می‌آمد. شورای نگهبان و قوه قضائیه نیز طبق قانون اساسی در اختیار روحانیان بود. علاوه بر این، بر این اساس همین قانون سیاست‌ها و قوانین کشور نمی‌توانست مخالفی با شرع داشته باشد و این تنها علما بودند که مفسران رسمی شرع به‌شمار می‌رفتند. بدین ترتیب با تصویب قانون اساسی زمینه‌های قانونی تثبیت اسلام سیاسی فقهاتی در ایران فراهم شد (حسینی‌زاده، 1386: 321).

سومین تأثیر اسلام سیاسی بر انقلاب اسلامی در حوزه نظام سیاسی است. به‌طور کلی نظام سیاسی ایران پس از انقلاب اسلامی را می‌توان به سه دوره مجزا تقسیم کرد. دوره اول را می‌توان با عنوان جمهوری اول و یا دوران اسلام انقلابی نامگذاری کرد که از سال 58 تا 68 را شامل می‌شود. دوره دوم از سال 68 تا 76 با عنوان جمهوری دوم و یا دوره بازسازی نامیده می‌شود و دوره سوم با عنوان جمهوری سوم در سال 76 با انتخاب آقای خاتمی آغاز شد (Aras, 2001: 12). بسیاری از ویژگی‌های نظام سیاسی ایران پس از انقلاب اسلامی شبیه به دیگر دولت‌های مدرن است؛ اما برخی نهادهای سیاسی در جمهوری اسلامی ایران وجود دارند که مختص این کشور است و در هیچ‌یک از دولت‌های مدرن و حتی دولت‌های اسلامی نیز وجود ندارند. نهادهایی مانند دفتر مقام معظم رهبری، شورای نگهبان، مجلس خبرگان و مجمع تشخیص مصلحت نظام. هر یک از این نهادها در مفهوم‌سازی ایران به‌عنوان کشوری اسلامی نقش داشته (Bradley, 2007: 10) و وظایف و محدودیت‌های این نهادها در مجموعه‌ای به نام قانون اساسی مشخص شده است. از میان تمام این نهادها، تشکیل مجلس خبرگان با حضور اکثریت روحانیان مهم‌ترین قدمی بود که اسلام سیاسی فقهاتی را به پیروزی کامل نزدیک کرد؛ چرا که با تشکیل این مجلس تصمیم‌گیری در مورد قانون اساسی و به‌دنبال آن ساختار سیاسی نظام جدید به نمایندگان اسلام سیاسی فقهاتی واگذار شد.

ساختار سیاسی و قانون اساسی در سال 1368 بازسازی شد که به‌دنبال آن مهم‌ترین تغییرات در حوزه رهبری و قوه مجریه صورت گرفت. ولایت فقیه به ولایت مطلقه فقیه تغییر کرد و اختیارات آن افزایش یافت. این اختیارات در عمل ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی بیش از پیش بر رهبری استوار کرد و ولایت فقیه را به‌مثابه نهادی قدرتمند در ورای قوای سه‌گانه قرار داد. پس از رهبری رئیس‌جمهور با حذف نخست‌وزیری اختیارات اجرایی گسترده‌ای به‌دست آورد. بازسازی ساختاری نظام و بازنگری در قانون اساسی توانمندی‌های اسلام فقهاتی را در بازسازی خود براساس شرایط روز نشان داد و از یک‌سو ساختار سیاسی را منسجم‌تر و مقتدرتر ساخت و از سوی دیگر موقعیت اسلام سیاسی فقهاتی را بیش از پیش تثبیت کرد (حسینی‌زاده، 1386: 377). تقسیم‌بندی این دوران و شکل‌گیری این نهادها و بازسازی ساختاری نظام و بازنگری در قانون اساسی پس از انقلاب اسلامی نیز متأثر از گفتمان اسلام سیاسی است.

### نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر به تأثیر اسلام سیاسی بر انقلاب اسلامی پرداخته شد. بدین منظور ابتدا اسلام سیاسی و اصول و مبانی آن مورد بررسی قرار گرفت و در ادامه تفاوت این نظریه با بنیادگرایی و رادیکالیسم توضیح داده شد. پس از آن عواملی مانند کاپیتولاسیون، لایحه انجمن‌های ایدئولوژی، ولایتی، واقعه پانزده خرداد و تلاش رژیم در جهت محدود کردن روحانیان به مسایل شرعی که باعث تقویت و استقرار اسلام سیاسی در ایران شد؛ مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. تأثیر اسلام سیاسی نه‌تنها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، بلکه پس از پیروزی انقلاب نیز در حوزه‌های مختلف مشهود و آشکار است. در این پژوهش تأثیر اسلام سیاسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در چهار حوزه آرایش نیروهای سیاسی،

تصویب قانون اساسی و تشکیل مجلس خبرگان و ساختار نظام سیاسی بررسی شد. در بخش آرایش نیروهای سیاسی، تحت تأثیر گفتمان اسلام سیاسی نیروهایی با گرایش‌های اسلام سیاسی فقهتی، لیبرال، چپ و سکولار شکل گرفت. در حوزه قانون اساسی با تصویب اصل ولایت فقیه به‌عنوان رکن اصلی نظام جمهوری اسلامی، زمینه‌های قانونی تثبیت اسلام سیاسی در ایران فراهم شد. تشکیل مجلس خبرگان با حضور اکثریت روحانیان اسلام سیاسی را به پیروزی کامل نزدیک کرد و منجر به شکل‌بندی ساختار نظام سیاسی ایران براساس اصول اسلام سیاسی فقهتی شد. مجموعه این اقدامات از یک طرف نشان دهنده توانمندی‌های اسلام سیاسی در بازسازی خود براساس شرایط روز است و از طرف دیگر موقعیت اسلام سیاسی را در ایران پس از انقلاب اسلامی، بیش از پیش تثبیت کرد.

1. آرکدی، نیکی (1375)، *ریشه‌های انقلاب ایران*، عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
2. برزین، سعید (1374)، *زندگی‌نامه‌ی سیاسی مهندس مهدی بازرگان*، تهران: نشر مرکز.
3. بهروزلک، غلامرضا (1386)، *اسلام سیاسی و اسلام‌گرایی معاصر، فصلنامه پگاه حوزه*، شماره‌ی 209.
4. بهروزلک، غلامرضا (1386)، *جهانی شدن و اسلام سیاسی در ایران*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی.
5. جمعی از نویسندگان (1377)، *انقلاب اسلامی، چرایی و چگونگی رخداد آن*، قم: نشر معارف.
6. حسینی‌زاده، محمدعلی (1386)، *اسلام سیاسی در ایران*، قم: دانشگاه مفید.
7. دوانی، علی (بی‌تا)، *نهضت روحانیت ایران*؛ ج 2، 3 و 5، بی‌جا، بنیاد فرهنگی امام رضا.
8. رواء، الیویه (1378)، *تجربه‌ی اسلام سیاسی*، تهران: مرکز انتشارات بین‌المللی صدرا.
9. روحانی، سید حمید (1361)، *بررسی تحلیلی از نهضت امام خمینی در ایران*، تهران: انتشارات راه امام.
10. سعید، بابی (1379)، *هراس بنیادین اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی*، ترجمه‌ی غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران: دانشگاه تهران.
11. *صحیفه نور* (1386)، جلد 1، تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام (ره).
12. عمید زنجانی، عباسعلی (1367)، *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، تهران: نشر کتاب سیاسی.
13. کدیور، جمیله (1379)، *تحول گفتمان سیاسی شیعه*، چاپ دوم، تهران: انتشارات طرح نو.
14. مرادی، فریبا (1388)، *شریعتی و اسلام سیاسی در ایران*، *پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد*، قم: دانشگاه مفید.
15. مرکز اسناد انقلاب اسلامی (1374)، *اسناد انقلاب اسلامی*، ج 1، 2 و 5، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
16. مدنی، سید جلال‌الدین (1361)، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، ج 1 و 2، تهران: دفتر انتشارات اسلامی.
17. مشایخی، مهرداد (1379)، *فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه معصومه خالقی، تهران: نشر باز.
18. ملکوتیان، مصطفی (1374)، *بررسی مقایسه‌ای چرایی و چگونگی وقوع انقلاب‌های فرانسه روسیه و ایران*، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
19. میرسلیم، مصطفی (1384)، *جریان‌شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی ایران*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

- 1- Aras, Bulent (2001), Transformation of the Iranian political System: Toward a New Model, *Middle East Review of International Affairs*, vol. 5, No3 .
- 2- Arjomand, said (1988), *Ideological Revolution in Shi ism*, New York, State University of New York .



- 3- Ayooob, M. (2004), Political Islam: Image and Reality, **World Policy Journal**, fall 2004 .
- 4- Boroujerdi, Mehrezad (2005), **Comparative Government and Politics: Iran Briefing Paper**, Syracuse University, and Syracuse, New York .
- 5- Bradley, Megan (2007), **Political Islam, Political Institution and Civil Society in Iran**, International Development Research Centre (IDRC), July 2007 .
- 6- Fischer, Michael M. J. (1992),»Islam and the Revolt of the Petit Bourgeoisise, *Daedalus*, III, Winter
- 7- Gerrie, Ter Haar (2003), **The Freedom to do God s Will**, London, Rutledge .
- 8- Martin. V. (2003), **Creating an Islamic State: Khomeini and the Making of a New Iran**, New York. I. B. Tauris .
- 9- Momen. M. (1985), **An Introduction to Shi i Islam**, New Haven, CT, Yale University Press .
- 10- Roy, Oliver (1999), The Crisis of Religious Legitimacy in Iran», **Middle East Journal**, Vol. 53, No2 .
- 11- Saeed, Habib (2002), Republic? Islamic?, **Iranian Echo Monthly**, Vol3. No10. July - August .
- 12- Soroush, Mohammad (2002), Republic? Islamic?, **Iranian Echo Monthly**, Vol3. No9. April – May.



## از شهروندی تک‌فرهنگی تا شهروندی چند فرهنگی؛

### تحول مفهوم شهروندی در سنت لیبرالی

ابوالفضل فصیحی\*

دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه شهید بهشتی تهران

#### چکیده

مفهوم شهروندی اگرچه مفهومی پرسابقه در تاریخ اندیشه‌ی سیاسی است؛ اما با ظهور مدرنیته و تحولات عظیم سیاسی - اجتماعی و صنعتی در غرب و حوادث مهمی هم‌چون انقلاب فرانسه، مفهوم مدرن شهروندی در محوریت اندیشه‌ی سیاسی غرب قرار گرفت. از اواخر قرن بیستم با ظهور مسایل و موضوعات جدیدی هم‌چون مهاجرت، جهانی شدن، فمینیسم و جنبش‌های جدید هویت‌طلب، انگاره‌ی مدرن شهروندی لیبرال به پرسش و چالش گرفته شد. یکی از آلترناتیوهای ارائه شده برای نظریه‌ی شهروندی لیبرال، نظریه‌ی چند فرهنگ‌گرایی بوده است که بیشتر از سوی ویل کیملیکا، فیلسوف سیاسی کانادایی مطرح شده است. در این پژوهش ضمن تبیین این نظریه و با محور قرار دادن توسعه به‌مثابه‌ی بسط شهروندی، گفته می‌شود که مفهوم شهروندی چند فرهنگی یک نوع شیفت درون پارادایمی از شهروندی لیبرال محسوب می‌شود. در حقیقت، اگر جریان توسعه‌ی سیاسی را یک جریان مداوم و خطی بدانیم، می‌توان قائل به این شد که کشورهای چند فرهنگ‌گرا با بسط شهروندی، به مرحله‌ی جدید و پیشرفته‌تری از توسعه‌ی سیاسی قدم نهاده‌اند.

#### کلید واژه‌ها

شهروندی تک‌فرهنگی، شهروندی چند فرهنگی، توسعه به‌مثابه‌ی بسط شهروندی، شیفت درون پارادایمی.

\* Email: abolfazl\_fasihi@yahoo.com.

## مقدمه

شهروندی مقوله‌ای است که بیان‌گر رابطه‌ی فرد و اجتماع است و عناصر شاکله‌ی آن حقوق، تکالیف، مشارکت و هویت می‌باشد. مقوله‌ی شهروندی بسته به قرار گرفتن در بسترهای اجتماعی مختلف، تحولات تاریخی گوناگونی را پشت سر گذاشته است؛ به طوری که در هر یک از این دوره‌ها روابط عناصر شاکله‌ی آن متغیر و متفاوت بوده است.

در جامعه‌شناسی سیاسی، مطالعه‌ی کلاسیک مفهوم شهروندی از دهه‌ی 1940 با آثار کسانی هم‌چون تی. اچ. مارشال مطرح شد. از دهه‌ی 1980 تحت تأثیر مسایل و مباحثی هم‌چون پست‌مدرنیسم، جهانی شدن، ظهور جنبش‌های نوین اجتماعی و مهاجرت‌های گسترده به غرب مدل کلاسیک شهروندی، که یک مدل جهان‌شمول بود که در دموکراسی‌های لیبرال ایجاد شده بود، به چالش کشیده شد. متفکران جامعه‌گرا، پست‌مدرن‌ها، فمینیست‌ها، طرفداران حقوق اقلیت‌های قومی و نژادی هر کدام به شیوه‌ی خود مدل کلاسیک شهروندی را به چالش کشیدند. مفاهیمی هم‌چون شهروندی چند فرهنگی و شهروندی جهانی به‌عنوان بدیل و آلترناتیو برای مدل لیبرالیستی شهروندی از سوی جریان‌های مختلف فکری مطرح شد.

یکی از متفکرانی که از درون سنت لیبرالی این مدل کلاسیک شهروندی را نقد کرده است، ویل کیملیکا فیلسوف مشهور کانادایی است. در این پژوهش با محور قرار دادن نظریه‌ی چند فرهنگی کیملیکا و با عطف توجه به مفهوم شهروندی به‌عنوان یکی از اضلاع اصلی توسعه‌ی سیاسی، شیفت و تغییر مفهوم شهروندی از مدل کلاسیک و جهان‌شمول و فردگرایانه‌ی آن به مفهوم شهروندی چند فرهنگی مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

### توسعه‌ی سیاسی به‌مثابه‌ی بسط حقوق شهروندی

مفهوم شهروندی و تحول آن در سنت غربی را از زاویه‌های مختلف می‌توان به بررسی گرفت. از زاویه‌ی اندیشه‌ی سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی و روابط بین‌الملل. در این پژوهش، با برقراری ارتباط میان توسعه و شهروندی، این مفهوم را از منظر توسعه‌ی سیاسی بررسی می‌کنیم.

اساساً مفهوم توسعه‌ی سیاسی از اواخر دهه‌ی 1950 و اوایل دهه‌ی 1960 در چارچوب مطالعه‌ی سیاست‌ها مقایسه‌ای مورد توجه دانشمندان علوم سیاسی قرار گرفت. البته قبل از دوران جنگ به‌ویژه در دهه‌های 1920 و 1930 محققین و فلاسفه‌ی سیاسی سعی می‌نمودند این مقوله را براساس دگرگونی‌ها و تغییرات اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند. (قوام، 1382: 11). از زمان رونق گرفتن مباحث توسعه در میان دانشمندان علوم اجتماعی و علوم سیاسی تاکنون، این مقوله از ابعاد و زوایای متعددی مورد بررسی قرار گرفته و در هر دوره‌ای بر ابعاد و پارامترهای خاصی از مفهوم توسعه تأکید شده است. به‌صورت تاریخی و از منظر زمانی، ابتدا بر پارامترهای اقتصادی توسعه و بعدها بیشتر بر پارامترهای اجتماعی و فرهنگی تأکید شده است (قوام، 1382: 13-25).

در این پژوهش، بر یکی از اضلاع و ابعاد توسعه‌ی سیاسی، یعنی مفهوم شهروندی و حقوق شهروندی، تأکید می‌شود. توسعه‌ی سیاسی، مفهومی است که می‌تواند عناصر و تعاریف مختلفی به‌خود بگیرد و بستگی دارد از چه زاویه‌ای آن را نگاه کنیم. مشروعیت، هویت، ملت، دموکراسی و... همه می‌تواند اشاره به ضلعی از توسعه‌ی سیاسی داشته باشد. شاید بتوان گفت سه مقوله‌ی دولت، جامعه‌ی مدنی و شهروندی سه ضلع اصلی توسعه‌ی سیاسی باشد (عبداللهی، 1391: 228).

اگر توسعه را فرآیندی مداوم و مفهومی تشکیکی بدانیم و معتقد باشیم در جریان توسعه‌ی سیاسی، کشورها و جوامع بر روی یک طیف در حال گذار به توسعه‌ی سیاسی هستند، آن‌گاه می‌توانیم به این هم معتقد باشیم که جامعه‌ای می‌تواند

توسعه یافته باشد و جامعه‌ای می‌تواند «توسعه یافته‌تر» باشد. به عبارت دیگر، در میان جوامعی که مشهور به کشورهای توسعه یافته شده‌اند، همه در یک موقف قرار ندارند و می‌توان حداقل از منظر بُعدی خاص و معین قائل به این شد که جوامع یا کشورهایی، توسعه یافته‌تر هستند.

حال با عطف توجه به توسعه‌ی سیاسی به‌مثابه‌ی بسط حقوق شهروندی، آن‌چه در این پژوهش بیان خواهد شد این است که مفهوم شهروندی از دهه‌ی 1980 بدین‌سو تغییر و تحول پیدا کرده و بسط یافته است. به عبارت دیگر، در راستای گذار از مدرنیته به پست‌مدرنیته در غرب، مفهوم شهروندی هم دچار تحول گردید و از شهروندی تک‌فرهنگی<sup>1</sup> به مدل شهروندی چند فرهنگي<sup>2</sup> شیفیت پیدا کرده است. امروزه در بسیاری از کشورها نظیر ایالات متحده، کانادا، استرالیا، و نیوزلند و هم‌چنین برخی از کشورهای اروپای شمالی مانند بریتانیا، اسکاتلند، هلند، بلژیک و سوئیس مدل شهروندی تک‌فرهنگی عملاً جای خود را به چند فرهنگ‌گرایی داده است (نش، 1392: 219). در ادامه‌ی پژوهش، با عطف نظر به مباحث ویل کیملیکا این مدعا را به‌صورت مبسوط‌تر توضیح خواهیم داد. ناگفته نماند که اکنون برخی از متفکران، در باب تغییر مفهوم شهروندی، صحبت از بسط مفهوم شهروندی از شهروندی محلی و ملی به شهروندی فراملی<sup>3</sup> هم می‌کنند که البته این بحث خارج از حیطه‌ی بحث این مقاله است و توضیح آن مجال دیگری می‌طلبد.

### شهروندی به چه معناست؟

در قدم اول لازم است به‌صورت خلاصه درباره معنای مفهوم شهروندی توضیح داده شود. شهروندی مفهومی است که اگرچه می‌توان ریشه‌های آن را در گذشته‌های دور و دوران اولیه‌ی اندیشه‌ی سیاسی در یونان باستان جست؛ اما اساساً مفهومی مربوط به اندیشه‌ی سیاسی مدرن است. شهروند از واژه‌ی لاتینی سیویتاس مشتق شده است. این واژه در زبان لاتین تقریباً معادل کلمه‌ی پولیس در زبان یونانی است. پولیس یا شهر، تنها مجتمعی از ساکنین نیست؛ بلکه واحدی سیاسی و مستقل به‌شمار می‌آید. شهروند کسی است که به آن واحد سیاسی تعلق دارد و شرایط لازم را برای مشارکت در اداره‌ی عمومی در محدوده‌ی شهر داراست (پللو، 1370: 1).

از منظر تاریخی، مفهوم شهروندی ارتباط نزدیکی با عضویت در یک شهر داشت. شهروندان رُم از حقوق معینی (مانند حق رأی در مجالس) برخوردار بودند و نیز مسئولیت‌های معینی (مانند خدمت نظام) داشتند. این حقوق شهروندی که در آغاز شامل ساکنان شهر رُم بود بعدها همه‌ی ساکنان امپراتوری رُم را دربر گرفت. بدین‌ترتیب، شهروندی از ابتدای پیدایش با عضویت در یک دولت عجین بوده و تا به امروز نیز این معنی را حفظ کرده، به‌نحوی که معنای امروزی آن معادل عضویت در یک دولت -ملت همراه با برخورداری از حقوق ساکنان یک کشور است. دیوید هلد دولت -ملت را پدیده‌ای تعریف می‌کند که زبان شهروندی به آن اشاره دارد و ادعاهای شهروندی و اجتماع و مشارکت در چارچوب آن شکل می‌گیرند (الن و دیگران، 1390: 249).

اساساً عضویت افراد در جوامع دموکراتیک مدرن، با موقعیت شهروندی آن‌ها نشان داده می‌شود. افرادی که به یک دولت -ملت خاص تعلق دارند، دارای اسناد و مدارکی هستند که عضویت آن‌ها را در آن دولت -ملت تأیید می‌کند. این مدارک، به‌طور کلی شاهد گواهی تولد یا کسب تابعیت و کارت شناسایی یا گذرنامه می‌شود. از همه مهم‌تر این است که شهروندان، دارای مجموعه‌ی گسترده‌ای از حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی هستند. این حقوق، در مقابل با مجموعه‌ای از

- 1 - Mono Cultural.
- 2 - Multi Cultural.
- 3- Universal Citizenship.

تعهدات در قبال جامعه و دولت متوازن می‌شوند (کاستلز؛ دیویدسون، 1382: 23). شهروندی یکی از مفاهیم اصلی اندیشه و عمل دموکراتیک است. شهروندان اعضای کامل و برابر اجتماعی سیاسی دموکراتیک هستند که هویت آن‌ها طبق حقوق و وظایفی شکل می‌گیرد که آن اجتماع را تعیین و تعریف می‌کند (لیبست، 1383: 950).

کارکرد اصلی شهروندی عبارت است از اداره‌ی جامعه طبق اصول احترام به حقوق دیگران و تعهد به ایفای نقش در حفظ نهادهای مشترک که این حقوق را پایدار می‌دارند. هم‌چنین می‌توان موقعیت شهروندی را براساس چهار عنصر حقوق، مسئولیت‌ها، مشارکت و هویت، مورد امعان نظر قرار داد (قوام، 1380: 689).

مفهوم شهروندی مفهومی سیاسی - حقوقی است؛ سیاسی از این جهت که رابطه‌ی فرد سیاسی با نظام سیاسی (دولت - شهر، جمهوری، امپراطوری، دولت - ملت) را مدنظر دارد و حقوقی از این جهت که حقوق و تکالیفی برای فرد شهروند در ارتباط با جامعه و نظام سیاسی - اجتماعی متبوعه ارائه می‌دهد. بر این اساس، شهروندی همواره انگاره‌ای دوجانبه و اجتماعی است. این انگاره نمی‌تواند صرفاً مجموعه حقوقی باشد که فرد را از تعهد به دیگران رها کند. حقوق همیشه به چارچوبی برای پذیرش و سازوکارهایی برای تحقق نیاز دارد. این بدان معنی است که شهروندی علاوه بر حقوق، بر وظایف و تعهدات نیز دلالت دارد. عرصه‌ی سیاست که شهروندی ارتباط وثیق با آن دارد؛ مجموعه شیوه‌ها و تکنیک‌هایی نظیر مشورت، معامله، دیپلماسی و تقسیم قدرت است که می‌توان از طریق آن‌ها مشکل اداره‌ی امور را بدون خشونت حل کرد. بنابراین سیاست، معطوف به اداره‌ی توافقی امور و حفظ چنین شیوه‌ای است که شهروندی برای دستیابی به این هدف امری حیاتی است؛ چرا که هویتی مشروعیت‌بخش و قوی ایجاد می‌کند و راهی برای توزیع و اداره‌ی عادلانه‌ی منابع از طریق تقسیم منافع و مسئولیت‌های زندگی اجتماعی ارائه می‌کند (فالکس، 1381: 14).

شهروندی هویتی پویاست و از آنجا که در مورد روابط انسانی است، تعریفی ساده و ایستا را بر نمی‌تابد که برای همه‌ی جوامع در همه‌ی زمان‌ها به کار رود. شهروندی با ملیت ارتباطی نزدیک دارد و این دو اصطلاحاتی هستند که در حقوق بین‌الملل به جای هم به کار می‌روند. در جهان معاصر این امر به معنای عضویت در دولت است؛ به همین دلیل است که اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در ماده‌ی 15 حق شهروندی / تابعیت را یکی از حقوق اساسی بشر قلمداد کرده که محافظت از دیگر حقوق منوط به آن است. با پذیرش این گزاره‌ها، پر واضح است که کارکرد اصلی مفهوم شهروندی، آگاهی‌بخشی، هویت‌سازی و مشارکت در اداره‌ی جامعه بر طبق اصول احترام به حقوق دیگران و تعهد به ایفای نقش در حفظ نهادهای مشترکی است که این حقوق را پایدار می‌دارند، که عملیاتی شدن این کارکردها به توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی کشور ختم می‌شود (عیوضی؛ باب‌گوره، 1391: 191).

یکی از متفکران تأثیرگذار در ادبیات شهروندی، تی. اچ. مارشال است که در دهه‌ی 1940 نظریات خود در باب مفهوم شهروندی را بیان کرد و بحث‌های او همواره به‌عنوان یک نقطه‌ی شروع کلاسیک برای بحث شهروندی در نظر گرفته می‌شود. در این قسمت، اشاره‌ی کوتاه به تعریف کلاسیک او از شهروندی می‌شود. مارشال شهروندی را دربر دارنده‌ی سه نوع حقوق می‌داند: مدنی، سیاسی و اجتماعی. حقوق مدنی عبارتند از حفظ آزادی‌های فردی، شامل آزادی شخصی، آزادی بیان، اندیشه و عقیده، حق مالکیت شخصی، حق انعقاد قراردادهای معتبر و حق برخورداری از عدالت (نش، 1392: 193). حقوق مدنی، از قرن نوزدهم به بعد به «حقوق سیاسی ایجابی» پیوند خورد که به‌وسیله‌ی آن، شهروند فعال می‌توانست در شکل‌گیری افکار عمومی و تصمیم‌گیری سیاسی مشارکت جوید. حقوق اجتماعی، در قرن بیستم توسعه یافت که از مجرای آن شهروندان براساس استاندارد پایه‌ای مشخص از نظر رفاه، مورد حمایت قرار می‌گرفتند. این حقوق

اجتماعی، بدین علت حایز اهمیت حیاتی بود که به اعضای طبقه‌ی کارگر فرصت مشارکت حقیقی در جامعه به‌عنوان شهروند را می‌داد (کاستلز؛ دیویدسون، 1382: 213).

مارشال درحقیقت نظریه‌پرداز دولت رفاه در غرب بود و دولت رفاه را تجلی شهروندی می‌دانست (لارنس مید، 1381: 88). لارنس مید در این زمینه می‌نویسد: «مارشال نشان می‌دهد که دولت رفاه تجلی شهروندی است. شهروندی یعنی مجموعه‌ای از تعهدات دولت و تکالیف مردم و تعهداتی که نظم سیاسی موجود به مردم می‌دهد و تکالیفی که از آن‌ها انتظار دارد. این مجموعه تغییرناپذیر نیست. مطالبات مردم از دولت روز به‌روز بیشتر شده است. در قرن 17 در بریتانیا، شهروندی متضمن حقوق مدنی، برابری در پیشگاه قانون، کار آزاد و آزادی مطبوعات بود. قرن 19 دوره گسترش سیاست حق رأی و دیگر حقوق سیاسی بود تا آنجا که در سال 1918 همه جوانان حق رأی داشتند. در قرن بیستم، حقوق اجتماعی نظیر آموزش همگانی و تضمین حداقل درآمد، به حقوق قبلی شهروندان اضافه شد. در اواخر دهه 1940 در بریتانیا، هم‌زمان با دوره مارشال، حزب کارگر خدمات بهداشتی و درمانی و نیز کمک هزینه‌های کودکان را به دیگر حقوق کارگران اضافه کرد. بدین ترتیب دولت رفاه تجلی عملی [حقوق] شهروندی اجتماعی است. حقوق شهروندی حداقل‌های مادی‌ای است که امروزه مردم به‌عنوان عضوی از جامعه از آن انتظار دارند» (لارنس مید، 1381: 88).

اهمیت کار مارشال در این است که او ادعا می‌کند شهروندی تأثیر منفی بازار سرمایه‌داری را از طریق توزیع مجدد منابع براساس حقوق اصلاح و تعدیل می‌کند، در نتیجه همواره کشمکش دایمی بین اصول برابری که بنیان دموکراسی را تشکیل می‌دهد و نابرابری‌های بالفعل درآمد و ثروت که مشخص‌کننده بازار سرمایه‌داری است وجود دارد. در داخل جامعه‌ی دویبخشی، رابطه‌ای پویا و متناقض بین سرمایه‌داری و شهروندی، یا به اصطلاح انتزاعی‌تر بین کمیابی و همبستگی وجود دارد (ترنر، 1384: 29).

نظریه‌ی مارشال توسط متفکران مختلفی از جمله آنتونی گیدنز مورد نقد قرار گرفته است؛ اما با این حال مثلث حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی او در تعریف شهروندی، همواره به‌عنوان یک برداشت کلاسیک از شهروندی مورد امان نظر قرار گرفته و از این باب از فضل تقدم برخوردار است. در واقع «در گفتمان مدرن شهروندی» پس از نظریات متقدمانی چون وبر، دورکیم و تونیس (نه در معنا، بلکه در میزان ارتباط و زمان ارائه) شاید هیچ متفکری به اندازه‌ی مارشال شهرت و اعتبار نداشته باشد (روشنفکر و دیگران، 1391: 11).

### شهروندی در بستر لیبرال دموکراسی مدرن (شهروندی ملی / تک‌فرهنگی)

مفهوم شهروندی را می‌توان از منظر جامعه‌شناسی معرفت بررسی کرد و سیر تحول این مفهوم را پی گرفت. این مفهوم یک مفهوم قدیمی است که از زمان یونان باستان تا امروز دچار تحول شده است. شاید بتوان سه مرحله تطور و تحول این مفهوم را این‌طور نام برد: سنتی، مدرن و پسامدرن. البته برخی از متفکران معتقدند مفهوم شهروندی اساساً در دل بستر لیبرالیسم رشد کرده است. کیث فالکس معتقد است شهروندی شدیداً تحت تأثیر و سیطره‌ی سنت لیبرالیسم است و حتی مباحث غیر لیبرال و تعارض با آن نیز در واقع چیزی جز واکنش به مباحث لیبرال نیست. مباحث فمینیستی، نولیبرالی، محافظه‌کاری، مارکسیستی، جامعه‌گرایی و... در حقیقت در نقد و چالش با مفهوم مسلط شهروندی لیبرالی مطرح شده‌اند (فالکس، 1381: 18).

در این بخش، اشاره‌ای کوتاه می‌شود به ویژگی‌ها و مبانی مفهوم شهروندی از منظر لیبرال دموکراسی و در ادامه نقد چند فرهنگ‌گرایی از مفهوم شهروندی لیبرالی مطرح می‌شود. قبل از آن لازم است این نکته بیان شود که نظریه‌ی شهروندی لیبرال توسط متفکران متعددی بیان شده است اما به‌نظر می‌رسد تبیین مارشال از شهروندی هنوز جایگاه خود را به‌عنوان

نظریه‌ی کلاسیک شهروندی از منظر لیبرال دموکراسی حفظ کرده باشد. منتقدان نظریه‌ی شهروندی لیبرال بیشتر به چالش با تئوری مارشال پرداخته‌اند. با مینا قرار دادن بحث‌های مارشال در باب شهروندی می‌توان موارد ذیل را به‌عنوان مبانی و ویژگی‌های شهروندی مدرن (لیبرال) عنوان کرد.

### فردگرایی

تقابل میان فرد و جامعه (حق - خیر) یکی از مهم‌ترین تقابل‌ها در نظریه سیاسی است. لیبرال‌ها فردگرا هستند. این فردگرایی متدولوژیک<sup>1</sup> در نظریه‌ی شهروندی لیبرال مدرن هم وجود دارد. فردگرایی بدان معناست که انسان‌ها ارزش اخلاقی برابر و نیز هویت‌های یگانه و مستقلی دارند. بنابراین، هدف تفکر لیبرالی ساختن جامعه‌ای است که در آن افراد بتوانند شکوفا شوند و رشد یابند و هر یک «خوبی» راه آن‌گونه که خود تعریف می‌کنند، با بهترین توانایی‌هایشان پی بگیرند. این ویژگی منجر به ایجاد این دیدگاه شد که لیبرالیسم از لحاظ اخلاقی بی‌طرف است، به این معنا که مجموعه‌ای از قواعد را وضع می‌کند و به افراد امکان می‌دهد تا تصمیم‌های اخلاقی خود را بگیرند (هیوود، 1389: 68). شهروندی از منظر لیبرالیسم مدرن و کلاسیک، ظرفیت و ابزاری است برای بیشینه کردن فایده برای افراد و فراهم آوردن زمینه برای رشد و منفعت فردی افراد. به‌عبارت دیگر، در تقابل میان حق و خیر جمعی یا تقابل میان «حقوق» و «مسئولیت‌ها»، لیبرالیسم مدرن جانب حقوق را می‌گیرد و آن‌را اولویت می‌دهد. همین مسئله، یکی از مسایل عمده‌ای است که منتقدان نظریه شهروندی لیبرال (نومارکسیست‌ها، جامعه‌گرایان و ...) به آن حمله برده‌اند.

### برابری

یکی از مبانی اصلی شهروندی از منظر لیبرال دموکراسی، برابری است. در واقع برابری نتیجه‌ی باور به فردگرایی است. برابری یعنی این باور که افراد، دست‌کم از لحاظ ارزش اخلاقی برابر به دنیا می‌آیند. این باور در تعهد لیبرالیسم به حقوق و امتیازات برابر، به‌ویژه به‌صورت برابری قانونی و برابری سیاسی بازتاب یافته است (هیوود، 1389: 68). برابری اساس و محتوای مفهوم شهروندی را تشکیل می‌دهد. در قسمت قبل ذکر شد که مارشال در نظریه‌ی خود درباره‌ی شهروندی، شهروندی را به‌نوعی توسعه‌ی تاریخی برابری می‌داند. همان‌طور که مارشال بیان می‌کند مفهوم شهروندی متضمن برابری در سه حوزه‌ی مدنی، سیاسی و اجتماعی میان شهروندان و افراد جامعه است.

### شمول‌گرایی / همانندسازی

در نظریه‌ی لیبرالی، فرض بر این است که همه‌ی شهروندان، اشخاصی آزاد و برابر و در جایگاه شهروندی، افرادی همگون باشند. این امر مستلزم تفکیک میان حقوق و تعهدات فرد به‌مثابه‌ی یک شهروند و عضویت وی در گروه‌های خاص بر پایه‌ی قومیت، زبان، مذهب، طبقه و شأن اجتماعی و ویژگی‌های خاص محلی و فرهنگی است. بدین ترتیب حوزه‌ی سیاسی اساساً مبتنی بر عام‌گرایی دانسته می‌شود؛ زیرا در این حوزه ضرورت دارد برابری و انتزاع از تفاوت‌ها و تمایزهای فرهنگی به بهترین شکل نمایان گردد و در این صورت، تفاوت‌ها به «هویت غیر عمومی» محدود می‌گردد (براتعلی‌پور، 1384: 170).

دوباره می‌توان به نظریه‌ی مارشال رجوع کرد. عنصر جهان‌شمول‌گرایی و عام‌گرایی در نظریه‌ی مارشال وجود دارد. او فرض می‌کند که حقوق شهروندی درون یک جامعه، حقوقی عام و جهان‌شمول هستند چرا که همه‌ی شهروندان به‌عنوان افراد، با یکدیگر برابر می‌باشند. به‌نظر می‌رسد شمول‌گرایی نظریه‌ی شهروندی لیبرال هم به‌نوعی برگرفته و



نتیجه‌ی فردگرایی آن باشد. این مسئله نیز یکی از مهم‌ترین نقدهایی است که از سوی مخالفان ایدئولوژیک لیبرالیسم بر آن وارد شده است. شاید مهم‌ترین نقدها از سوی فمینیست‌ها بیان شده باشد. از منظر فمینیست‌ها تأکید بر روی عام‌گرایی و برابری افراد فارغ از ویژگی‌های خاص و تمایزات میان آن‌ها، موجب غفلت از تمایزات جنسیتی در جامعه می‌شود. فمینیست‌ها و دیگر گروه‌های اقلیت (اقلیت‌های قومی-نژادی و مذهبی) در برابر یکسان‌انگاری و شمول‌گرایی نظریه‌ی لیبرال بر سیاست تفاوت<sup>1</sup> تأکید دارند.

این مسئله را به‌صورت دیگری هم می‌توان طرح کرد. در نظریه‌ی لیبرالی شهروندی، مسئله‌ی فرهنگ مورد غفلت واقع شده است. متفکران لیبرال، هویت افراد و شهروندان را یک هویت مستقل و جدا از زمینه‌های<sup>2</sup> فرهنگی افراد در نظر می‌گیرند. در نظریه‌ی لیبرالی حوزه‌ی سیاسی دارای ویژگی عام‌گرایانه است؛ در حالی که خصوصیت متمایز فرهنگی باید به حوزه‌ی خصوصی محدود شود. این امر مستلزم جداسازی حقوق و تعهدات سیاسی فرد از عضویت وی در گروه‌ها بر مبنای قومیت، مذهب، طبقه‌ی اجتماعی یا موقعیت محلی است (کاستلز؛ دیویدسون، 1382: 259). به عبارت دیگر شهروندی در نظریه‌ی لیبرال را می‌توان شهروندی تک‌فرهنگی نامید که فرهنگ‌های متمایز در جامعه و ماهیت متکثر فرهنگی آن را مورد غفلت قرار می‌دهد. همان‌طور که در ادامه خواهد آمد، این امر از سوی نظریه‌ی چند فرهنگ‌گرایی کیملیکا مورد نقد قرار گرفته است.

نتیجه‌ی مستقیم شمول‌گرایی و عام‌گرایی شهروندی، اقدام به سیاست‌های همانندسازی<sup>3</sup> است. در مدل شهروندی لیبرال، فرض بر این است که شهروندان به‌عنوان اعضای یک فرهنگ ملی مشترک از حقوق یکسانی برخوردار هستند. مارشال حقوق شهروندی را کاملاً از این زوایه می‌نگریست. به عقیده‌ی او این حقوق از یک طرف شهروندان را قادر می‌سازد تا در معیارهای مشترک تمدن شریک شوند و از طرف دیگر به همبستگی اجتماعی و متحد نمودن ملت از طریق ایجاد یک فرهنگ مشترک کمک می‌کند (نش، 1392: 214). همان‌طور که ویل کیملیکا اشاره نموده، برداشت مارشال از حقوق شهروندی تا حدی تناقض‌آمیز است. مارشال معتقد است که نه تنها این حقوق تقویت‌کننده‌ی یک فرهنگ مشترک هستند؛ بلکه مستلزم این فرهنگ مشترک نیز می‌باشند. در حقیقت بسیاری از کشورهای اروپایی همواره دارای اقلیت‌های فرهنگی بزرگی بوده‌اند؛ مانند برتون‌ها در فرانسه، کاتالان‌ها در اسپانیا و... بعضی از کشورهای اروپای غربی نظیر بریتانیا، سوئیس و بلژیک را به‌خوبی می‌توان چند فرهنگ نامید در حالی که در این کشورها ملت به‌معنای یک جماعت تاریخی، از لحاظ نهادی کم‌وبیش کامل، برخوردار از یک سرزمین معین و دارای یک زبان و فرهنگ متمایز می‌باشد (Kymlika, 1995: 11).

### توجه به کارگزار در برابر ساختار

یک ویژگی مهم دیگر شهروندی لیبرال، از منظر هستی‌شناسانه، توجه به کارگزار در برابر ساختار است. آموزه‌ی لیبرالی با این فرض آغاز می‌کند که فرد یک بازیگر عقلانی، متمیزه و مستقل است که از طریق انتخاب‌های عقلانی به زندگی خود شکل می‌دهد. از این‌رو، عقیده بر این است که این آموزه در مورد رفتار بشر به تبیین‌های کارگزارمحور گرایش دارد (براتعلی‌پور، 1384: 194).

1 - Diffrence.  
2 - Context.  
3 - Assimilation.

از منظر لیبرال‌ها، افراد می‌توانند از زمینه‌ها و ساختارهای فرهنگی و یا به‌عبارتی زیست‌جهان خودشان منفک شده و هویت مستقل و متمایز بیابند، در حالی که جریان‌های فکری دیگر همچون جامعه‌گرایان معتقدند چنین چیزی محال است و افراد را نمی‌توان از زمینه‌های و ساختارهای فرهنگی که در آن قرار دارند و رشد کرده‌اند، منفک کرد. همان‌طور که روشن است این ایده‌ی لیبرالی دقیقاً در راستای دیگر اصول لیبرالی همچون فردگرایی و عام‌گرایی قرار دارد.

### شهروندی چند فرهنگی

شهروندی لیبرال از جانب گروه‌ها و جریان‌های مختلفی همچون فمینیست‌ها، جامعه‌گرایان و نیز از درون سنت لیبرالی به چالش و پرسش گرفته شده است. کسانی مثل چارلز تیلور (از منظر جامعه‌گرایانه) و یانگ (از منظر فمینیستی و با طرح نظریه‌ی شهروندی متمایز) ندهای مهمی بر این انگاره وارد آورده‌اند. چارلز تیلور، ایده‌ی جهان‌شمول‌گرایی و عام‌گرایی لیبرالیسم را زیر سوال می‌برد و در مقابل از «سیاست شناسایی» برای گروه‌های اقلیت سخن به میان می‌آورد (تیلور و دیگران، 1390: 35).

آن‌چه کسانی مانند تیلور، یانگ و کیملیکا به‌عنوان آلترناتیو نظریه‌ی لیبرال مدرن طرح کرده‌اند، چند فرهنگ‌گرایی است. ادعا می‌شود نظریه‌ی چند فرهنگ‌گرایی می‌تواند خلأهای موجود در نظریه‌ی شهروندی لیبرال کلاسیک را پوشش دهد و جبران نماید. فلسفه‌ی وجودی طرح مفهوم چند فرهنگ‌گرایی به‌مثابه‌ی الگوی سیاست‌گذاری عمومی در دولت‌های مدرن ملی دارای تنوع قومی - فرهنگی، تأمین و تقویت یکپارچگی اجتماعی و هم‌نوایی ملی از مجرای توجه به اهمیت و تأثیرگذاری سیاسی تنوع قومی و فرهنگی است. یکی از مهم‌ترین مفروضه‌های سیاسی در کاربست الگوی چند فرهنگ‌گرایی از جهت حقوق شهروندی و سیاست‌گذاری‌های مطابق با آن، امکان بالقوه‌ی بروز واگرایی در صورت عدم توجه به تنوع هویت قومی و فرهنگی در جامعه‌ی چند قومی - فرهنگی است. بر این اساس چند فرهنگ‌گرایی صرفاً آرمان اخلاقی مورد تأکید از جانب گروه‌های قومی - فرهنگی اقلیت یا حاشیه‌ای برای حفظ حقوق و هویت خود نیست؛ بلکه سیاستی واقع‌گرایانه نیز است که به‌ویژه از جانب دولت‌های در حال توسعه با توجه به حذف‌ناپذیری تفاوت هویتی و امکان سیاسی شدن آن در صورت استمرار و تداوم سیاست‌های همسان‌سازی مورد توجه قرار می‌گیرد (تقی‌لو، 1386: 13).

اما چند فرهنگ‌گرایی و شهروندی چند فرهنگی بیش از هر کس دیگر با نام ویل کیملیکا، فیلسوف کانادایی، گره خورده است. کیملیکا خودش یک لیبرال است و بحث‌های خودش را در درون سنت لیبرالی و در حمایت از لیبرالیسم مطرح می‌کند. در حقیقت وی می‌خواهد تفسیری از لیبرالیسم به‌دست دهد که در آن به حقوق اقلیت‌های فرهنگی توجه شده باشد و چنین چیزی را ممکن می‌داند. به‌عبارت دیگر ما در این‌جا با یک شیفت درون‌پارادایمی در درون سنت لیبرالی شهروندی مواجه هستیم؛ امری که در این پژوهش می‌خواهیم نشان دهیم.

کیملیکا در پی احیای نوعی نظریه‌ی لیبرالیستی است که حقوق اقلیت‌ها را محترم می‌شمارد و میان مفاهیم «فرد» و «جامعه» پیوند برقرار می‌کند (3-2: kymlicka, 1995). کیملیکا نظریه‌ی شهروندی خود را «شهروندی چند فرهنگی» می‌نامد. این شهروندی، اهمیت فرهنگ را برای احساس شأن و هویت فرد به‌رسمیت می‌شناسد. کیملیکا خاطرنشان می‌سازد که لیبرال‌ها تمایل دارند تا رابطه‌ی دولت و قومیت را با رابطه‌ی دولت و مذهب یکسان تلقی نمایند. براساس این دیدگاه، بهترین راه برای روبه‌رو شدن با واقعیت کثرت‌گرایی جامعه این است که همانند آرمان جداسازی کلیسا از دولت، هویت قومی را نیز از دولت جدا کنیم و بدین‌سان هویت‌های خاص به حوزه‌ی خصوصی محدود شوند و شهروندی همگانی و فارغ از ویژگی‌های خاص، فرهنگی باقی بماند؛ اما به‌نظر کیملیکا، پیامد این رویکرد «آسیب‌پذیر

ساختن اقلیت‌های فرهنگی در مقابل بی‌عدالتی قابل ملاحظه اکثریت و تشدید برخورد قومی - فرهنگی» بوده است (Kymlicka, 1995: 5) و دفاع سنتی لیبرال‌ها از حقوق طبیعی نیز نتوانسته است بر مشکلات ناشی از تفاوت‌های درون دولت فائق آید. بر این اساس، او نظریه‌ی خود را در مورد حقوق اقلیت‌ها «یک نظریه‌ی جامع عدالت در یک دولت چند فرهنگی» می‌داند که «هم حقوق همگانی که به افراد صرف‌نظر از عضویتشان در گروهی خاص اعطا می‌شود و هم حقوق ویژه‌ی متمایز گروهی یا موقعیت ویژه برای فرهنگ‌های اقلیت را در بر می‌گیرد» (Kymlicka, 1995: 6).

کیملیکا واژه‌ی چند فرهنگی را مبهم و گیج‌کننده می‌داند. به این دلیل ترجیح می‌دهد تا از اصطلاح «چند ملیتی» و «چند قومی» استفاده کند (Kymlicka, 1995: 17). هرچا از واژه‌ی فرهنگ استفاده می‌کند، می‌توان آن را به واژه‌ی «ملت» یا «گروهی از مردم» تبدیل کرد. بدین ترتیب، او گروه‌های قومی را در ذهن دارد و از گروه‌های مبتنی بر عقیده، طبقه یا جنسیت سخنی به میان نمی‌آورد (Kymlicka, 1995: 22). از دید او، ویژگی اصلی اقلیت‌های ملی این است که آن‌ها به‌عنوان جوامع متمایز تلاش می‌کنند تا هویت خود را در کنار فرهنگ اکثریت حفظ کنند یا برای حفظ و بقای خود، به‌دنبال کسب استقلال و خودمختاری هستند. در مقابل گروه‌های قومی بر نوعی چندگونگی فرهنگی دلالت دارد که بر اثر مهاجرت افراد و خانواده‌ها شکل گرفته است. ویژگی بارز این الگوی چند فرهنگی این است که آن‌ها خواهان تحقق و عینیت بخشیدن به ادغام و ترکیب خود در درون جامعه‌ی بزرگ‌تری هستند که عضویت کامل را در درون آن پذیرفته‌اند؛ با وجود این، تلاش دارند تا با رسمیت بخشیدن بیشتر به هویت قومی خودی، به‌نوعی همسان‌سازی فرهنگی دست پیدا کنند (Kymlicka, 1995: 10). بنابراین اهمیت هویت قومی در این است که بستر فرهنگی پرورش افراد را فراهم می‌کند و بدین ترتیب معیارهایی برای انتخاب فرد تعیین می‌کند. از نظر کیملیکا «دسترسی به گزینه‌های معنادار، به دسترسی به یک فرهنگ اجتماعی و درک تاریخ و زبان آن فرهنگ بستگی دارد» (Kymlicka, 1995: 83). او تفاوت اصلی اقلیت‌های ملی و گروه‌های قومی را در این می‌بیند که گروه‌های مهاجر را نمی‌توان ملت نامید؛ زیرا تمایزات آن‌ها عمدتاً در زندگی خانوادگی و نیز در انجمن‌ها آشکار می‌شود. آنان به هیچ‌وجه قصد مبارزه برای استقلال و خودمختاری ندارند و برای کسب شهروندی و پذیرش حق مهاجرت مجبورند مانند آن‌چه در کشورهایی مانند استرالیا جریان دارد «زبان اکثریت» را بیاموزند (Kymlicka, 1995: 15).

کیملیکا راهکارهای لیبرالیسم را برای حفظ حقوق گروهی، شامل حقوق خودگردانی، حقوق چند قومی و حقوق نمایندگان خاص می‌داند. به‌نظر او حقوق خودگردانی در بردارنده‌ی واگذاری اختیارات به اقلیت‌ها در درون دولت است. این حق احتمالاً به‌نوعی نظام فدرال می‌انجامد. حقوق چند قومی، از طریق کمک مالی قانونی و عمومی به فرهنگ‌های اقلیت، از هویت گروهی حفاظت می‌کند و حقوق نمایندگی خاص، نمایندگی تضمین‌شده‌ای را به اقلیت‌ها در نهادهای سیاسی جامعه می‌دهد. او حقوق خودگردانی را کاملاً گسترده‌تر و فاصله‌ی آن را از جدایی تنها یک قدم می‌داند. در مقابل، حقوق چند قومی و نمایندگی را تضمین‌کننده‌ی جذب اقلیت‌ها در درون جامعه‌ی سیاسی به‌شمار می‌آورد؛ اما این امر نه از طریق نفی تفاوت‌های فرهنگی، بلکه از طریق پذیرش این تفاوت‌ها به‌عنوان بخشی ضروری از یک دولت چند فرهنگی با ثبات صورت می‌گیرد (Kymlicka, 1995: 27-33).

کیملیکا با نگاهی جامعه‌شناختی می‌کوشد تا راهکارهای دموکراسی‌های غربی را برای حفظ چند فرهنگی نشان دهد. به‌نظر او، کشورهای دموکراتیک به تقاضاهای اقلیت‌های ملی و گروه‌های قومی واکنش مثبت نشان داده‌اند. در همه‌ی دموکراسی‌های غربی، یکی از سازوکارهای عمده برای سازگاری با تفاوت‌های فرهنگی، حفظ حقوق سیاسی و مدنی افراد است. او در پاسخ به بسیاری از منتقدان لیبرالیسم که این تضمین‌ها را کاملاً فردگرایانه، ذره‌گرایانه و ابزاری معرفی

می‌کنند، می‌گویند که لیبرالیسم به حقوق خاص گروه‌ها نیز توجه دارد. او تلاش می‌کند تا به منتقدان لیبرالیسم در خصوص عدم امکان حمایت لیبرالیسم از حقوق گروهی پاسخ بدهد. به نظر او اندیشه‌ی مغایرت حقوق متمایز گروهی با فلسفه و جهان‌بینی لیبرالی از آنجا ناشی می‌شود که دموکراسی لیبرال عمده‌تاً خود را به آزادی و برابری شهروندان به‌عنوان افراد متعهد کرده است (kymlicka, 1995: 34). بنابر استدلال او جهان مدرن را باید جهان فرهنگ‌های جامعگی<sup>1</sup> نامید؛ به این معنا که آزادی فردی فقط در پیوند با عضویت در این فرهنگ‌ها تأمین و حفظ می‌شود (kymlicka, 1995: 76). از این رو ایجاد یک فرهنگ مشترک واحد در جهان کنونی ممکن نیست و کشورهای جهان ضرورتاً باید به پذیرش «فرهنگ جامعگی» تن در دهند (kymlicka, 1995: 80). او آزادی را شامل انتخاب میان شقوق و گزینه‌های مختلف می‌داند و بر این باور است که نه‌تنها فرهنگ جامعگی این شقوق را فراهم می‌آورد، بلکه آن‌ها را برای افراد معنادار می‌سازد (kymlicka, 1995: 83). به نظر او حقوق گروه‌های اقلیت دقیقاً از این آزادی و حق انتخاب نشئت می‌گیرد. به این دلیل، لیبرال‌ها باید به عضویت شهروندان در فرهنگ جامعگی خاص خود بها دهند؛ زیرا این عضویت باعث تقویت و گسترش هویت شخصی و نیز حق انتخاب فردی می‌شود. افزون بر آن، این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که اغلب مردم همواره در صدد حفظ و تقویت پیوندها و وابستگی‌های عاطفی خود نسبت به گروه‌های قومی خود هستند (kymlicka, 1995: 104-5).

نظریه‌ی کیملیکا از سوی افراد مختلف مورد نقد قرار گرفته است که در این‌جا مجال ذکر آن نیست. یکی از ناقدین مهم کیملیکا، جرمی والدرون است که معتقد است ایده‌ی فرهنگ کیملیکا از دیدگاه جهان‌شهری عمیقاً پرسش‌برانگیز است. مفهومی که کیملیکا برای فرهنگ قائل است به‌معنای این است که می‌توان در درون مدرنیته به‌گونه‌ای زیست که گویی منحصرأ محصول یک اجتماع ملی یا قومی یگانه هستیم. والدرون معتقد است که این مسئله فضای چندانی برای درآمیختن فرهنگ‌ها، ترکیب و ارتباطات بینا فرهنگی باقی نمی‌گذارد (استیونسون، 1392: 119).

### از شهروندی تک‌فرهنگی به شهروندی چند فرهنگی

بعد از تبیین نظریات شهروندی لیبرال مدرن و شهروندی چند فرهنگی، نوبت به آن می‌رسد که با توجه به تعریفی که از توسعه‌ی سیاسی داده شد، شیفت صورت گرفته در مفهوم شهروندی نشان داده شود. همان‌گونه که در ابتدای پژوهش بیان شد، توسعه‌ی سیاسی به‌معنای بسط حقوق شهروندی در نظر گرفته می‌شود. تحولی و تغییری که در مفهوم شهروندی لیبرال صورت گرفته است به توسعه‌ی مفهوم شهروندی منجر شده است. بدین‌معنا که توجه به حقوق فرهنگی که در نظریه‌ی لیبرال مدرن از شهروندی مورد غفلت قرار گرفته بود، در نظریه‌ی شهروندی چند فرهنگی مورد توجه قرار گرفته است.

توجه به این نکته ضروری است که نظریه‌ی شهروندی لیبرال از سوی گروه‌های مختلفی مورد چالش قرار گرفت. گاهی این نقدها و همچنین آلترناتیوهای ارائه شده از سوی گروه‌های منتقد چنان دور از رویکرد لیبرالیسم هستند که می‌توان قائل به شیفت برون پارادایمی شد. نقدهای جامعه‌گرایان را می‌توان در همین چارچوب صورت‌بندی کرد. در این پژوهش با عطف توجه به نظریه‌ی ویل کیملیکا باید قائل به یک شیفت درون‌پارادایمی نسبت به نظریه‌ی شهروندی لیبرال کلاسیک شد. بنابراین آن فاصله‌ی معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و هستی‌شناختی‌ای که جریان‌های فکری‌ای هم‌چون جامعه‌گرایان با جریان اصلی لیبرالیسم و نظریه‌ی شهروندی لیبرال پیدا می‌کنند در نظریه‌ی کیملیکا مشاهده نمی‌شود. در

قسمت‌های قبلی این پژوهش، شیفت درون‌پارادایمی در مفهوم شهروندی به‌صورت ضمنی نشان داده شد. در جدول ذیل، سعی شده است که با مقایسه‌ی مفهوم شهروندی در سنت لیبرالیسم کلاسیک و مدرن با نظریه شهروندی کیملیکا، شیفت درون‌پارادایمی صورت گرفته در این مفهوم نشان داده شود.

مدل‌های شهروندی	هستی‌شناسی	معرفت‌شناسی	متدولوژی	اخلاق	سطح تحلیل
شهروندی لیبرال مدرن	توجه و اهمیت دادن به کارگزار	عینی‌گرا - جدایی عین و ذهن	فردگرایی	بی‌طرفی اخلاقی - شمول‌گرایی	خرد
شهروندی چندفرهنگی	توجه به نقش بستر و ساختار	تعامل و برهمکنش میان ذهن و عین	گروه‌گرایی	شناسایی و توجه به حقوق اقلیت‌های فرهنگی - تمایز و تفاوت	کلان

## نتیجه‌گیری

مفهوم شهروندی یک مفهوم قدیمی است که در طول تاریخ دچار تحول و تغییر شده است. با ظهور مدرنیته و تحولات عظیم سیاسی - اجتماعی و صنعتی در غرب و حوادث مهمی هم‌چون انقلاب فرانسه، مفهوم حقوق شهروندی در محوریت اندیشه سیاسی غرب قرار گرفت. در سنت لیبرال دموکراسی غرب، شهروندی چهار بُعد داشته است؛ حقوق، وظایف، هویت و مشارکت. و هم‌چنین بر حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی تأکید می‌شود. با ظهور مسایل و موضوعات جدیدی هم‌چون مهاجرت، جهانی شدن، فمینیسم و جنبش‌های جدید هویت‌طلب، انگاره‌ی مدرن شهروندی لیبرال به پرسش و چالش گرفته شد. یکی از آلترناتیوهای ارائه شده برای نظریه‌ی شهروندی لیبرال، نظریه‌ی چند فرهنگ‌گرایی بوده است که بیشتر از سوی ویل کیملیکا مطرح شده است.

در این پژوهش ضمن تبیین این نظریه و با محور قرار دادن توسعه به‌مثابه‌ی بسط شهروندی، گفته شد که مفهوم شهروندی از منظر کیملیکا یک نوع شیفت درون‌پارادایمی از شهروندی لیبرال محسوب می‌شود. در کشورهایی هم‌چون کانادا، استرالیا و آمریکا این شیفت درون‌پارادایمی صورت پذیرفته و مفهوم فرهنگ و تفاوت فرهنگی وارد گفتمان شهروندی شده است. در حقیقت، اگر جریان توسعه‌ی سیاسی را یک جریان مداوم و همیشگی بدانیم، می‌توان قائل به این شد که کشورهای چند فرهنگ‌گرا با بسط شهروندی، به مرحله‌ی جدید و پیشرفته‌تری از توسعه‌ی سیاسی قدم نهاده‌اند.

در کشور جمهوری اسلامی ایران اقلیت‌های قومی - فرهنگی گوناگونی حضور دارند اما باید به این نکته اشاره کرد که در این کشور، مبنای سیاست‌گذاری‌ها هم‌چنان بر مبنای سیاست همانندسازی و ملی‌سازی قرار دارد و حقوق متمایز فرهنگی و چند فرهنگ‌گرایی چندان به رسمیت شناخته نشده است. بنابراین شیفت به شهروندی چند فرهنگی تاکنون در ایران رخ نداده است.

منابع

الف) فارسی

1. استیونسون، نیک (1392)، **شهروندی فرهنگی**، ترجمه افشین خاکباز، تهران: انتشارات تیسرا
2. الن، جان و دیگران (1390)، **درآمدی بر فهم جامعه‌ی مدرن؛ کتاب دوم: اشکال سیاسی و اقتصادی مدرنیته**، ترجمه ژیلا ابراهیمی و دیگران، تهران: انتشارات آگه
3. براتعلی‌پور، مهدی (1384)، **شهروندی و سیاست** نوفصیلت‌گرا، تهران: مؤسسه مطالعات ملی
4. پللو، روبر (1370)، **شهروندی و دولت**، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
5. ترنر، برایان. اس (1384)، **زوال شهروندی**، ترجمه بابک حقیقی راد، **مجله اقتصاد سیاسی**، شماره 8
6. تقی‌لو، فرامرز (1386)، **تنوع قومی، سیاست چند فرهنگی و الگوی شهروندی: بررسی موردی ایران معاصر**، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال دهم، شماره اول، شماره مسلسل 35، صفحات 31 – 9
7. تیلور، چارلز و دیگران (1392)، **چند فرهنگ‌گرایی: بررسی سیاست شناسایی**، تهران: انتشارات رخداد نو
8. روشنفکر، پیام و دیگران (1391)، **امتناعات و امکانات شهروندی گروه‌های خاص در تحولات گفتمان شهروندی**، **فصلنامه راهبرد اجتماعی و فرهنگی**، سال اول، شماره دوم، صفحات 38 – 7
9. عبداللهی، محسن (1391)، **رویکردی پست مدرن به سه ضلع توسعه سیاسی: دولت، جامعه مدنی، شهروندی**، **فصلنامه سیاست**، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی، صفحات 242 – 225
10. عیوضی، محمد رحیم و سید حسام الدین باب گوره (1391)، **تحول مفهوم شهروندی و ظهور شهروند جهانی**، **فصلنامه سیاست**، **مجله‌ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، دوره 2، شماره 3، صفحات 205 – 187
11. کاستلز، استفان و آلیستر دیویدسون (1382)، **«مهاجرت و شهروندی»**، ترجمه فرامرز تقی‌لو، تهران: انتشارات پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی
12. فالکس، کیث (1381)، **شهروندی**، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر
13. قوام، عبدالعلی (1380)، **موقعیت دولت و شهروندان در عصر جهانی شدن**، **فصلنامه سیاست خارجی**، شماره س 3، صفحات 196 – 681
14. قوام، عبدالعلی (1382)، **چالش‌های توسعه سیاسی**، تهران: انتشارات قومس
15. لارنس مید (1381)، **شهروندی و سیاست اجتماعی**، **فصلنامه گفت‌گو**، شماره 35
16. لیپست، سیمور مارتین (1383)، **دائرة المعارف دموکراسی**، ترجمه کامران فانی و نورالله فانی، ج 2، تهران: وزارت خارجه
17. نش، کیت (1392)، **جامعه‌شناسی سیاسی معاصر؛ جهانی شدن، سیاست، قدرت**، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر
18. هیوود، اندرو (1389)، **سیاست**، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: نشر نی.

ب) لاتین

- 1- Kymlicka. W (1995), **Multicultural Citizenship**, Oxford: Oxford University Press.

## استراتژی آمریکا در افغانستان و علل عدم موفقیت سیاست‌های آن کشور

محمد مهدی میرزائی\*

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

### چکیده

در عرصه بین‌المللی کشورها در مواجهه با تحولات و پدیده‌های مختلف و اثرگذاری بر سیاست‌های خارجی و داخلی کشورها از استراتژی‌های مختلفی به فراخور شرایط درونی و بیرونی خود، رقیب و فضای بین‌المللی سود می‌جویند. آنچه ایالات متحده پس از حادثه 11 سپتامبر و با انگشت اتهام گذاشتن بر طالبان و القاعده در افغانستان انجام داد، نوعی استراتژی محسوب می‌شود که در فضای نوستالوژیک ایجاد شده توأم با تصمیم‌گیری شتابزده و سهل‌انگاری مسایل درونی جامعه افغانستان رخ داد و برون‌داد آن اتخاذ استراتژی‌های متفاوت و حتی متناقض در این کشور بحران‌زده از 2001 بود. در این مقاله که با هدف بررسی استراتژی‌های ایالات متحده پس از 11 سپتامبر در افغانستان به نگارش در آمده است، به این سوال اساسی پاسخ داده می‌شود که تغییرات کلان استراتژی ایالات متحده چگونه بر جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور اثرگذار بوده و چرا این کشور در اشغال افغانستان از استراتژی‌های مختلفی استفاده کرده است و سپس براساس یافته‌های به‌دست آمده از روش گردآوری کتابخانه‌ای چنین استنتاج می‌شود که تغییرات مداوم استراتژی آمریکا در افغانستان به دلیل عدم توجه به مسایل درونی و پیچیدگی‌های تاریخی، قومی، فرهنگی، سیاسی و اعتقادی این کشور بوده که نتیجه آن تنزل جایگاه آمریکا در عرصه جهانی و ناکامی در سرکوب طالبان، پدیده تروریسم و فقدان ثبات در افغانستان می‌باشد.

### کلید واژه‌ها

ایالات متحده، افغانستان، استراتژی، طالبان، خاورمیانه، 11 سپتامبر، تروریسم.

\* E-mail: mehdi\_mirzaei1954@yahoo.com.

## مقدمه

کشورها در طول زمان و براساس تجربیات اکتسابی و توانمندی‌های خود و رقیب و موقعیت نظام بین‌الملل دست به اتخاذ راهبردها و جهت‌گیری‌هایی می‌کنند که از آن با عنوان استراتژی یاد می‌شود. استراتژی‌ها نیز می‌تواند از زوایای مختلف به دسته‌بندی‌های گوناگونی تقسیم شود که از آن جمله می‌توان به استراتژی‌های کلان و خرد اشاره نمود. ایالات متحده در طول تاریخ خود، استراتژی‌های متفاوتی را با توجه به زمان، مکان، نوع، مقدار و حجم تهدید، توانمندی خود و رقیب و موقعیت داخلی، منطقه‌ای، قاره‌ای و فراقاره‌ای اختیار کرده است. این تغییرات کاملاً طبیعی بوده است و گستره آن از «انزوا گرایی» آغاز قرن نوزدهم تا «بین‌الملل گرایی» عصر جدید می‌باشد.

منافع ملی ایالات متحده با توجه به حیات بیش از دو سده‌ای این کشور، عموماً بر مبنای ارتقای توانمندی داخلی این کشور، گسترش لیبرال دموکراسی و دستیابی به رهبری جهانی از طریق حضور فعالانه در وقایع و بحران‌های جهانی بوده است. از سوی دیگر، پس از ورود به عصر پساجنگ سرد و درون‌پاشی شوروی و خلا معنایی در روابط میان کشورها و مسایل خاورمیانه و جنگ‌های حادث شده، حادثه‌ی 11 سپتامبر، فصل نوینی از نظریه‌ها و مبانی تقسیم و توزیع توانمندی‌ها و مباحث جدیدی چون تروریسم را در پی داشت و ایالات متحده جهت مقابله با حادثه «پرل هاربور» جدید به اشغال افغانستان و اندکی بعد به حمله به عراق دست زد.

استراتژی‌های جدید اعمال شده آمریکا در کشورهای مختلف براساس جغرافیای قدرت و سیاست آن کشور و شرایط حاکم بر فضای نظام بین‌الملل متفاوت بوده است؛ اما نکته اساسی این استراتژی‌ها در افغانستان با توجه به پیامدها و عواقب هر استراتژی به‌صورتی متوالی دچار دگردیسی گردیده و این مسئله نکته طلایی این مقاله می‌باشد. در این مقاله که با تامل بر دو استراتژی کلان ایالات متحده در دو قرن گذشته و با استناد به سند امنیت ملی این کشور نگارش یافته است، با مطرح نظر قرار دادن حمله آمریکا پس از 11 سپتامبر، این فرضیه‌ی اصلی مقاله به آزمایش گذاشته می‌شود که به چه دلایلی ایالات متحده در اشغال افغانستان از استراتژی‌های متفاوتی استفاده نمود و دلیل اتخاذ رویکردهای متفاوت در دو دولت بوش و اوباما ناشی از چه عواملی می‌باشد.

## مفهوم‌شناسی استراتژی کلان

استراتژی یا راهبرد به طرح عملیاتی درازمدت گفته می‌شود که به‌منظور دستیابی به یک هدف مشخص طراحی شده باشد. استراتژی، نظریه و یا مجموعه‌ای از نظریات سنجیده در مورد کاربرد ابزارهای قدرت ملی است که به‌شکلی هماهنگ و هم‌گرا برای تحقق اهداف ملی و چندعملیتی مورد استفاده قرار می‌گیرد (Southcom, 2008). استراتژی یک زنجیره هدف، ابزار نظامی -سیاسی و نظریه دولت است و برای تحقق آن به سه مقوله باید توجه شود: منافع ملی، خطرات و روش‌های حصول به آن. منظور از منافع ملی دو دسته از منافع است: منافع ملی و داخلی مشتمل بر موقعیت جغرافیایی، تجارب داخلی، ارزش‌های حاکم بر جامعه، فرهنگ، منابع سخت‌افزاری هم‌چون امکانات و توانمندی‌های داخلی و منافع ملی بیرونی مشتمل بر سنجه‌ها و شاخص‌هایی است که اعتبار و پرستیژ یک کشور را در سطح جوامع منطقه‌ای و ورامنطقه‌ای ارتقا می‌بخشد. برای حصول به استراتژی شروطی لازم است:

- تناسب داشتن با توجه به اهداف موردنظر،
- امکان‌پذیری و قابلیت دسترسی به آن،
- اعمال‌پذیری و چگونگی پیاده‌سازی آن،



از سوی دیگر استراتژی دو کارکرد برجسته دارد: «استراتژی، خطرها را اولویت‌بندی می‌کند و راهکارهای سیاسی و نظامی برای برخورد با خطرها را مدلل می‌سازد» (دهشیار، 1390: 194).

استراتژی کلان به مجموعه‌ای از استراتژی‌های امنیتی، اقتصادی و سیاسی گفته می‌شود که بر آن مبنا، منافع ملی تأمین می‌شود (ناصری مقدم، 1385: 6). منظور از استراتژی کلان، آن دسته از راهبردها، اهداف، اصول، آرمان‌ها، منافع و جهت‌گیری‌هایی است که یک کشور در پهنه داخلی و فراتر از آن در دنیای روابط بین‌الملل به سمت حصول مقاصد و منافع خود سوق می‌دهد. این استراتژی‌ها با توجه به بعد کلیت‌نگر آن و زمینه‌های درونی رشد و توسعه کشورها و بسترهای بیرونی پیشرفت کشورها در گذر زمان به‌سختی قابلیت تغییر پیدا می‌کند؛ چرا که این نوع استراتژی برآمده از تجربیات و تاریخ آن کشور و آن چه بر آن گذشته است، شروع می‌شود و با ورود به دنیای پارسانسانس و گذار از عصر وستفالیایی حالت عینی می‌یابد. در این مسیر اگرچه کشورها عاقدانه و یا در حالت منفعلانه به اتخاذ رویکردهایی می‌پردازند و این رویکردها توأم با کامیابی و یا ناکامی است، تغییرات به‌سختی رخ می‌دهد.

استراتژی ایالات متحده در طول تاریخ با توجه به سیطره‌ی همه‌جانبه‌ی این کشور در پهنه‌ی جهانی با موافقان و مخالفانی روبه‌روست. پشتیبانی این کشور از نظام‌های سیاسی برخی از کشورها و وجود منافع مشترک و متحدان استراتژیک از جمله دلایل موافقان استراتژی کلان آمریکا می‌باشد و در مقابل پیشینه تاریخی متفاوت و متناقض در برابر اقدامات دیگران، منافع غیر برابر، اهداف ناهمگون، اقتصاد نابرابر، استراتژی‌های متعارض، مقاومت کشورهای دیگر، ادعای دیگر کشورها مبنی بر گسترش سیطره‌ی جهانی، قدرت‌گیری سازمان‌ها و نهادهای سیاسی، اقتصادی، نظامی و حقوقی و تغییر نگرش دولت‌مردان و سیاست‌مداران به فراخانی گذار از استعمار کلاسیک و نو به جهان فرانو از جمله دلایل مخالفان استراتژی کلان ایالات متحده است.

اساساً استراتژی ایالات متحده صرفاً در حوزه مسایل امنیتی جای نمی‌گیرد؛ بلکه فراتر از آن در صدد تحقق «مثلث امنیت» متشکل از «مصونیت فیزیکی»، «اشاعه جهان آمریکایی» و «کامیابی اقتصادی» بوده است. اگرچه ایالات متحده در قرن نوزدهم که مبتنی بر حاکمیت نگاه «ژئوپلیتیک» بوده به ضرورت استراتژی متفاوت از قرن قبل از خود را تجربه کرده و در قرن بیستم که تجلی‌گر «عصر ایدئولوژیک» بود، استراتژی دیگری داشت و امروزه در «عصر تفوق» به دنبال استراتژی دیگری است و در برهه‌های زمانی مختلف، وجوه و شقوق متفاوت و حتی متعارضی از استراتژی این کشور را در عرصه نظر و ساحت عمل به وضوح دیده‌ایم، در بعد کلان دو گزینه «انزوآگرایی» و «بین‌الملل‌گرایی» دو طیف استراتژیک این کشور در طول بیش از دو سده‌ی گذشته را نشان می‌دهد. انزوآگرایان بر این اعتقاد هستند که منافع می‌بایستی تعهدات را تعیین کند که توجه را معطوف به داخل کند و بدین روی تعهدات می‌بایستی جهتی داخلی پیدا کند. از زاویه‌ی دید بین‌الملل‌گرایان، این تعهدات هستند که تعیین‌کننده منافع ملی می‌باشند (دهشیار، 1385).

اگر چه انزوآگرایان مناسب‌ترین راه تحقق منافع آمریکا را «هویت دموکراتیک» این کشور می‌دانند، چرا که تولید مشروعیت می‌کند؛ بین‌الملل‌گرایان تأکید فراوان بر «اعمال قاطعانه قدرت آمریکا» دارند. انزوآگرایان نمایش قدرت در صحنه‌ی بین‌المللی را در صورت تقویت موقعیت داخلی به‌طور همه‌جانبه نفی نکرده‌اند، به‌شرطی که فرهنگ سیاسی لیبرال داخلی تضعیف نشود؛ اما بین‌الملل‌گرایان بر این باورند که دموکراسی در داخل هنگامی تضمین می‌شود که موقعیت جهانی مطلوب و امنیت مورد نظر آمریکایی وجود داشته باشد.

مکتب فکری متعارضی که آمریکا را در قالب «جنگجو» و مبارز به تصویر می‌کشد و ستون دیگر چرخه تاریخ آمریکا محسوب می‌شود، خواهان مواجهه آمریکا با جهان فرای قاره است و نه تنها وظیفه‌ی «کالونیستی» و «انجیلی» حکم به

ضرورت یک سیاست خارجی فعال دارد؛ بلکه در کنار درک ماموریتی از کارکرد جهانی کشور، الزامات سیاست بین‌المللی آن را گریزناپذیر می‌کند. این که دنیا باید محیط امنی برای دموکراسی باشد (jam, 1998: 287)، شعار محوری بین‌الملل‌گرایان است. بین‌الملل‌گرایان به‌عنوان محقق‌گرا معتقد به چارچوبی هستند که موسوم به «استراتژی بهینه» است و این به‌معنای استفاده‌توانان از دو سیاست گرویدن و اجبار است. انزوآگرایی نه‌تنها نشانه‌ی منافع محوری آمریکا بود، بلکه نماد قدرتمند ایده‌آلیسم ملی بود و بازتابی از درک واقع‌گرایانه نظام بین‌الملل که خواهان مدل‌سازی در داخل کشور بود و درون‌قاره‌ای؛ اما بین‌الملل‌گرایی نشانه منافع «ملی-بین‌المللی» این کشور و نماد «آمریکایی شدن جهان» و بازتابی از ایده رهبری جهان که خواهان مدل‌سازی بیرونی بوده و فراقاره‌ای است. تعهدات وسیع‌تر، بودجه نظامی فزاینده‌تر و مداخلات گسترده‌تر از ویژگی‌های سیاست خارجی استراتژی بین‌الملل‌گرایی است.

یکی دیگر از وجوه بین‌الملل‌گرایی، گسترش فرهنگ آمریکایی است و در این راه عقلانیت ابزاری و موجه نشان دادن مشروعیت آمریکایی در سطح جهانی مهم جلوه می‌نماید. اینکه فرهنگ و هویت آمریکایی دارای آن‌چنان پویایی و زوایایی است که قدرت و داعیه‌ی رهبری جهانی را در ذات خود دارد؛ اینکه لیبرالیسم آمریکایی توانمندی تجلی در همه‌ی کشورهای دنیا را دارد؛ اینکه کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه باید راه علاج خود را در پیروی از سیاست‌های این کشور بدانند؛ اینکه نهادهای بین‌المللی باید براساس موازین و معیارهای آمریکایی شکل بگیرند؛ اینکه حقوق بشر ادعایی آمریکایی در دنیا پیدا می‌شود؛ اینکه قدرت نرم و هوشمند آمریکایی برای سیطره‌ی آمریکا در جهان اعمال شود، از جوانب و آمال‌های بین‌الملل‌گرایی آمریکایی است.

خطری که امروزه منافع آمریکا را در گستره‌ی جهانی تهدید می‌کند و برای استراتژی بین‌الملل‌گرایی آمریکا مخاطره جدی محسوب می‌شود و علاوه بر امیال، آمال و مقاصد دیگر کشورهاست، مسئله تروریسم است که دارای تأثیرگذاری جهانی است و از حالت کوچک منطقه‌ای به مسئله‌های بین‌المللی تبدیل گشته است. تفاوت تروریست‌ها با دولت‌ها در این است که آن‌ها «آدرس برگشت» ندارند و نمی‌توان با استراتژی انزوآگرایانه، سد نفوذ و تکیه بر سیاست‌های توازن قوا با آن‌ها به مقابله برخاست.

در هر حالت منافع ملی ایالات متحده با توجه به حیات بیش از دو سده‌ی این کشور، عموماً بر مبنای ارتقای توانمندی داخلی این کشور، گسترش لیبرال دموکراسی و دستیابی به رهبری جهانی از طریق حضور فعالانه در وقایع و بحران‌های جهانی است. بدین سبب می‌توان در شماتیک زیر منافع و اهداف بلندمدت آمریکا را ترسیم نمود.

### استراتژی امنیت ملی ایالات متحده

استراتژی امنیت ملی آمریکا، سندی است که در دوره‌های مختلف زمانی توسط قوه مجریه تنظیم و به کنگره ارسال می‌شود که در آن مهم‌ترین نگرانی‌های امنیت ملی این کشور مشخص شده و سیاست‌های دولت برای مقابله با این تهدیدات تعریف می‌شود. مبنای قانونی این سند در قانون «گلد واتر نیکولز»<sup>1</sup> تحریر شده است. در چارچوب «راهبرد امنیت ملی آمریکا» که اهداف و استراتژی‌های این کشور در قرن بیست‌ویکم میلادی را ترسیم می‌کند، یکی از راه‌های مقابله با این‌گونه تهدیدات نامتقارن از طریق «تجارت و بازار آزاد» و گسترش چرخه‌ی توسعه از طریق ایجاد فضای باز و زیربنایی دموکراسی در خاورمیانه معرفی شده است (پوراحمدی، 1384: 55).

انتشار سند موسوم به «راهبرد امنیت ملی آمریکا» توسط بوش، از نظر تحول بنیادینی که در راهبرد امنیتی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به وجود آورد، بی‌سابقه بود. در این سند عدم کفایت و نارسایی رویه‌هایی مانند «مهار» و «بازدارندگی» که در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم مبنای راهبرد امنیت ملی آمریکا بود، اعلام شده و از اقدام با هدف پیش‌دستی به‌عنوان روشی مؤثر برای مقابله با آمیزه‌هایی چون «تروریسم» و «سلاح‌های کشتار جمعی» سخن رفته بود (مهرورز، 1390: 12).

با انتشار نخستین سند قرن 21، استراتژی امنیت ملی آمریکا در 17 سپتامبر 2002 منتشر شد که به‌طور برجسته‌ای بر مسئله دفاع پیش‌گیرانه تمرکز داشت و انعکاسی از راهنمای سیاست دفاعی آمریکا در سال 1992 وزارت دفاع آمریکا بوده است. پروژه قرن جدید آمریکایی بر تغییر سیاست خارجی آمریکا در راستای تبدیل شدن به هژمون و محافظت از منافع بین‌المللی خود به‌عنوان نوعی امپراطوری خیراندیش آمریکایی تأکید می‌کند (Barber, 2003). این هدف شامل گسترش نیروهای نظامی، عقب‌نشینی از پیمان‌های مهم و همچنین انجام حملات پیش‌دستانه علیه تهدیدکنندگان منافع آمریکاست و حملات 11 سپتامبر را به‌عنوان اقدام لازم نه‌تنها علیه افغانستان؛ بلکه علیه عراق نیز تفسیر کرده و ترویج داد. مهم‌ترین ابتکار سند امنیت ملی 2002 در مقابله با اسناد قبلی در این نکته می‌باشد که تروریست‌ها را با دیکتاتورها برابر قلمداد می‌کند. از دید این سند، مهم‌ترین هدف آمریکا باید اشاعه‌ی دموکراسی باشد. بدین‌منظور در ابتدای سند، سه وظیفه برای سیاست خارجی ایالات متحده مشخص شده است (حاجی یوسفی، 1383: 941). دفاع از صلح از طریق مبارزه با تروریست‌ها و دیکتاتورها، حفظ صلح از طریق روابط حسنه میان قدرت‌های بزرگ و گسترش صلح از طریق ترویج جوامع باز در جهان. سند راهبرد دفاع ملی ایالات متحده 2005 با تمرکز بر جنگ علیه تروریسم، چالش‌های جدید پیش‌روی آمریکا را مطرح می‌کند. مأموریت بوش در مبارزه با این چالش‌ها، محور اصلی این سند است. بر مبنای این مأموریت رسالت آمریکا، ایجاد نظم بین‌المللی امن و صلح‌آمیزی است که در آن به حاکمیت ملت‌ها احترام گذاشته شود و خطرناک‌ترین تروریست‌ها برای امنیت و آزادی جهانی از میان برداشته شود (مشیرزاده، 1392: 89).

سند امنیتی جدید، امنیت این کشور را متأثر از وضعیت درونی کشورهای جهان قلمداد می‌کند. تأکید بیش از حد بر مؤلفه‌هایی نظیر آزادی و دموکراسی در خاورمیانه نشان از تلاش آمریکا در جهت تغییرات وسیع در این منطقه دارد. این سند از گزاره‌های ته‌جمی‌تری نسبت به نسخه‌ی 2002 برخوردار است و به‌سمت آرمان‌گرایی و دور شدن از واقعیات موجود جهان نیز انحراف بیشتری پیدا کرده است (خبیری، 1392: 253). استراتژی 52 صفحه‌ای امنیت ملی آمریکایی 2010، مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی این کشور را شامل «تروریسم، تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، بحران اقتصادی جهانی، تغییرات آب‌وهوایی، نحوه‌ی مقابله با کشورهای مخالف آمریکا، تهدیدات ناشی از افراط‌گرایی و جنایات سازمان یافته» می‌داند (US National Security Strategy, 2010). در این سند از یک‌سو تلفیق دو محور اقتصادی و همکاری‌های بین‌المللی و از سوی دیگر توجه به توانایی‌های نظامی آمریکا، نحوه‌ی اجرایی کردن این استراتژی‌ها را ترسیم می‌کند؛ در حالی‌که استراتژی جنگ علیه تروریسم دولت پیشین در این سند جایی ندارد. محور اول سند امنیت ملی آمریکا شامل این موارد است (US National Security Strategy, 2010):

- 1- خودداری از یک‌جانبه‌گرایی در حل مسایل بین‌المللی.
- 2- تأمین و استواری امنیت ملی آمریکا از طریق همکاری با متحدان آن و نیز تأکید بر گسترش همکاری با قدرت‌های نوظهور مانند چین، هند و روسیه.
- 3- لزوم پیوند میان قدرت اقتصادی و نظامی.

- 4- نظارت بر فراز و فرود جریان دموکراتیزاسیون در جوامع دیگر به‌جای سیاست دموکراسی‌سازی با حمله نظامی.
- 5- مطرح شدن موضوعات جدیدی هم‌چون تغییرات اقلیمی، انرژی‌های پاک، فقر جهانی و آموزش و پرورش.
- 6- توجه به سیاست‌های مهاجرتی برای جذب بهترین استعدادهاى دنیا.
- 7- تبدیل خطمشی «جنگ پیش‌گیرانه» به «مناسبات و همکاری‌ها».

در محور دوم سند، ضرورت محسوب کردن قدرت نظامی در صورت بی‌نتیجه ماندن تلاش‌های دیپلماتیک است. در یک برداشت کلان از دکترین نوین امنیت ملی اواما می‌توان محورهای مختلف سلبی و ایجابی را به‌دست آورد. محورهای سلبی در دکترین مزبور عبارتند از (قریب، 1390: 47):

- 1- دوری از یک‌جانبه‌گرایی.
- 2- دوری از جنگ پیش‌گیرانه.
- 3- دوری از اتکا به دخالت نیروهای نظامی.

و محورهای ایجابی وی عبارتند از:

- 1- چندجانبه‌گرایی.
- 2- تأکید بر اقتصاد.
- 3- ظرفیت‌سازی‌های نوین منطقه‌ای.

با دقت و تأمل در محورهای سلبی و ایجابی دکترین مزبور، مشاهده می‌شود که محورهای سلبی متضمن وجه افتراق و جدایی با سیاست‌های بوش و محورهای ایجابی نیز در بر گیرنده‌ی برنامه‌های «تغییر» اواما می‌باشد. آن‌چه از اسناد 2002 تا به امروز بر می‌آید وجود مفاهیم تروریسم، القاعده، تهدید، خشونت سیاسی، منطقه خاورمیانه، رادیکالیسم، گسترش سلاح‌های هسته‌ای، نقض حقوق بشر و امنیت بین‌المللی مبین این نکته است که مسیر جهت‌گیری‌های این کشور در سیاست خارجی، همواره در یک سیر متوازی بوده است.

### ایالات متحده و مسئله افغانستان

به‌گفته برژینسکی<sup>1</sup> ایالات متحده در گمراه نمودن شوروی در حمله به افغانستان نقش مهمی بازی کرده است. طبق روایت رسمی تاریخ، کمک سیا به مجاهدین در 1980 آغاز شد. یعنی پس از حمله شوروی به افغانستان در 24 سپتامبر 1979 این اتفاق رخ داد؛ اما واقعیت این است که در 3 ژوئن 1979 کارتر اولین دستورالعمل را برای کمک مخفی به مخالفان رژیم هوادار شوروی در کابل امضا کرد. «همان روز یادداشتی نوشتم و به او توضیح دادم که به اعتقاد من، این کمک باعث مداخله نظامی شوروی می‌شود. من به رئیس‌جمهور نوشتم که اکنون فرصت داریم به شوروی جنگ ویتنامی را اعطا کنیم (پورعلم، 1390: 64)». با این حال معلوم می‌شود که ایالات متحده درصدد به باتلاق انداختن شوروی در افغانستان بوده و در این راه هم موفق بوده است. از سوی دیگر بحث انقلاب اسلامی و دور کردن کانون‌های بحران خاورمیانه از فلسطین به افغانستان از جمله اهداف دیگر آمریکا در افغانستان بود که نیازمند بحران‌سازی در این کشور بود.

### سطوح بحران افغانستان

بحران افغانستان را از سه سطح می‌توان مورد ارزیابی قرار داد: سطح کلان و بین‌المللی، سطح منطقه‌ای و سطح داخلی. در سطح کلان سه مسئله مهم می‌نماید: ثبات افغانستان، امنیت افغانستان و توسعه نیافتگی این کشور. ثبات سیاسی در

یک کشور منوط به قرار گرفتن پازل‌های متعددی در کنار یکدیگر است. سازش سیاسی بین نیروهای سیاسی و ترسیم فضای مهندسی سیاسی، پذیرش واقعیت‌های سیاسی-اجتماعی، ارتقای آگاهی‌های سیاسی، تأکید بر فراهم ساختن زمینه‌های ثبات، تأکید بر افزایش مشروعیت حکومت و مسایلی از این دست، از جمله موارد ثبات سیاسی محسوب می‌شود. در مقوله امنیت، این مسئله عنصر قوام‌بخش یک نظام سیاسی است. امروزه امنیت دامنه‌ی بسیار گسترده‌ای را شامل می‌شود و امنیت نظامی در ساده‌ترین معنا به ذهن متبادر می‌شود و توسعه نیز مهم‌ترین کلیدواژه یک کشور است؛ اینکه چگونه یک کشور در مسیر توسعه یافتگی قرار می‌گیرد و توانمندی‌های یک کشور به لحاظ نیروی انسانی و امکانات سخت‌افزاری تا چه میزان به کمک پیشرفت یک کشور می‌انجامد.

## الف) سطح بین‌المللی

آخرین دهه‌ی جنگ سرد و درون‌پاشی شوروی و سپس ظهور نظم نوین جهانی، ایجاد نظام تک‌قطبی و حوادث یازدهم سپتامبر، مهم‌ترین علل سر بر آوردن جریان‌ها و گرایش‌های اسلام‌گرایانه است. قدرت‌گیری گورباچف و اصلاحات پروستریکا و گلاسنوست وی، زخم دیرین شوروی را التیام نخبید و به‌رغم خوشنودی بسیاری از نیروهای اسلام‌گرا در قبال فروپاشی شوروی، این نیروها پس از چندی خود را در مقابل سرکوب شدید رژیم‌های غرب و تک‌روی‌های آمریکا دیدند که این امر به رادیکالیزه شدن گروه‌های اسلام‌گرا انجامید. در واقع به‌ر میزان دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای و یا سرکوب رژیم‌ها افزایش یابد، به‌همان نسبت شاهد سیر تصاعدی خشونت‌های افراطی نظیر القاعده خواهیم بود (حافظیان، 1388: 72).

دخالت‌های ایالات متحده در 1983 در لبنان، در سال‌های 1991-1990 در خلیج فارس و جنگ دوم، در سومالی، در سال 2002 در افغانستان و تحقیر ناشی از آن از مهم‌ترین و اساسی‌ترین عوامل افزایش و تشدید موج افراط‌گرایی و تندروی در منطقه بوده است. اشغال عراق و عملکرد ایالات متحده در دوره‌ی اشغال، اپوزیسیون اسلام‌گرا و دیگر نیروها را به‌شدت تحریک کرده و متأثر نمود تا جایی که چپ‌های سکولار سنتی خاورمیانه و اسلام‌گرایان را که از دیرباز در تقابل با هم به‌سر می‌بردند، در کنار هم قرار داد (Fattah & Fierke, 2009).

## ب) سطح منطقه‌ای

صلح کشورهای عربی با رژیم اسرائیل، وقوع انقلاب اسلامی در 1979 و اشغال افغانستان و جنگ تحولات عربی از جمله علل شکل‌گیری اسلام‌گرایی در منطقه است. اشغال افغانستان موجب ظهور نیروهای مجاهد گردید و پیامدهای ناخواسته‌ی زیادی برای رژیم‌های عرب، غرب و به‌ویژه ایالات متحده داشت. تقویت موج اسلام‌گرایی، ترویج و تشویق مفاهیمی چون جهاد، مبارزه با ظلم و فساد و مقابله با سلطه خارجی از جمله پیامدهای اشغال افغانستان بود. چنین مفاهیمی بعدها منجر به تأسیس القاعده و تشکل‌ها و سازمان‌های مشابه، گریبان کشورهای عربی و غربی را گرفت و اسلام‌گرایان تکفیری و رادیکال از دل آن‌ها ظهور یافتند.

در دهه‌های 1980 و 1990 سه رقیب منطقه‌ای بر عامل دین و اسلام تأکید می‌کردند. عراق کماکان خود را لایق رهبری جهان عرب می‌دانست و بدین سبب به ایران حمله کرده بود و معتقد بود کشور مصر با پیمان کمپ دیوید به آرمان ملت فلسطین خیانت کرده است. عربستان فاقد پتانسیل و ارتش منظم و منسجم برای رهبری جهان عرب است و حتی در جنگ دوم خلیج فارس (1990-1991) رئیس‌جمهور عراق به کادرهای حزب بعث دستور داد شعار «بعثی پیش می‌رود» به شعار «مؤمن پیش می‌رود» تغییر یابد و شعار الله‌اکبر به پرچم این کشور افزوده شود.

ایران احیا شده با انقلاب اسلامی نیز خود را پرچم‌دار جهان اسلام و ایران را ام‌القرای امت اسلامی می‌دانست و با متهم کردن اعراب در قضیه‌ی فلسطین و با تقسیم‌بندی اسلام به دو نوع ناب و آمریکایی، خود را شایسته رهبری جهان اسلام می‌دانست؛ قم را واتیکان جهان تشیع قلمداد نموده و بدین‌سان براساس شعار حضرت امام خمینی (ره) که باید انقلاب خود را به سراسر جهان صادر کنیم، درصدد ایجاد تحرک در دل جوامع مسلمان عربی منطقه و سراسر جهان بود.

ریاض نیز به‌خاطر قرار گرفتن سرزمین وحی برای ایجاد فضای جدید جهت مشروعیت حاکمیت خاندان آل سعود اقدام به حذف کلمه‌هایی مانند سلطان، پادشاه نمود و با اطلاق خادم‌الحرمین الشریفین به‌دنبال احیای گفتمان خاص از اسلام‌گرایی بود و برای این کار دست به تأسیس مدارس دینی در عربستان، پاکستان، افغانستان و خصوصاً مناطق مرزی پاکستان و افغانستان که مرکز اسکان آوارگان جنگی افغان در خاک پاکستان بود زد که از دل همین مدارس، گروه‌های اسلام‌گرایی افراطی به‌نام طالبان سامان یافته و ظهور کرده‌اند.

عوامل اثرگذار بر رشد، شدت عمل و توان تحرک جنبش‌های اسلام‌گرایی منطقه خاورمیانه را باید در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد بررسی قرار داد. سطح داخلی را می‌توان از دو بعد مورد ارزیابی قرار داد: نخست بعد حکومتی می‌باشد. رهبران اقتدارگرایی عرب با مشکل فقدان مشروعیت روبه‌رو هستند؛ با کاهش مشروعیت داخلی رژیم‌های عربی خاورمیانه و شدت گرفتن موج سوم دموکراتیزاسیون و عدم تمکین این رژیم‌ها در مقابل آن، استفاده از مشروعیت دینی، یکی از راه‌های کاهش فشار حاصل از فقدان مشروعیت این رژیم‌ها می‌باشد (حافظیان، 1388: 75). این رژیم‌ها سعی می‌نمایند سلطه مدنی را از سلطه دینی جدا نمایند و برای بقا و حفظ مشروعیت حکومت خود از نردبان دین بهره‌برداری‌های عیدیه‌ای بنمایند که این امر منجر به زایش و تولد حکومت‌های سکولار می‌گردد؛ اما با توجه به عمق دین در دل این ملت‌ها، اسلام‌گرایی هم‌چنان موج پویای درون این جوامع می‌باشد.

از منظر دیگر یعنی «از پایین به بالا» شعارها، برنامه‌ها و کیفیت تحرک اسلام‌گرایان از دلایل عمده رشد و رواج گفتمان اسلام‌گرایی است. اساساً اسلام‌گرایان از شرایط داخلی حکومت‌ها و اوضاع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی ناراضی بوده و ثانیاً از سرکوب، سرسپردگی و وابستگی مطلق این رژیم‌ها به‌شدت انتقاد می‌کنند و دولت را مسئول فلاکت، فقر، ناکامی و مقصر ناکارآمدی می‌دانند و اسلام را عامل رهایی از این وضعیت می‌دانند. در واقع افزایش موج اسلام‌گرایی و گرایش عمومی به آن، در پاسخ به نیازی موقت نیست؛ بلکه محصول حوادث و وقایع تاریخی است. به‌عنوان نمونه و براساس آمارها از مجموع 22 کشور عضو اتحادیه عرب در سال 2009، تنها 7 کشور از آزادی‌های نسبی برخوردار بودند؛ اما نرخ بیکاری 14 درصدی را تجربه می‌کردند.

## استراتژی آمریکا در افغانستان

### 1) استراتژی یک‌جانبه‌گرایی

یک‌جانبه‌گرایی عبارتست از سیاست اتکا به منافع خود در تعقیب اهداف سیاست خارجی و از آن‌جایی که این سیاست، آزادی دولت را در تدبیر امور به حداکثر می‌رساند و مستلزم تعهدات و توافقات ضمنی در سیاست اتحاد نبود، زمانی پرطرفدارترین آرمان در روابط بین‌الملل محسوب می‌شد (خبیری، 1392: 89). یک‌جانبه‌گرایی از نظر بسیاری از سیاستمداران و پژوهشگران عرصه‌ی سیاست بین‌الملل، یک انتخاب قابل حصول برای یک ابر قدرت است.

این استراتژی همواره در سیاست خارجی آمریکا وجود داشته است. اکثر رؤسای جمهور آمریکا حتی آن‌هایی که خود را متعهد به چندجانبه‌گرایی می‌دانستند، در مواقعی یک‌جانبه‌گرا عمل نموده‌اند. پیش از روی کار آمدن اوباما نومحافظه‌کاران، یک‌جانبه‌گرایی را برای اعمال هژمونی خود در جهان قرار داده بودند و بوش بارها بر ضرورت اقدامات

یک‌جانبه نسبت به مسایل بین‌المللی به‌تنهایی و یا با ائتلافی به رهبری ایالات متحده تأکید کرده بود (مختاری، 1387: 182).

آن‌چه یک‌جانبه‌گرایی بوش را از دیگران متمایز می‌کند، در شدت و نحوه‌ی رفتار این کشور در عرصه‌ی سیاست خارجی پس از 11 سپتامبر می‌باشد. حوادث 11 سپتامبر بهترین و مناسب‌ترین فرصت را در اختیار سیاست‌مداران و تصمیم‌گیران ایالات متحده قرار داد تا آنان از «جعبه ابزار» گفتمانی موجود در داخل آمریکا، آن بخشی را برگزینند که با وضعیت توزیع قدرت حاکم بر نظام تک‌قطبی سنخیت داشته و از رهگذر آن اهداف و منابع خود را به‌گونه‌ای یک‌جانبه‌گرایانه به‌پیش ببرند.

در استراتژی امنیت ملی آمریکا که در سال 2002 منتشر شد، دو نکته مبین روند یک‌جانبه‌گرایی بود: طرح جنگ پیش‌گیرانه و اینکه بهترین دفاع، تهاجم است؛ به‌گونه‌ای که هرگونه توانایی دشمن در اقدام متقابل از بین برود و دوم اینکه آمریکا در راه رسیدن به اهداف و منافع خود هیچ تردیدی را در انجام اقدامات یک‌جانبه به‌خود راه نخواهد داد. یک‌جانبه‌گرا به‌جهت رجحان، صفتی است که باید به تیم بوش عطا کرد. این نگرش به این دلیل شکل گرفت که محیط بین‌المللی، شرایطی را برای رهبران آمریکا به‌وجود آورد که بدون توجه به مخالفت‌های جهانی و ملاحظات بین‌المللی به تغییر نقشه‌ی ذهنی و مادی خاورمیانه بپردازند (دهشیار، 1383: 872).

ایالات متحده تحت تأثیر خشم و هیاهوی حوادث 11 سپتامبر، فرصت یافت دوباره هژمونی در حال افول خود را احیا کند؛ اگرچه با وقوع این حادثه، برای اولین بار اسطوره شکست‌ناپذیری آمریکا توسط بازیگرانی بدون هویت زیر سوال رفت، در هر صورت حادثه 11 سپتامبر، رهبران ایالات متحده را با گزینه‌های جدیدی روبه‌رو ساخت که تا قبل از آن قابلیت طرح نداشت. این مسئله، باعث قدرتمند شدن دولت آمریکا گردید. نتایج این قدرتمندی در داخل این کشور منجر به امنیتی کردن همه مسایل شد و با این خوش‌بینی بود که به واقعیت‌های داخل افغانستان اعتنایی نکرد و بر جنگ عراق در بهار سال 2003 متمرکز شد (Renshon, 2010: 30).

خوش‌بینی بوش که استراتژی سیاست خارجی خود را در افغانستان بر اولویت دادن به گزینه‌های نظامی قرار داده بود، مبتنی بر پیروزی سریع بر طالبان و القاعده و پایان دادن به تروریسم محقق نشد و تاکنون هزینه‌های زیادی را اعم از نظامی و غیر نظامی بر کشورهای درگیر تحمیل کرده است (نور علی‌وند، 1390: 176). خطامشی بوش علیه القاعده و طالبان در افغانستان به این دلیل شکست خورد که این کشور به بحران افغانستان و مسئله‌ی طالبان صرفاً با دید امنیتی نگاه شد و کمتر علاقه‌مند بود که در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی وارد شود.

## 2) استراتژی تخریب‌محوری

عملیات تخریب‌محوری در نبرد متقارن به‌منظور انهدام ظرفیت فیزیکی طرف مقابل در ادامه‌ی جنگ است تا به‌تدریج نیروی فیزیکی آن تحلیل رفته و نهایتاً او را از ادامه پیکار باز دارد؛ اما در نبرد متقارن که اساساً تأثیرمحور است، انهدام به‌منظور ایجاد تأثیرات روانی و یا شناختی انجام می‌گیرد. شاید بتوان آغاز عملیات تخریب‌محوری را با سرپیچی طالبان در تحویل دادن رهبران القاعده قلمداد نمود. ایالات متحده در 7 اکتبر 2001 حملات موشکی و هوایی خود را براساس قطعنامه‌های 1368 و 1373 شورای امنیت و با توسل به اصل دفاع مشروع مندرج در ماده 51 منشور انجام داد. عمده عملیات نظامی ایالات متحده، با سرنگونی طالبان در قالب دو دسته عملیات تداوم یافت (Katz man, 2009: 16): عملیات «آزادی پایدار» OEF که واحدهای رزمی ایالات متحده و برخی از متحدانش را در بر می‌گیرد که عمدتاً در مناطق شرقی و جنوبی افغانستان در مرزهای پاکستان مستقر هستند. عملیات‌های آنانکوندا در مارس 2003 در منطقه

شاهی کوت در جنوب شرق گاردز، سختی کوهستان در می 2006 به‌وسیله تفنگداران دریایی بریتانیا، حرکت یرالو در نوامبر 2007، نبرد موسی قلعه در دسامبر 2007 به‌وسیله نیروهای افغانی با پشتیبانی نیروهای بریتانیایی، عملیات اوج عقاب در اوت 2008 به‌وسیله نیروهای ناتو، عملیات خنجر در ژوئن 2009 در ولایت هلمند به‌وسیله نیروهای آمریکایی و افغانی را می‌توان در قالب «ایساف»<sup>1</sup> تلقی کرد که در دسامبر 2001 به‌وسیله شورای امنیت سازمان ملل تشکیل یافته بود.

### 3) استراتژی تأثیرمحوری

استراتژی تأثیرمحوری<sup>2</sup> برخلاف استراتژی تخریب‌محوری<sup>3</sup> به‌دنبال انهدام و تخریب زیرساخت‌های اقتصادی و نظامی کشور هدف و آن‌هم در زمان جنگ نیست. در واقع استراتژی تأثیرمحوری با شناسایی نتایج و یا اهداف استراتژیک موردنظر یک نبرد، ابزارها را از اهداف تفکیک می‌کند و سپس ابزارهای مورد نیاز برای دستیابی به نتایج را به‌کار می‌گیرد (تخشید، 1390: 22).

در استانه قرن بیست‌ویکم ایالات متحده با الگویی تازه از موازنه قدرت روبه‌رو گردید که بیش از اقدامات تلافی‌جویانه به‌دنبال ممانعت است؛ به این معنا که با توقف و پیشگیری به‌موقع تروریست‌ها بازداشتن دولت‌های حامی آن‌ها و متقاعد کردن تروریست‌ها به اینکه نمی‌توانند به اهداف خود برسند، امنیت سرزمینی و منافع ملی خود را تأمین کنند. اجرای چنین استراتژی‌ای مستلزم کاربرد حساب شده‌ی همه ابزارهای قدرت ملی، چه نظامی و چه غیر نظامی در تأثیرگذاری بر رفتار دشمن و تغییرات آن است. ایالات متحده برقراری امنیت خود را در برقراری امنیت در کشورهای می‌داند که خیزشگاه عناصری است که می‌توانند منافع و امنیت آن را تهدید کنند. بنابراین، این کشور تمایل داشت با اجرای عملیات تأثیرمحوری در حوزه‌های مختلف نظامی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بسترهای رشد و پرورش تروریسم و افراط‌گرایی در افغانستان را از بین ببرد.

با این استراتژی، ایالات متحده تلاش نمود با توانمندسازی نهادهای این کشور در پیشگیری از بازگشت به تروریسم و افراط‌گرایی اقدام کند و تحول ساختار نیروی نظامی خود متناسب با زمان و مکان را تعقیب کند که در آن بیش از هر زمان دیگری و بیش از هر عامل دیگری بر سرعت عمل، دقت، چابکی، فناوری، دانش‌محوری، انعطاف‌پذیری، قابلیت‌محوری، عملیات مشترک مرکب، صرفه‌جویی در قوا و همین‌طور تقویت همکاری با نیروهای بومی تأکید می‌شد.

نبرد در افغانستان، نخستین صحنه‌ای بود که ایالات متحده استراتژی تأثیرمحوری را عملاً به اجرا گذاشته است. در عرصه عمل از آنجا که نبرد در عملیات تأثیرمحور به‌قصد جلب قلوب و دل‌ها و افزایش مشروعیت نزد بومیان منطقه انجام می‌گیرد، در این زمینه می‌بایست همه عوامل و زمینه‌ها در نظر گرفته شود. افزایش تلفات نیروهای ائتلاف در افغانستان و به‌ویژه در ماه‌های جولای، اوت و اکتبر 2009 که بیشترین آمار را در هشت سال گذشته در جنگ افغانستان داشته است، ناتوانی در خشکاندن زمینه‌های کشت خشخاش با وجود موفقیت‌های نسبی، نشانگانی از عدم موفقیت ایالات متحده در اعمال این استراتژی است؛ اگرچه روند استقرار و خلع سلاح نیروهای شبه نظامی و اعمال فشار بر دولت در مبارزه با تروریسم را نیز می‌توان نشانه‌هایی از کامیابی ایالات متحده در پیاده کردن استراتژی تأثیرمحوری در این کشور دانست (تخشید، 1390: 36).

1 - (ISAF) International Security Assistance Force.

2 - Effect - Based Operation.

3 - Attrition – Based.



#### 4) استراتژی چندجانبه‌گرایی

چندجانبه‌گرایی، حاکمیت و عدم مداخله چنان اجزای مهمی از فرهنگ کنونی جامعه‌ی بین‌الملل هستند که حتی اگر سایر کنش‌گران بین‌المللی در مورد تغییر شرایط جهانی و به تبع آن لزوم تغییر در برخی از قواعد جامعه بین‌المللی موافق باشند، یک‌جانبه‌گرایی آن‌را بر نمی‌تابد؛ زیرا آن‌را تجلی تلاش برای تغییر بنیادین در منطق نظام و برهم زدن نوع اقتدار در آن نمی‌بینند و ناگزیر در برابر آن مقاومت می‌کنند (مشیرزاده، 1387: 233). در شرایطی که آمریکا در نتیجه‌ی سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایی جورج بوش و شکست آن‌ها در عرصه‌های مختلف به‌ویژه در افغانستان، اعتبار و پرستیژ خود را از دست رفته می‌دید، توسل به استراتژی چندجانبه‌گرایی برای ترمیم چهره‌ی آمریکا در جهان، نوعی ضرورت به‌شمار می‌رفت (نور علی‌وند، 1390: 176).

تحولات پس از 11 سپتامبر از یک‌سو باعث شد که آمریکا بسیاری از موانع پیش روی بازتولید و به‌تبع آن تکثیر قدرت خود را از میان بردارد و بتواند اختلاف قدرت خود را با دیگران در ساختار بین‌المللی، با بهره‌گیری از این فرصت افزایش دهد و از سوی دیگر، یک‌گرایی عمده از سوی قدرت‌های بزرگ برای پیوستن به ائتلاف ضد تروریسم شکل گرفت که به کلام استیو اسمیت روند چندجانبه‌گرایی را تقویت نمود. زمانی که آمریکایی‌ها تلاش نمودند تا روند چندجانبه‌گرایی را در ازای یک‌جانبه‌گرایی در عراق مورد توجه قرار دهند، زمینه برای مشارکت طیف وسیعی از کشورها با آمریکا در حل بحران افغانستان به‌وجود آمد. عدم موفقیت آمریکا در عراق و پیامدهای منطقه‌ای آن، موجب شد تا سیاست تهاجمی و یک‌جانبه‌ی این کشور در منطقه دستخوش تغییراتی گردد. تلاش این کشور برای درگیر ساختن نیروهای نظامی دیگر کشورها و به‌خصوص ناتو در عراق و توسل به سازمان ملل برای مداخله‌ی بیشتر در عراق را می‌توان بر این اساس توجیه کرد (حاجی یوسفی، 1382: 16).

حمله‌ی پیش‌گیرانه به عراق در حالی صورت گرفت که آمریکا هیچ‌گونه مجوزی از سوی شورای امنیت برای حمله نداشت و از جانب بسیاری از دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی مورد انتقاد قرار گرفت. یک‌جانبه‌گرایی تهاجمی و جنگ‌جویانه آمریکا منجر به بی‌توجهی نقش سازمان ملل و همچنین مخالفت افکار عمومی جهان و نیز عدم همراهی بیشتر قدرت‌های بزرگ با ایالات متحده در جنگ با عراق گردید؛ اگرچه نهادگرایان نولیبرال چنین موضعی را نمی‌پذیرفتند و سیاست خارجی آمریکا را شکل «کلاسیک قدیمی واقع‌گرایانه» می‌دانستند که به سازمان‌های بین‌المللی بی‌اعتناست و این‌گرایش در سیاست خارجی آمریکا مشهود بود (مشیرزاده، 1383: 848).

چندجانبه‌گرایی را می‌توان به راهکارهای دیپلماتیک و اقدامات هماهنگ با چندین کشور، تحت حمایت رژیم‌های بین‌المللی، با استفاده از قواعد قبلی توافق شده و همچنین دستورالعمل‌هایی برای دستیابی به سیاست‌های هماهنگ تعریف کرد (Drezner, 2008: 194). چندجانبه‌گرایی تعامل دو یا چند بازیگر به‌صورت داوطلبانه از طریق همکاری‌های بین‌المللی نهادینه شده به‌وسیله هنجارها و اصول مشترک از طریق اعمال قوانین یکسان برای همه بازیگران است (Bouchard, 2010: 22). منطق چندجانبه‌گرایی ایالات متحده براساس سیاست‌های دولت اوباما بر این پایه شکل گرفته است (کالاها، 1387: 172):

- امنیت ملی آمریکا صرفاً نظامی نیست، بلکه شامل حفاظت از آمریکا در برابر آثار خطرناک جانی وابستگی متقابل است.
- امنیت ملی آمریکا تنها از طریق همکاری‌های چندجانبه‌ی جهانی تقویت می‌شود.
- همکاری جهانی نیازمند نهادهای بین‌المللی کارآمد است.

- قدرت، پیچیده و در موضوعات مختلف مستلزم منابع، بازیگران و سلسله‌مراتب مختلفی است. قدرت نظامی کارایی محدودی دارد و مقاومت آفرین است.
- آمریکا از نقش مشروع رهبری در جهان برخوردار است، اما این رهبری باید بدون سلطه‌جویی انجام شود.
- آمریکا برای حل مشکلات جهان با نوعی الزام اخلاقی مواجه است.

چندجانبه‌گرایی زمانی مؤثر واقع می‌شود که سرمایه‌گذاری بزرگ اروپا از نظر قدرت سخت و تعهد بیشتر آمریکا از نظر قدرت نرم را به‌همراه داشته باشد و این همان قدرت هوشمند جوزف نای است که معتقد است ایجاد ائتلاف با هدف استفاده از مزایای همکاری و تعامل، عنصر کلیدی قدرت هوشمند است.

با این حال با روی کار آمدن اوباما و تغییر نگرش نسبت به مسایل جهانی، لزوم تعیین سیاست‌ها و استراتژی جدید از سوی ایالات متحده و اتحادیه اروپا برای حل مسئله افغانستان مطرح گردید (نور علی‌وند، 1390: 182). تغییر استراتژی دولت آمریکا با حضور اوباما در کاخ سفید، هم‌سو با دیدگاه کشورهای اروپایی بود. علاوه بر دور شدن از یک‌جانبه‌گرایی محض و توسل به نیروی نظامی، اوباما سعی نمود از نیروی غیر نظامی قدرتمند نیز در افغانستان سود بجوید و توسعه اقتصادی، نهادسازی، حاکمیت قانون، ترویج آستی ملی، ارایه خدمات اساسی به مردم، آموزش و تجهیز نیروی پلیس، محدود کردن کشت خشکاش، حل‌وفصل و یا حداقل کاهش تنش‌های منطقه‌ای، ریشه‌کن کردن تروریست، توجه به واقعیت‌های داخلی جامعه افغانستان و ایجاد اشتغال را مطمئن نظر قرار دهد. رویکرد آمریکا و اروپا در حل مسئله افغانستان از طریق توجه بیشتر به زیرساخت‌ها و امور زیربنایی، هم‌چون ایجاد ثبات و حاکمیت قانون است.

یکی دیگر از ابعاد چندجانبه‌گرایی، مشارکت اروپایی‌ها و اعضای ناتو در مسئله افغانستان می‌باشد. تصمیم مداخله‌ی ناتو در عراق، نتیجه مشورت‌ها و مذاکرات رسمی و غیر رسمی است که اعضای ناتو از سال 2002 آغاز کردند. ناتو براساس اصل 5 اساسنامه‌ی خود، 11 سپتامبر را حمله به خود دانسته و به همراه ایالات متحده وارد جنگ با طالبان در افغانستان گردید. ناتو در چهار مرحله از سال 2003 تا 2006 قوای خود را در افغانستان گسترش داد و برنامه‌ی عملیاتی خود را برای پنج مرحله پیش‌بینی کرده بود. مرحله نخست شامل ارزیابی و آماده‌سازی قوا بود که در دوره‌ی حضور ناتو در کابل طراحی گردید. مرحله دوم به گسترش ناتو در سراسر افغانستان اختصاص داشت و سه مرحله‌ی پایانی هم شامل ایجاد ثبات، انتقال قدرت به مقامات محلی و در نهایت خروج از این سرزمین بود (بزرگمهری، 1389: 145).

در هر کدام از این مراحل میان ناتو و ایالات متحده، ناتو و اتحادیه‌ی اروپا و خود اعضای ناتو اختلافات جدی ایجاد گردید، مشکلاتی که در رابطه با مدیریت دوره‌ای و شش ماهه این نیروها وجود داشت. یافتن کشوری که هم خواستار برعهده گرفتن هدایت ایساف بوده و هم توانایی انجام این مهم را داشته باشد، ناتو را بر آن داشت تا به درخواست سازمان ملل و حکومت انتقالی افغانستان، فرماندهی این نیروها را خود برعهده بگیرد و بدین سبب بود که در 11 آگوست 2003 ناتو رسماً هدایت نیروهای ایساف را برعهده گرفت.

از سوی دیگر آلمان، هلند و فرانسه دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به آمریکا، انگلیس و کانادا در افغانستان دارند. این اختلاف‌ها عمدتاً ناشی از اختلاف نظر این دو گروه از کشورها بر سر مأموریت ناتو در افغانستان است؛ در حالی که آمریکا معتقد است ناتو باید در چارچوب عملیات آزادی پایدار وارد عملیات جنگی علیه طالبان شود. کشورهای مثل آلمان معتقد بودند که وظیفه‌ی ناتو شرکت در عملیات بازسازی و ثبات است و نه عملیات جنگی. ناتو معتقد است نمی‌خواهد در افغانستان برای بلندمدت حضور داشته باشد، اداره امور جامعه افغانستان باید به دولت مردان افغانی سپرده شود، با اسرای جنگی بر طبق موازین بین‌المللی رفتار شود و با مواد مخدر باید مبارزه جدی صورت گیرد (شفیعی، 1388: 112).

در خصوص میزان و نحوه‌ی همکاری اعضای ناتو در جهت تداوم عملیات نظامی هم اختلاف نظرات متعددی وجود داشت. آمریکا خواستار افزایش نیروهای برخی از کشورهای اروپایی بود؛ لیکن کشورهای اروپایی از اعزام سربازان بیشتر به افغانستان خودداری می‌کردند و برخی کشورهای اروپایی نه تنها خواهان افزایش نیروهای نظامی خود نبودند، بلکه درصدد خروج نیروهای خود بودند. بنابراین با وجود اختلاف نظرات میان اعضا، چندجانبه‌گرایی در جنگ افغانستان با کامیابی‌هایی روبه‌رو بوده است. یکی از این دستاوردها نزدیک شدن رویکرد آمریکا و اروپا در حل مسئله افغانستان از طریق توجه بیشتر به زیرساخت‌ها و امور زیربنایی، هم‌چون ایجاد ثبات و حاکمیت قانون است. هم‌چنین چندجانبه‌گرایی باعث شد دو طرف از سطح انتظارات متقابل خود تا حدودی بکاهند تا امکان تداوم همکاری بیشتری حاصل شود.

با وجود این، پیش‌برد چندجانبه‌گرایی در افغانستان با چالش‌هایی بوده است؛ منافع و اگر، منافع اقتصادی متفاوت و فشارهای افکار داخلی، ایجاد هماهنگی بین سیاست‌های دو سوی آتلانتیک را دشوار و پیچیده کرده است. واقعیت این است که اروپایی‌ها با افزایش هزینه‌های دفاعی و مشارکت نظامی در ائتلاف جنگ مخالفت می‌کنند. رهبران اروپایی هیچ اعتراضی به اصل جنگ در افغانستان نداشتند؛ اما فاقد منابع لازم برای افزایش قابل ملاحظه حضورشان در افغانستان بودند. از سوی دیگر مخالفت افکار عمومی جامعه اروپا با حضور نظامی در افغانستان راه ناهمواری را برای چندجانبه‌گرایی ایجاد نمود؛ هرچند نباید از یاد برد که مدل چندجانبه‌گرایی در جنگ افغانستان نسبت به جنگ عراق از برتری این مدل صحبت می‌کند.

## 5) استراتژی خلع سلاح مخالفین

ایالات متحده در راستای تقویت حکومت مرکزی دست به خلع سلاح شبه نظامیان و هدایت آن‌ها به سمت مبارزات سیاسی اقدام نمود و از جولای 2003 برنامه «خلع سلاح، اسکان و استقرار دوباره»<sup>1</sup> شبه نظامیان را تحت هدایت مأمورین سازمان ملل را در افغانستان (یوناما) به اجرا درآورد. سپس از 11 ژوئن 2005 برنامه «انحلال گروه‌های مسلح غیرقانونی»<sup>2</sup> را اعمال نمود که البته چندان موفق هم نبود. هم‌چنین مدتی بعد برنامه «تقویت صلح و آشتی»<sup>3</sup> با هدف حمایت از طالبان میانه‌رو را مطرح کرد.

## 6) استراتژی افزایش نیرو

وزارت دفاع و وزارت امور خارجه‌ی آمریکا، از همان روزهای نخستین روی کار آمدن اوباما به کاخ سفید، رئیس‌جمهوری را به افزایش دادن شمار نیروهای رزمی آمریکا در افغانستان و پیاده کردن استراتژی مبتنی بر حضور همه‌سویه در آن‌جا تشویق کردند (دهشیار، 1390: 195) و دولت اوباما با جایگزین کردن مک کریستال با مک کیبرنال دست به تغییر استراتژی در این کشور زد. مک کریستال با تهیه گزارشی در 30 اوت 2009 اعلام کرد که وضعیت ثبات افغانستان نگران‌کننده و جدی است و اذعان کرد که روز به‌روز بر وخامت اوضاع در این کشور افزوده می‌شود. وی در عین حال موفقیت را دست‌یافتنی خواند و گفت در سرزمینی که در ازای خطوط لجستیک آن بیش از 9 هزار مایل است و بیش از 80 درصد جمعیت در روستاها زندگی می‌کنند، چاره‌ای جز جنگ نیست و پیروزی در جنگ زمینی نیز در گرو افزایش نیروها به بیش از یک‌صد هزار نفر می‌باشد. از دید مک کریستال، نیروها می‌بایست افزایش یابد تا خواست فرمانده کل قوا که همانا

- 1 - Disarmament Demobilization and Reintegration.
- 2 - Disbandment of Illegal Groups.
- 3 - Program for Strengthening Peace and Reconciliation.

جولوگیری از بازگشت القاعده است، به‌درستی برآورده شود. افزایش نیروها «آمیزه‌ای از توانمندی‌ها» در زمینه‌های امنیت، حکومت‌داری، حاکمیت قانون و کمک رفاهی پدید می‌آورد و این استراتژی، مطلوب‌ترین راهبرد برای این کشور می‌باشد. با این گزارش دولت اواما در استراتژی جدید مارس 2009 در قیاس با دولت بوش توجه بیشتری به بخش‌های غیر نظامی مبارزه با افراط‌گرایی کرده و در این راستا به تخصیص منابع مالی بیشتر برای توسعه اقتصادی، تقویت حکمرانی در سطوح محلی با هدف جذب هر چه بیشتر سران قبایل و طوایف، تقویت و گسترش نیروهای امنیتی افغانستان، حمایت و پشتیبانی از دولت مرکزی در گفت‌گو با سران طالبان و هدایت آن‌ها به سمت مبارزات سیاسی نمود. اواما پس از گزارش مک کریستال گفت که «اگر اوضاع مهار نشود، طالبان بر سرزمین‌های بیشتری چنگ می‌اندازد و القاعده هم بر آن خواهد شد که خون آمریکاییان بیشتری را بریزد» (دهشپار، 1390: 196).

دولت اواما در استراتژی نوین خود به‌منظور برعهده گرفتن مسئولیت‌های امنیتی و مبارزاتی با شبه نظامیان بر تقویت و گسترش نیروهای امنیتی افغانی تأکید نمود تا از این مسیر بتواند توانمندسازی و افزایش کارایی نیروهای امنیتی افغانی، ارتش ملی و پلیس ملی را انجام دهد؛ گستره عملیات‌های ناتو و آمریکا را کاهش دهند و در این راستا تعداد 4 هزار مربی را به این کشور ارسال کرد. ایالات متحده در قالب برنامه «توسعه نواحی متمرکز»<sup>1</sup> منابعی برای آموزش و تربیت نیروهای پلیس در این کشور اختصاص داد تا بتواند در راستای استراتژی خود به موفقیت برسد. هم‌چنین دولت اواما پس از گزارش مک کریستال و مشاورت‌های بسیار ضمن موافقت با اعزام 30 هزار نیرو در دسامبر 2009 به‌منظور هماهنگی و انسجام این‌گونه عملیات‌ها و هم‌افزایی تأثیر آن‌ها «کمیته هماهنگی تأثیرات مشترک»<sup>2</sup> را تحت «فرماندهی مشترک مرکب»<sup>3</sup> ایجاد نمود که هدفش انجام عملیات‌های مرگبار و غیر مرگبار (نظامی و غیرنظامی) بود. بر مبنای این استراتژی، با توجه به خطوط لجستیک و جمعیت روستایی و مسایل داخل این کشور، چاره‌ای جز افزایش نیرو وجود نداشت و اواما با پذیرش این استراتژی سیاست «جاپای بزرگ» را پذیرفت.

اواما سه هفته پس از ادای سوگند، بر پایه نظر افراد درگیر در مسئله افغانستان، 17000 سرباز را به این کشور گسیل داشت و در ماه مارس هم 4000 تن برای آموزش نیروها در زمینه‌های گوناگون به آن کشور فرستاده شد. وی با اعزام 30 هزار نیرو که عمدتاً غیر نظامی بود، اعلام کرد که اگر چه افغانستان دارای اولویت است اما این دولت به‌دلیل فساد، ضعیف است و در ارائه خدمات اساسی به مردم مشکل دارد. در صورتی که مردم افغانستان در پی آینده‌ای بهتر هستند. اقتصاد افغانستان به‌دلیل تجارت مواد مخدر، منجر به افزایش شورش و تبهکاری شده است. بنابر اظهارات مقامات آمریکایی، اگر این کشور در افغانستان و پاکستان سرمایه‌گذاری نکند، در این کشور شکست خواهد خورد، پس اعزام نیرو امری درست و متقن می‌باشد. استراتژی افزایش نیروها به 30 هزار نفر مقرر بود که تا می 2011 یعنی 18 ماه پس از افزایش نیروها تداوم داشته باشد و این یعنی شکست این استراتژی؛ چرا که طالبان می‌توانست به خاک پاکستان عقب‌نشینی کند و پس از رفتن سربازان آمریکایی، بار دیگر نبرد را با سرسختی بیشتر پی بگیرد (دهشپار، 1390: 197).

#### 4) استراتژی فرهنگ محوری

در رویکردی دیگر دولت اواما جهت افزایش مشروعیت حضور نظامیان این کشور در افغانستان بر ضرورت تغییر فرهنگ عملیاتی نیروهای ایساف به تمرکز بر پشتیبانی از مردم افغانستان، شناخت محیط آن‌ها و برقراری رابطه با آن‌ها تأکید

1 - Focused District Development.  
2 - Joint Effect Coordination Board.  
3 - Joint Staff Director of the Combined.

ورزید و دو یگان جدید را در صحنه عملیاتی افغانستان در ساختار پنتاگون ایجاد نمود. «برنامه دستان افغانستان و پاکستان»<sup>1</sup> به عنوان جایگزین برنامه «نفوذ استراتژیک» در جهت اطمینان از پیشرفت در دستیابی به اهداف آمریکا در افغانستان و پاکستان با هدف اجرای بهتر عملیات آزادی پایدار، آموزش، تربیت و مدیریت نیروها یکی از این دو یگان است و یگان دیگر نیز با نام مرکز اطلاعات جدید می‌باشد که با هدف کسب اطلاعات جامع درباره‌ی شرایط و پویایی‌های مذهبی، سیاسی و قبیله‌ی افغانستان برای نیروهای آمریکایی تأسیس گردید.

## 5) استراتژی توانمندسازی حاکمیت افغانی

اگر بپذیریم جنگ‌های داخلی در افغانستان، جنگ به‌دست آوردن «قلب‌ها و دل‌ها» برای یارگیری و جذب نیروهای جدید بود، دولت آمریکا برای از بین بردن این بستر افراط‌گرایی به‌دنبال خشکاندن ریشه‌های ناامنی به قطع منابع مالی طالبان نیز اقدام نمود. با توجه به وابستگی 80 درصدی مردم افغانستان به کشاورزی و کشت 82 درصدی خشخاش دنیا در این کشور، آمریکا در قالب صندوق «حسن انجام کار»<sup>2</sup> به ولایت‌هایی که کشت خشخاش را قطع نموده‌اند، کمک مالی نمود و دولت افغانستان نیز در قالب برنامه «شبکه سلامت عمومی»<sup>3</sup> به کشاورزانی که از این بابت دچار خسارت می‌شدند، کمک نمود. هم‌چنین با همکاری دو کشور برنامه مبارزه با مواد مخدر تحت عنوان «کارگزار تعقیب مواد مخدر»<sup>4</sup> در جهت شناسایی قاچاقچیان مواد مخدر اجرا گردید.

هم‌چنین ایالات متحده جهت توانمندسازی و کارآمدی دولت مرکزی افغانستان در راستای پاک‌سازی نهادهای دولتی از فسادهای مالی گسترده، طرحی موسوم به «معیار» را به کنگره تقدیم کرد که در آن به بررسی میزان تلاش دولت کرزایی در مبارزه با فساد اداری پرداخته و ارائه کمک‌های اقتصادی را منوط به اجرای وظایف خود در این راه دانست. البته نهادسازی و ایجاد دولت فراگیر و قدرتمند از جمله اولین اقدامات آمریکا در این کشور محسوب می‌شود. آن‌چه در اجلاس بین‌المللی بن رخ داد و در آن ساختار سیاسی جامعه افغان طوری طراحی شد که موجب جلب رضایت همه اقوام و گروه‌ها را به‌دنبال داشته باشد؛ قدرت از برهان‌الدین ربانی به حامد کرزایی منتقل شد و ایشان در نخستین انتخابات ریاست جمهوری این کشور در 9 اکتبر 2004 به پیروزی رسید؛ هرچند انتخابات 2009 به دلیل تخلفات و سوءاستفاده وی از اموال و نهادهای دولتی به‌سمت بی‌ثباتی رفت تا جایی که پس از فشارهای متعدد مقرر گردید انتخابات به دور دوم کشیده شود و او با عبدالله عبدالله رقابت کند که البته ایشان کناره‌گیری کرد.

دولت ایالات متحده پس از پی بردن به واقعیات جامعه‌ی قبیله‌ی و عشیرگی افغانستان سعی نمود در احیای ساختار حکومت سنتی و محلی در این کشور «هیأت مدیره مستقل حکمرانی محلی»<sup>5</sup> را با هدف ساخت فرآیندی سازمان‌دهی شده برای اعمال شایسته‌سالاری در سطح ولایات و محلات آغاز کرد. سپس تشکیل «شوراهای توسعه محلی»<sup>6</sup> را با هدف تصمیم‌گیری درباره طرح‌های توسعه اجتماعی ایجاد نمود (Katzman, 2009: 27-25).

- 1 - Afghan and Pakistan Hands Program.
- 2 - Good Performance.
- 3 - Social Safety Net.
- 4 - Drug End Forcement Agent.
- 5 - International Development of Local Governemnce.
- 6 - Community Development Council.

## 6) استراتژی آفپاک<sup>1</sup>

برخلاف دوران جورج بوش که آمریکا نبرد را نبردی در چارچوب افغانستان می‌یافت، دولت اوپاما تروریزم را مایه گرفته از مناطق قبیله‌ای و استان سرحد شمال باختری پاکستان می‌دانست. در این چارچوب بود که پاکستان زیر فشار آمریکا در مسئله افغانستان قرار گرفت (دهشیار، 1390: 163).

ناکارآمدی‌های ایالات متحده در افغانستان باعث شد تا در پی تغییر و تحول در کاخ سفید، محور سیاست خارجی آمریکا از مسایل عراق به برقراری امنیت در افغانستان معطوف گردد. رویکرد نظامی و چندجانبه اوپاما در عراق، علاوه بر نگرش رهبران جدید آمریکا، متأثر از ضرورت عینی در قالب گسترش درگیری‌ها در افغانستان و پاکستان باشد. اوپاما در دوره‌ی زمامداری خود، توجه و توان نظامی آمریکا را به سمت افغانستان و پاکستان معطوف ساخته و در عمل برای اجرای وعده‌های انتخاباتی خود و جلوگیری از تشدید نارضایتی در آمریکا به بازگرداندن سربازان این کشور از عراق اقدام نمود. اساساً آمریکاییان بر این باورند که با توجه به جایگاهشان در پهنه‌ی جهانی، منطقی است که گزینه نظامی را در راستای اهداف خود در افغانستان ببینند. در کنار برتری دادن به درک ساختاری از واقعیات حاکم بر منطقه به جای تحلیل تاریخی، دولت آمریکا با کشاندن پاکستان به معادله‌ی دو وجهی نبرد در افغانستان، از یک سو باعث گسترش دامنه‌ی پویایی دشمنان خود در سایه‌ی نبرد در پاکستان و افغانستان شده و از سوی دیگر به این باور رسیده که با پیوند زدن بقای ساختار سیاسی اسلام‌آباد و کابل به پیروزی آمریکا، گزینه‌ای برای رهبران آن دو کشور جز همکاری همه سویه نیست (Szlanko, 2009).

دولت اوپاما در سال 2009 با شعار تغییر در آمریکا به روی کار آمد. وضعیت امنیتی افغانستان را از اولویت‌های جدی دولت خود اعلام کرد و بر این اساس، گروهی را مامور کرد تا ضمن بررسی وضعیت افغانستان، راهکارهای لازم برای برخورد با مشکلات به وجود آمده را ارائه کند. این استراتژی در 27 مارس رسماً اعلام گردید و ایشان اذعان کردند که آمریکا راه حل مشخصی در افغانستان دارد و آن هم «از هم گسیختن»، «برچیدن» و «شکست القاعده در افغانستان و پاکستان» می‌باشد. از نظر اوپاما استراتژی آمریکا در دوران بوش هیچ تناسبی با خطر، یعنی القاعده نداشت. استراتژی بوش در چارچوبی طراحی شده بود که خطر را یک بازیگر متعارف تعریف کرده بود، در حالی که القاعده یک تشکیلات غیر متعارف است. به همین روی باید «متناسب» با نوع خطر استراتژی طراحی شود. آن چه اوپاما در 27 مارس 2009 طی عنوان آف - پاک مطرح کرد، این بود که به رغم گذشت 7 سال از حضور آمریکا و ناتو در افغانستان موفقیت چندانی در استقرار صلح و ثبات در این کشور نگون بخت حاصل نشده بود و برعکس طالبان روز به روز قدرتمندتر و تواناتر گردیده بود (شفیعی، 1389: 140). ایالات متحده که متوجه گردیده بود که در افغانستان در حال شکست است، استراتژی جدید «آفپاک» را اعلام نمود. بر این اساس مقرر گردید اولاً القاعده و گروه‌های حامی از افغانستان به عنوان پایگاه استفاده نکنند تا به منافع منطقه‌ای و جهانی آمریکا لطمه‌ای نزنند. ثانیاً کشور در مسیری قرار بگیرد که به طور مؤثر و در عین حال دموکراتیک هدایت شود و ثالثاً هر نوع بی‌ثباتی در افغانستان منجر به این می‌شود که به موجودیت و پرستیژ دولت پاکستان لطمه بخورد (Zlanko, 2009).

استراتژی آفپاک از یک سو به معنای وسعت دادن به جغرافیای مبارزه با تروریسم است و از سوی دیگر به این معناست که پیروزی گروه‌های القاعده و طالبان در افغانستان به طور اتوماتیک به بحران موجودیتی دولت پاکستان منجر خواهد شد و این یعنی ورود بمب هسته‌ای به معادله استراتژی جهانی مبارزه با تروریسم است.

استراتژی آفپاک نشان دهنده‌ی این واقعیت است که این آمریکا و دولت افغانستان نیست که جریان امور را تحمیل می‌کند؛ بلکه این دشمن و طالبان است که جریان امور را تحمیل می‌کند. این استراتژی هر دو کشور پاکستان و افغانستان را محیط بحران در نظر می‌گیرد و یک ارتباط اندام‌وار بین شرایط دو کشور برقرار می‌سازد. طالبان در ضمن خطر موجودیتی هر چند به میزانی محدودتر برای حکومت پاکستان نیز به حساب می‌آیند و برای طالبان و القاعده که در افغانستان در حال نبرد هستند، پاکستان جبهه‌ی عقبی است (دهشیار، 1390: 176).

محورهای اصلی در استراتژی آفپاک از لحاظ توجه محوری به پاکستان و تعهد به منطقه در طولانی‌مدت انعطاف‌پذیر بود و تقویت همکاری‌های افغانستان و پاکستان براساس اظهارات مقامات آمریکایی نیاز به استراتژی آفپاک در این چارچوب شکل گرفت که اولاً القاعده و گروه‌های حامی از افغانستان به‌عنوان پایگاه استفاده نکنند تا به منافع منطقه‌ای و جهانی آمریکا لطمه بزنند؛ ثانیاً کشور در مسیری قرار بگیرد که به‌طور مؤثر و در عین حال دموکراتیک هدایت شود و ثالثاً هر نوع بی‌ثباتی در افغانستان منجر به این می‌شود که به موجودیت و پرستیژ دولت پاکستان لطمه بخورد (دهشیار، 1390: 177). براساس این استراتژی (سلیمانی، 1391: 168):

- مشکل اصلی در خاک پاکستان است؛ لذا باید القاعده و شبکه‌های وابسته به آن در پاکستان از بین برود.
  - باید نیروهای نظامی آمریکا و نیروهای ائتلاف را تقویت کرد و نیروهای تازه نفسی را به افغانستان گسیل کرد. در این راستا 17 هزار نیروی جدید نظامی و 4000 هزار نیرو برای آموزش‌های نظامی مدنظر قرار گرفت.
  - تعداد نیروی مورد نیاز ارتش افغانستان به 134000 نفر و تعداد پلیس این کشور به 82000 نفر افزایش یافت.
  - تلاش شد نیروهای سازش‌پذیر و طالبان میانه‌رو از نیروهای تندرو جدا گردد.
  - سازوکارهای سیاسی و کمک به تقویت نهادهای مدنی افغانستان تقویت شود.
  - اصلاحات حکومتی در افغانستان و مبارزه با فساد در حکومت در اولویت اقدامات قرار گیرد.
  - بر همکاری‌های منطقه‌ای و جلب همکاری کشورهای منطقه برای تثبیت اوضاع افغانستان تأکید گردید.
- با توجه به ساختار تشکیل یافته در اجلاس بن و وجود نیروهای مرکب از ائتلاف شمال و ملی‌گرایان موسوم به جریان رم و گروه کوچک‌تری به نام جریان قبرس که هر سه موضع سختی در قبال پاکستان داشتند و اختلافات دیرینه‌ی دو کشور در موارد متعدد، آمریکا مجبور بود برای سرکوب تروریسم و تثبیت امنیت دست به برنامه‌ریزی بزند. در همین راستا جهت سرکوب طالبان و القاعده سه ایده کلی را مطرح کرد (موسوی، 1388: 107):

- 1- افزایش کمک‌های سالانه به پاکستان و لغو تحریم‌های صورت گرفته علیه این کشور به دلیل آزمایش‌های هسته‌ای پاکستان.
- 2- وادار سازی هیات حاکمه جدید افغانستان به بهبود روابط با پاکستان.
- 3- مشارکت نیروهای هوادار پاکستان در ساختار قدرت افغانستان.

با توجه به استراتژی به‌کار گرفته شده‌ی آفپاک و برخورد با پدیده رادیکالیسم، موفقیت این استراتژی نیازمند توجه به این نکته بود که به همه عوامل مؤثر در ایجاد تروریسم، چگونگی ظهور گروه‌های تروریستی، فضای حاکم بر جامعه افغانستان و نقش پاکستان در تدوین استراتژی‌ها دقت شود.

### استراتژی آموزش نیروهای افغانی

بعد از گذشت حدود 2 سال از اعلام و اجرای آفپاک، اواما در دسامبر 2010 اعلام کرد که استراتژی خود را مورد بازنگری قرار داده است. وی در سخنانی اظهار داشت که پیشرفت در این کشور به آرامی در حال انجام است؛ اگرچه این پیشرفت‌ها ممکن است با هزینه‌هایی همراه باشد. او تأکید کرد که زمان می‌برد تا بتوان القاعده را به‌طور کامل در این کشور شکست داد؛ اما تصریح کرد که آمریکا و متحدانش، فعالیت‌های بی‌امان خود را در این‌باره ادامه خواهند داد. اکنون زمان آن است که خود افغان‌ها به‌تدریج کنترل امنیتی کشورشان را برعهده بگیرند. براساس این استراتژی باید بر آموزش نیروهای امنیتی افغان تأکید بیشتری شود.

### نتیجه‌گیری

استراتژی غالب در سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم، برتری‌جویی بوده است. منطق برتری‌جویی که برگرفته از مفهوم ثبات هژمونیک است، از ایالات متحده به‌عنوان قدرتمندترین کشور جهان می‌خواهد با توجه به ضرورت کارکرد مؤثر نظام‌های حیاتی بین‌المللی، رهبری جهانی را برعهده بگیرد و برتری توان خود را برای انجام این کار حفظ کند. از این منظر، کارکرد مؤثر نظام‌های بین‌المللی برای منافع ملی ایالات متحده اساسی است. (Gilpin, 1975: 4420)

اساس استراتژی آمریکا در منطقه خاورمیانه در طول نیم‌قرن گذشته همواره یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار بر پویاها، فرآیندها و سیر تحولات در این منطقه بوده است. به‌ویژه حوادث 11 سپتامبر، فرصت‌های بی‌نظیری را برای ایالات متحده و به‌خصوص نومحافظه‌کاران به‌قدرت رسیده در دولت بوش بود تا با برساختن یک «دگر خارجی» قابل فهم نظیر تروریسم، بنیادگرایی و خطر از دست‌یابی تروریست‌ها و بنیادگرایان به سلاح‌های کشتار جمعی از فاز مداخله‌گرایی تهاجمی محدود به مداخله‌گرایی تهاجمی نامحدود تغییر جهت داده و زمینه‌های بسط هژمونی آمریکا را فراهم کند (اسدی، 1392: 188). در واقع با وقوع حادثه 11 سپتامبر در سال 2001، مرحله نوینی در سیاست آمریکا در خاورمیانه آغاز شد که شامل دو جنبه مهم بود: نخست تلاش برای تضعیف و یا در صورت امکان، تغییر در رژیم‌های کشورهای مخالف مانند عراق و ایران و دوم پیگیری سیاست تدریجی اصلاحات کنترل شده در کشورهای دوست و متحد استراتژیک سنتی اما اقتدارگرای این کشور (واعظی، 1392: 37).

درست یک‌سال پس از 11 سپتامبر، رهیافت بوش مبنی بر لزوم مبادرت به جنگ پیش‌گیرانه به صدور بیانیه‌ای رسمی به‌نام «استراتژی امنیت ملی آمریکا» از سوی کاخ سفید منجر شد که در واقع برگردانی از دو سند «راهنمای برنامه‌ریزی دفاعی آمریکا» و «پروژه قرن جدید» آمریکایی بود. عدم تحلیل درست از پیچیدگی تروریسم در کشور افغانستان و مسایل درونی جامعه افغانستان و فضای نوستالوژیک پس از حادثه 11 سپتامبر باعث لشکرکشی آمریکا به این کشور نگون‌بخت گردید. ناکامی در برپا کردن دولتی کارآمد و توانمند در افغانستان، هزینه‌های سنگین جنگ علیه تروریسم در این کشور و به‌ویژه تلفات نظامی و انسانی که حداقل ده سال نیرو در این کشور داشت، پیامدهای ناشی از جنگ در داخل جامعه آمریکا و تأثیر مخرب آن بر چشم‌انداز اقتصادی این کشور، گسترش عملیات‌های تروریستی در منطقه و به‌ویژه گسترش آن به عراق و فراتر از آن بین‌المللی شدن آن و استمرار عملیات‌های تروریستی در نقاط مختلف دنیا و تقلیل جایگاه این کشور در نزد افکار عمومی از جمله نشانگانی است که اثبات می‌کند گزینش استراتژی‌های مختلف در مقاطع



زمانی مختلف در این کشور، علامت ناکامی ایالات متحده است. به این ترتیب آمریکا وارد کارزاری در افغانستان شد که هر روز با ابعاد و زوایای جدیدی از مسئله روبه‌رو می‌گردید. اتخاذ استراتژی‌های متفاوت در دو دولت بوش و اوباما نشانگان محکمی از شکست این استراتژی‌ها برای این کشور است و درس عبرتی برای جهانیان.

1. پورعلم، علیرضا (1390)، اندیشه سیاسی القاعده، **پایان نامه کارشناسی ارشد**، واحد علوم و تحقیقات.
2. پوراحمدی، حسین (1388)، تأثیر اهداف راهبردی آمریکا در خاورمیانه بر منافع جمهوری اسلامی ایران، **فصلنامه روابط خارجی**، شماره 20، تابستان
3. تخشید، محمدرضا؛ میری، یاسر (1388)، عملیات تأثیر محور؛ استراتژی ایالات متحده در افغانستان، **فصلنامه سیاست**، شماره 4، زمستان.
4. جوادى فتحى، سارا (1384)، سوداهای ایالات متحده در طرح خاورمیانه بزرگ، **فصلنامه راهبرد**، شماره 35، بهار.
5. حافظیان، محمدحسین؛ احمدیان، حسن (1388)، نیروهای اپوزیسیون در خاورمیانه، **فصلنامه روابط خارجی**، شماره 4، زمستان.
6. دهشیار، حسین (1382)، **سیاست خارجی آمریکا در آسیا**، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
7. روحانی، حسن (1388)، آینده روابط خاورمیانه و غرب؛ رویارویی یا همکاری، **فصلنامه روابط خارجی**، شماره 2، تابستان.
8. قریب، حسین (1390)، **مرزهای تداوم و تغییر در دکترین امنیت ملی اوپاما**، فصل نامه روابط خارجی، شماره 10، تابستان.
9. کالاهان، پاتریک. (1387)، **منطق سیاست خارجی آمریکا**، ترجمه داود غرایاق زندی و دیگران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
10. عراقچی، عباس؛ سبحانی، مهدی (1391)، تقابل سرد آمریکا در آسیا - پاسیفیک، **فصلنامه روابط خارجی**، شماره 16، زمستان
11. متقی، ابراهیم (1388)، همکاری‌های نامتقارن ایران و آمریکا در دوران اوپاما، **فصلنامه روابط خارجی**، شماره 3، پاییز.
12. مختاری، اکبر (1378)، جایگاه مبارزه با تروریسم در سیاست خارجی آمریکا؛ پس از پایان جنگ سرد، **پایان نامه کارشناسی ارشد**، واحد علوم و تحقیقات.
13. مختاری، علی (1387)، جایگاه نبرد با تروریسم در سیاست خارجی ایالات متحده (2007-2000)، **فصلنامه راهبرد**، شماره 84
14. مشیرزاده، حمیرا (1383)، **واقع‌گرایی، لیبرالیسم و جنگ آمریکا علیه عراق**، **فصلنامه سیاست خارجی**، شماره 4، زمستان.
15. واعظی، محمود (1392)، **الگوی رفتاری آمریکا در مواجهه با تحولات کشورهای عربی**، **فصلنامه روابط خارجی**، شماره 17، بهار.

16. نورعلی وند، یاسر؛ خلیلی پور رکن آبادی، علی (1390)، چندجانبه گرایی و روابط فرآتلانتیک در افغانستان، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره 51، بهار.
17. واعظی، محمود (1392)، الگوی رفتاری آمریکا در مواجهه با تحولات کشورهای عربی، فصلنامه روابط خارجی، شماره 17، بهار.

### (ب) لاتین

- 1- Gilpin (1975), **U. s power and Multinational Corporation**, New York: basic book .
- 2- Renshon (2009), **National security in the Obama administration**, New York published in the Taylor
- 3- Fattah and Fierke (2009), a clash of Emotions: the politics of Hamilton and political viol lance in **the Middle East European journal of international Relation**, Vol 15. No1 .
- 4- Richard (2008), **Restoring the Balance a Middle East strategy for the next president**, Washington. Brooking institution press .
- 5- Katz man (2009), Afghanistan: post – Taliban Governances, Security and us policy at [www.Fas.org](http://www.Fas.org).



## جنبش‌های اجتماعی و نقش رهبران (مطالعه موردی: نقش دکتر مصدق در جنبش ملی شدن صنعت نفت)

امیرحسین وزیریان\*

دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس

### چکیده

تاریخ معاصر ایران صحنه وقوع جنبش‌هایی بوده که در دوره‌های زمانی مختلف با ایجاد شرایط و بسترهای لازم و در پاسخ به بحران و محرومیتی به‌وجود آمده و هر یک کامیابی‌ها و ناکامی‌هایی داشته‌اند. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران هم از جمله این جنبش‌ها بود که در سال‌های آغازین جنگ سرد و در پاسخ به منازعه نفتی ایران و انگلستان به‌وجود آمد و با بسیج عمومی مردم توانست دست بیگانگان را از صنعت نفت و مداخلات سیاسی کوتاه و متعاقب آن با به قدرت رساندن دکتر مصدق در دوران فترت سیاست، حکومتی ملی ایجاد کند. اما این حکومت ملی دیرپا نبود و با وقوع کودتا به عمر آن خاتمه داده شد. پیروزی و ناکامی جنبش‌ها به مجموعه عوامل عینی و ذهنی وابسته است. از جمله عواملی چون: رهبری، سازماندهی و بسیج مردمی، ایدئولوژی، ساختارهای سیاسی، وضعیت اقتصادی و تاثیرپذیری‌های خارجی. یکی از مهم‌ترین متغیرها نقش رهبری جنبش‌ها است. جنبش ملی شدن در سطح کلان توسط دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی و در سطوح دیگر توسط رهبران به گروه‌ها و احزاب سیاسی رهبری می‌شد. این مقاله می‌کوشد تا با تمرکز بر نقش رهبری دکتر مصدق به بررسی زمینه‌های ناکامی جنبش ملی شدن صنعت نفت بپردازد.

### کلید واژه‌ها

جنبش ملی کردن صنعت نفت، مذاکرات نفتی، حزب توده، بحران اقتصادی، رفراندوم.

\*Email: amir.vazirian@yahoo.com.

در حد فاصل وقوع دو انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی، نهضت ملی شدن صنعت نفت مهم‌ترین جنبش اجتماعی ایران معاصر بود که در دهه بیست شمس به وقوع پیوست. زمینه پیدایی این جنبش به منازعه نفتی ایران و شرکت نفت انگلیس باز می‌گردد. پس از پایان جنگ جهانی دوم و تقسیم جهان بین دو ابرقدرت، موجی از تمایلات ضد استعماری سراسر کشورهای غیر غربی را فرا گرفت که خواهان استقلال، بی‌طرفی و عدم تعهد بودند. در ایران این حادثه با سقوط دیکتاتوری رضاشاه در شهریور 1320 و اشغال ایران به‌دست متفقین و برقراری آزادی‌های سیاسی همراه شد. هسته اولیه جنبش ملی شدن صنعت نفت در چنین شرایطی توسط معترضان به انتخابات مجلس شانزدهم شورای ملی در سال 1328 به‌وجود آمد که مطالبه اصلی آنان تجدیدنظر در قانون انتخابات و پیگیری مسئله نفت و خاتمه دادن به سلطه دیرپای انگلستان بر صنعت نفت ایران بود. در این میان گروه‌ها و افراد مختلفی در پیشبرد نهضت نقش داشتند اما نقش دکتر مصدق در این میان برجسته‌تر است. او در مجلس چهاردهم شورای ملی اولین بار ممنوعیت واگذاری امتیازات نفتی به بیگانگان را به‌تصویب رساند و با سلطه نفتی انگلستان مخالفت کرد. با شکل‌گیری جنبش ملی شدن نفت او به‌عنوان رهبر به هدایت آن پرداخت و سرانجام با تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت تلاش‌هایش به بار نشست. پس از پیروزی اولیه از سوی مردم و با رأی مجلس به نخست‌وزیری رسید و اقدامات لازم را برای اعاده حقوق ایران از نفت انجام و حکومت ملی را در دوران فترت سیاسی برقرار کرد. با این‌همه اقدامات او خالی از اشکال نبود. بر همین اساس ابتدا به بحث‌تئوریک درباره نقش رهبران در جنبش‌ها پرداخته و در ادامه اشتباهات و ناکامی‌های سیاسی دکتر مصدق تشریح می‌شود.

### چارچوب نظری

ارزیابی جنبش ملی شدن صنعت نفت نیازمند بررسی این مقوله در چارچوب جنبش‌های اجتماعی است. جنبش‌های اجتماعی گروه‌های عمل سازمان‌یافته و صورتی از کنش جمعی است که دارای ارزش‌های مشترک بوده و با طرح بسیج هماهنگ سردمداران جنبش شناخته می‌شود. این اقدام جمعی با منطق مطالبات که ممکن است دفاع از یک نفع مادی یا دفاع از یک آرمان باشد، توسعه می‌یابد (دورماگن؛ موشار، 255: 1389). یکی از عوامل موثر در کامیابی و ناکامی یک جنبش نقش رهبری می‌باشد. نقش رهبران در جنبش‌های اجتماعی جنبه حیاتی دارد. آنها مشوق مسولیت‌پذیری و سازمان دهنده منابع‌اند، فرصت‌ها را می‌شناسند و زمینه‌های آن را مطرح می‌کنند، به تدوین استراتژی می‌پردازند، خواست‌ها را مطرح می‌کنند و بر نتایج امور تاثیر می‌گذارند. رهبری سیاسی آن کیفیتی از خلاقیت در چارچوب کنش جمعی محسوب می‌شود و به‌نوعی محصول کنش متقابل اجتماعی است که یک جامعه و یا جنبش را با درایت و صلاحیت خود از بحران‌ها و پیچ‌های سخت به سلامت بیرون می‌برد. در نظر طرفداران رویکرد بسیج منابع، رهبران کارسازاران سیاسی هستند که منابع را فراهم و سازمان‌هایی را در پاسخ به انگیزه‌ها، مخاطرات و فرصت‌ها بنیان می‌نهند. از این منظر حامیان، کنشگران معقولی هستند که از رهبران کارا پیروی می‌کنند و عواملی چون دسترس بودن حمایت بیرونی و عملکرد کنترل اجتماعی بر پیدایش رهبران تاثیر می‌گذارد (Oberschall, 1973: 157). رهبران در چارچوب ساختارها عمل می‌کنند و توامان بر سازمان جنبش اجتماعی و محیط تاثیر می‌گذارند و تحت نفوذ آنها قرار دارند. رهبران را می‌توان در سطوح گوناگون مشاهده کرد که وظایف متعدد و گوناگونی انجام می‌دهند.

## رهبری و فرآیند شکل‌دهی به کنش جمعی

تحلیل‌گران جنبش‌های اجتماعی استدلال می‌کنند که فرصت‌های سیاسی از قبیل حضور متحدان و تفاوت‌های بین نخبگان تشویق‌کننده بسیج جنبش است؛ زیرا فعالان را ترغیب می‌کند به این که بخت واقعی پیروزی وجود دارد. با این‌همه فرصت‌های از پیش موجود مانند بحران‌ها و مصیبت‌ها به‌خودی‌خود مردم را متقاعد نمی‌کند که سازمان پیدا کنند و به جنبش‌ها بپیوندند. رهبران در شناخت و تحلیل فرصت‌ها نقش مهمی ایفا می‌کنند. در نبود رهبری کارآمد احتمال سوختن فرصت‌ها هست یا اینکه به‌جای آن تلاش برای بسیج ممکن است تحت شرایط نامناسبی صورت گیرد. در عین حال این امکان هست که رهبران و جنبش‌ها به ایجاد فرصت‌های سیاسی و فرهنگی کمک کنند. برای بررسی اینکه بینیم رهبری چگونه بر بسیج مردمی اثر می‌گذارد لازم است روابط متقابل انواع رهبری و شرکت‌کنندگان در جنبش را مورد بررسی قرار دهیم. رهبران صرفاً با مسحور کردن و جذب پیروان خود در جنبش به‌وجود نمی‌آیند؛ بلکه مراحل اولیه به‌گونه‌ای نمونه‌وار از شرکت بسیار زیاد و گفت‌ووشنود بین شرکت‌کنندگان تکوین می‌یابد که در طی آن حاضران در جنبش به‌لحاظ اجتماعی معنا و مفهومی برای جنبش ایجاد می‌کنند و در پی یافتن ایده‌های جدید هستند. رهبران برای اینکه از این رفتار متقابل اولیه جنبش‌ها را بسیج کنند، چارچوب‌ها، تاکتیک‌ها و ابزار تشکیلاتی ارائه می‌دهند که به‌وجود آوردن یک هویت جمعی و شرکت در کنش جمعی در سطوح گوناگون را برای شرکت‌کنندگان به‌گونه‌ای فعال میسر سازد. رهبران با این عمل‌شان نه‌تنها بر جذابیت و توانایی‌های خود، بلکه بر تجارب پیشین، سنت‌های فرهنگی، شبکه‌های اجتماعی و شکل‌های سازماندهی شناخته شده اتکا می‌کنند (موریس؛ ستگن بورگ، 2001: 14). هم‌چنین رهبران برای پیشبرد موفقیت‌آمیز جنبش باید دارای ویژگی‌هایی باشند:

- 1) تشخیص ضرورت‌های تاریخی که پی بردن به آن لازمه پیشبرد هر مرحله از مبارزات جنبش است و در نتیجه تمرکز اصلی بر آن ضرورت مشخص (شناسایی به‌موقع ضرورت‌ها، اتخاذ تاکتیک‌ها و روش‌های درست مبارزه در زمان مناسب)؛
- 2) گسترش مبارزه و انتقال آن از راس (روشنفکری) جامعه به قاعده (توده‌ای) آن و از این طریق دخیل نمودن هر فرد با هر درجه‌ای از مایه‌گذاری و فداکاری در جنبش اجتماعی. هنر رهبری در تاکتیک‌های اتخاذ شده و تطبیق آن با پتانسیل واقعی مردم برای مشارکت است. (3) شجاعت در اتخاذ تصمیمات و پذیرش تهدیدها؛ (4) توان پیش‌بینی خطرهای و موانع فرا راه جنبش‌های اجتماعی؛ (5) تحلیل دقیق و علمی و ارائه تصویری واقع‌گرا از اهمیت و ابعاد بحران‌ها؛ (6) توان درک احساسات مردم و انتقال اندیشه مبارزاتی به آنها؛ (7) رهبری جنبش مجموعه‌ای از فعالیت‌های دوگانه است: رهنمودهای فکری - عملی و سازماندهی. رهبری اساساً تفکری است درباره اینکه جنبش چه کاری می‌تواند انجام دهد و چه کاری باید انجام دهد. نقطه تمایز کار فکری رهبران از روشنفکران، عملی بودن ذاتی فعالیت فکری آنهاست. نکته مهم نهفته در رهبری، سازماندهی است که هم‌چون یک حرفه و هنر است. این امر مجموعه‌ای از اقدامات و مهارت‌هاست: از تشویق دیگران به یک ایده تا ایجاد یک ائتلاف فراگیر و اعلام دستورالعمل‌های قاطع (احمدزاده بیانی، 1382: 158).

موفقیت جنبش‌ها علاوه بر ویژگی‌های لازم برای رهبران نیازمند منابعی است که رهبران در اختیار دارند. این منابع دوگانه است. بخشی از این منابع شخصی است؛ به این معنی که به توانایی‌ها و استعداد‌های شخص رهبر وابسته است. عواملی مانند ذهنیت رهبران، تیز هوشی و موقعیت‌شناسی، قدرت سخنوری و جذب مخاطب، اعتماد به نفس بالا برای ادامه مسیر جنبش در زمان‌های دشوار و... اما بخشی از این منابع لازم، ساختاری است. در این جا دیگر خصوصیات فردی مطرح نیست؛ بلکه الزامات ساختاری مدنظر است. رهبری در تصویری کلان به‌معنای ایجاد ارتباط با دیگران است و این امر منوط به استفاده از منابع ارتباطی و فرصت‌های سیاسی است. داشتن انتشارات و روزنامه، وجود سازوکارهای مناسب

برای ایجاد جنبش و داشتن هواداران فداکار و آماده برای هزینه دادن از جمله ضرورت‌های این کنش‌ورزی است (جلایی پور، 1381: 54).

در نهایت، خصوصیات روانی رهبران هم در پیروزی و شکست جنبش‌ها مهم تلقی می‌شود. در تقسیم‌بندی هانس ایسنگ و همکارانش، عموم رهبران چهار گرایش شخصیتی دارند: الف) درون‌گرا و دارای ثبات عاطفی که اعمالشان گرایش به دقت، کنترل و تدریجی بودن، مسالمت‌آمیزی دارد و افرادی قابل اعتماد و خوش خلق‌اند. ب) درون‌گرا و دارای بی‌ثباتی عاطفی که دارای نوعی احساس غیر اجتماعی، دمدمی، بدبین، کم‌حرف، جدیت توأم با خشکی رفتاری و اضطراب در رفتار هستند. ج) برون‌گرای دارای ثبات عاطفی که افرادی هستند اجتماعی و آسان‌گیر، صمیمی، پاسخ‌گو، سرزنده و دارای خصوصیات رئیس‌گونه. د) برون‌گرای با بی‌ثباتی عاطفی که افرادی تهییج‌پذیر، بدبین، بی‌قرار، حساس، پرخاشجو هستند (رهبری، 1393: 118).

### دکتر مصدق و نهضت ملی شدن صنعت نفت در ایران

مصدق از رجال ملی بود که در دوران قاجاریه پرورش یافته بود و در سمت‌های اداری، اجرایی و نظارتی به‌کار گرفته شد؛ ولیکن به‌دلیل مخالفت با استبداد رضاخان در دوران پادشاهی او از سیاست کنار گذاشته شد. پس از شهریور 1320 و سقوط رضاشاه، مصدق به عرصه سیاست بازگشت و در گام مهمی توانست به‌عنوان نماینده تهران به مجلس چهاردهم شورای ملی راه یابد. در این دوران او دو اقدام مهم انجام داد: نخست مخالفت با میلسپو که به‌عنوان مستشار اقتصادی به ایران آمده بود تا سروسامانی به اقتصاد آشفته ایران دهد. میلسپو در مقام رییس کل دارایی ایران اختیارات وسیعی در زمینه تثبیت قیمت‌ها، تنظیم امور مالی، تامین خواروبار و تعدیل بودجه داشت و این امر از دیدگاه مصدق مغایر حاکمیت ملی و قانون اساسی دانسته شد و به اصرار وی میلسپو از کار برکنار شد (نجاتی، 1378: 45). دومین اقدام دکتر مصدق مخالفت با اعطای امتیاز نفت شمال بود. نفت جنوب ایران در اختیار شرکت نفت انگلیس-ایران بود. شوروی که رقیب دیرینه انگلستان در ایران بود، کافتارادزه معاون وزارت خارجه خود را برای گرفتن امتیاز نفت شمال به تهران فرستاد. در داخل کشور هم هواداران شوروی از جمله حزب توده به‌طرفداری از این امتیاز نفتی تظاهراتی انجام دادند. استدلال حزب توده این بود که برای حفظ موازنه قدرت‌های بزرگ در ایران، من جمله انگلستان که نفت جنوب را در اختیار دارد، باید موازنه‌ای برقرار شده و این امر تنها با سپردن امتیاز نفت شمال به شوروی میسر می‌شد. در این شرایط مصدق بر اساس تز موازنه منفی خود که ناظر بر عدم هرگونه امتیازدهی به همسایگان جنوبی و شمالی بود؛ به مخالفت با آن درخواست (عظیمی، 1384: 125).

در سال 1328 هژیر که وزیر دربار شده بود، سعی داشت تا با مداخله در انتخابات مجلس شانزدهم زمینه تصویب قرارداد الحاقی نفت را فراهم سازد. برنامه او جلوگیری از ورود عناصر نامطلوب به مجلس بود. پس از این امر نمایندگان اقلیت دوره پانزدهم و گروهی از رجال سیاسی با مشورت دکتر مصدق در کاخ شاه متحصن شده و خواهان برگزاری انتخابات آزاد گشتند. در روز 28 آبان جبهه ملی رسماً اعلام موجودیت کرد. چند روز بعد سید حسین امامی از اعضای فداییان اسلام به‌دلیل انگلیسی بودن هژیر و دخالت او در انتخابات، نامبرده را ترور کرد. در انتخابات مجلس شورای ملی دوره شانزدهم مصدق به‌همراه شایگان، نریمان، مکی، بقایی و کاشانی به مجلس راه یافتند. در مجلس کمیسیون نفت تشکیل شد تا به بررسی مسئله نفت بپردازد. مصدق و بعضی از اعضای جبهه ملی عضو آن بودند. دولت منصور که با فشار انگلستان درصدد تصویب لایحه الحاقی بود، ناکام ماند و پس از او رزم‌آرا به قدرت رسید. سیهید رزم‌آرا وعده داد تا مسئله نفت را حل کند و لایحه الحاقی موردنظر انگلستان را تصویب کند. در این میان جبهه ملی به مخالفت با او پرداخت و



وی را به فساد و خیانت متهم کرد. مکی در جلسه 13 آبان 1329 کمیسیون نفت و دو هفته بعد اعضای جبهه ملی در اعلامیه‌ای رسماً بیان داشتند: به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به صلح جهانی صنعت نفت ایران باید بدون استثنا ملی شود (مکی، 1363: 307). رزم‌آرا که در مقابل نهضت ملی قرار گرفته بود، پس از اینکه قصد داشت در جلسه ترحیم آیت‌ا... فیض شرکت کند با گلوله‌های خلیل طهماسبی از اعضای فداییان اسلام ترور شد و قانون ملی شدن صنعت نفت در 29 اسفند تصویب شد. پس از رزم‌آرا حسین علا به قدرت رسید؛ اما کمتر از دو ماه بعد استعفا داد و دکتر مصدق به نخست‌وزیری رسید. پس از ابراز تمایل مجلس شورای ملی به نخست‌وزیری دکتر مصدق، او قبول زمامداری خود را منوط به تصویب طرح نه ماده‌ای اجرایی شدن ملی شدن صنعت نفت از سوی مجلس دانست. در روز نهم اردیبهشت 1330 مجلس به اتفاق آرا این طرح را تصویب کرد و مصدق به نخست‌وزیری رسید. در روز دوازدهم اردیبهشت ماه مصدق کابینه خود را به مجلس معرفی و برنامه دولت خود را که شامل دو ماده بود، اعلام کرد. اولین برنامه دولت او اجرای قانون ملی شدن بر اساس قانون تصویب‌شده از سوی مجلس و تخصیص عواید حاصل از آن به منظور تقویت بنیه اقتصادی کشور و ایجاد رفاه و آسایش عمومی و دومین برنامه او اصلاح قانون انتخاب مجلس و شهرداری‌ها بود (آبراهامیان، 1392: 118). او توانست با حمایت مردمی دست انگلستان را از منابع نفتی کشور کوتاه کند و تحولاتی را در کشور پدید آورد؛ اما به واسطه اشتباهات و غفلت‌هایی نتوانست بیش از دو سال بر مسند قدرت بماند و سرانجام در 28 مرداد 1332 دولت وی سرنگون شد. در ادامه به تحلیل عوامل ناکامی مصدق پرداخته خواهد شد.

### تحلیل عوامل ناکامی و اشتباهات دکتر مصدق

به‌رغم شکوهمندی مبارزات ملی در دوران دکتر مصدق و خدمات و دستاوردهای او در این عرصه، بررسی علل ناکامی و اشتباهات سیاسی وی ضروری به‌نظر می‌رسد.

#### 1- ضعف رهبری

##### 1-1- خلیات مصدق

پس از سفر به سوئیس و فرانسه در دوران وقوع مشروطیت، به تدریج عوامل و نشانه‌های بیماری در مصدق آشکار شد. با پیشرفت بیماری به‌ناچار در بیمارستانی بستری شد. در سال‌های بعد هم البته به‌تناوب بیماری شدت می‌یافت. اغلب در بحران‌ها، مخاطرات و تنش‌های سیاسی که همیشه در انتظارش بود دچار سردرد و سرماخوردگی مزمن، خونریزی‌های موضعی و غش می‌شد. درباره بیماری او تفاسیر زیادی صورت گرفت. عده‌ای بیماریش را بی‌ارتباط با زندگی سیاسی و دستاوردهایش می‌دانستند.

برخی از نزدیکان و حامیان آن‌را ترفندی در مغلوب کردن مخالفین سیاسی و نشانه هوش و ذکاوت او معرفی کرده و می‌گویند که بیهوشی گاه و بی‌گاه او، امری مصلحتی برای ناکام گذاشتن جلسات پارلمانی و سیاسی که قصد به‌تصویب رساندن لوایح دشمن‌پسند را داشته، بوده است و بدین طریق از گفت‌گو و امتیاز دادن به مخالفین سیاسی خلاص می‌شد. مخالفان در مقابل او را فردی حيله‌گر می‌دانستند. با این وجود او واقعاً بیمار بود. هرچند در مواقع بسیاری از بیماری خود در مواجهات سیاسی یا شانه خالی کردن از مسئولیت و موقعیت‌های ناخوشایند بهره می‌گرفت. او به اختلالی به‌نام خود بیمارپنداری مبتلا بود. عارضه‌ای که با دل‌مشغولی و وسواس همیشگی فرد درباره وضع سلامت خود مشخص می‌شود و فرد در چنگال دریافت‌های حسی آزار دهنده‌ای گرفتار است و تمایل دارد این دریافت‌ها را به اختلالات بدنی که وجود ندارند، نسبت دهد و کوشش دیگران برای منصرف کردن فرد از این افکار سودی ندارد (بنی جمالی، 28: 1386).

اما گه‌گاهی هم از این بیماری جهت مقاصد سیاسی خود بهره می‌گرفت. مهندس زیرک‌زاده از یاران مصدق روایت می‌کند: «او در تغییر قیافه دادن مهارت خاصی دارد. روزی مصدق به من گفت که نخست وزیر مملکتی فقیر و بیچاره باید ضعیف و رنجور به‌نظر آید و از این هنر در پیش بردن مقاصد سیاسی خود استفاده کند» (زیرک‌زاده، 1376: 124).

مگ گی می‌گوید که در جریان مذاکرات هشتاد ساعته در مورد نفت «مصدق هیچ‌گاه در نزد من گریه نکرد، به این دلیل که شاید مذاکرات ما در حضور مردم نبود و گریستن وی نتیجه‌ای در بر نداشت» (مگ گی، 1369: 120).

نکته مهم در مورد مصدق و خلیقات او، نگاه پارانوئید (توطئه‌اندیشانه) او به سیاست بود. او هم به تبعیت از ذهنیت تاریخی عادت داشت که در هر پس‌واژه‌ای دست توطئه استعمار پیر را ببیند. در این مورد حتی رگه‌های شبه‌مذهبی را هم می‌توان دید. از نظر او انگلیس تجسم شر مطلق بود. به مگ گی گفته بود: «شما نمی‌دانید آنها چقدر حيله‌گردند، چقدر شرورند، نمی‌دانید که چگونه به‌هر چیز دست می‌زنند و آن‌را آلوده می‌کنند» (لوییس، 1384: 149) و به‌همین دلیل بود که مخالف استخدام هر کارشناس انگلیسی در صنعت نفت بود. حساسیت شدید و درگیری ذهنی او بر روی تجربیات گذشته‌اش از عملکرد انگلیس، درس‌سختی و سازش‌ناپذیری او در مذاکرات نفتی تأثیری عمیق داشت. خلقیاتی که به‌زعم برخی تحلیل‌گران باعث به‌بن‌بست رسیدن مذاکرات نفت و در پی آن شکست مصدق شد (Hunter, 1996: 137).

## 2-1- خودمحوری

الف) رهبری فردی: رهبری نهضت ملی پس از سی تیر 1331 منحصراً در دولت مصدق قرار گرفت؛ ولی مصدق از آنجا که عادت به کار جمعی نداشت تصمیماتش را با لجاجت به پیش می‌برد و حتی یاران نزدیکش هم یارای مخالفت با او را نداشتند. نمونه بارز این تکروی در ماجرای سی تیر 1331 اتفاق افتاد که مصدق به‌هنگام استعفا از مقام نخست‌وزیری در 25 تیر 1331 کوچک‌ترین مشورتی با هیچ‌یک از یارانش نکرد و حتی پس از استعفا درهای منزل را بر وی خود بست و حاضر به گفت‌گو با یارانش نشد و مسئولیت رویدادهای آن چند روز بر دوش دیگران افتاد (کوهستانی‌نژاد، 1383: 95).

ب) عدم قاطعیت در عمل: مصدق توان برخورد قاطع در سیاست را نداشت. پس از سی تیر با وجود حمایت‌های عظیم مردمی، کم‌وبیش همان رویه مسالمت‌آمیز را ادامه داد و تلاش زیادی در جهت جلب بیشتر مستضعفین به‌عمل نیاورد. در انجام اصلاحات هم کُند و تدریجی عمل می‌کرد و با توجه به قدرتی که به‌دست آورده بود، با نیروهای مخالفی که حیات نهضت را تهدید می‌کردند برخورد توأم با ماماشات کرد و همین امر باعث شد تا مخالفان بتوانند با سازماندهی مجدد نهضت ملی را به شکست برسانند. مسببین کشتار سی تیر، عاملین قتل افشار طوس و عاملین حادثه 19 اسفند 1331 از مواردی بودند که مصدق در برخورد با آنان کوتاهی کرد و نهایتاً همان‌ها بر علیه‌اش کودتا را سامان دادند (آیت، 1362: 40-43).

## 2-3- فقدان سازماندهی

مصدق بر این باور بود که محبوبیت بالایش در میان مردم اهرم بزرگی است که به کمکش می‌تواند در برابر مخالفان داخلی و خارجی بایستد. اما او باید از این محبوبیت بالا در جهت سازماندهی هواداران سود می‌برد. محبوبیت عنصر اساسی و مهم برای یک رهبر سیاسی است؛ به شرط آن‌که از آن در راه اهداف سیاسی بهره گرفته شود. امام خمینی در سال 1357 به کمک محبوبیت فوق‌العاده بالا در میان مردم دست به ایجاد نهادهایی زد که هدفش سازماندهی انقلابیون بود. اما مصدق به‌جز جبهه ملی که آن‌هم از بدو تاسیس یکپارچه نبود، هیچ سازمانی برای متشکل ساختن هوادارانش ایجاد نکرد (فوران، 1377: 444).

#### 1-4- انتخابات مجلس هفدهم

شکست در انتخابات دوره هفدهم مجلس یکی از عواملی بود که بسیاری از گرفتاری‌های بعدی مصدق از آن سرچشمه می‌گرفت. او برای انتخابات مجلس چندان تمایل نداشت که گروهی منسجم تحت نام جبهه ملی، مجلس را به دست گیرند و کار را بر او سخت کنند. ترجیح می‌داد که منفردینی خوشنام اکثریت مجلس را تشکیل دهند. هواداران او و جبهه ملی ناچار شدند که صرفاً به اتکا وجهه شخصی وارد انتخابات شوند و بنابراین طبیعی بود که با این شیوه امکان رقابت با کاندیداهای موردنظر دربار و ارتش و خوانین محلی بسیار دشوار است. نتیجه این شد که در بسیاری مناطق نفراتی که موردنظر دولت نبودند، انتخاب شوند. مصدق پس از مشاهده این امر دستور توقف انتخابات را داد. آرا 80 نماینده از 136 تن اعلام شد و همین برای افتتاح مجلس کفایت می‌کرد. در اردیبهشت 1331 مجلس افتتاح شد؛ او وعده داد پس از مراجعت از دیوان لاهه ادامه انتخابات را برگزار کند اما وعده او هیچ‌گاه عملی نشد.

مصدق گمان می‌کرد که اکثریت نمایندگان هوادار دولتش هستند و به همین دلیل در نامه‌ای خطاب به مجلس از تقلب گسترده در انتخابات ابراز تأسف کرد و سپس در خاتمه نامه از مجلس خواست تا با سختگیری بر روی اعتبارنامه نمایندگان، روی انتخابات مخدوش خط بطلان کشیده و اشخاصی را که نماینده حقیقی مردم نیستند از خود برانند (بنی جمالی، 1384: 309).

پس از بررسی اعتبارنامه‌ها معلوم شد که اکثریت مجلس در دست مصدق نیست. مصدق که می‌خواست از شر کارشکنی‌های اقلیت مجلس شانزدهم خلاص شود و مجلسی همراه با خود را داشته باشد، اکنون می‌دید که این آرزو به دلیل تنزه طلبی خود وی محقق نشده است. با این همه قصد پذیرفتن واقعیات را نداشت. به بهانه بیماری از حضور در جلسه افتتاحیه مجلس هفدهم سر باز زد و در دیداری با نمایندگان مجلس هشدار داد که رویه تقنینیه سابق را ادامه ندهند. مصدق تصمیم گرفته بود که به قول خودش انتخاباتی صد درصد ملی و بدون دخالت دولت انجام دهد. این امر در حدی که افراد بی‌طرف و صحیح‌العمل را به نظارت در انتخابات بگمارد و از دست کاری در اوراق رأی و ریختن آرای اضافی در صندوق‌ها و تعویض آن‌ها جلوگیری کند، مطلوب بود؛ اما او از کجا اطمینان داشت که به صرف اعلام بی‌طرفی دولت دیگران از جمله منسوبین دربار و منتقدان مجلس در انتخابات مداخله نکنند. خودداری از دخالت دولت در انتخابات به معنی این نیست که به سرنوشت انتخابات بی‌تفاوت باشد. در ایران، که حزب منسجم و فراگیری در هواداری از دولت وجود نداشت، می‌بایست با استفاده از چتر جبهه ملی در این راه هواداران خود را جمع و نامزدهایی برای کلیه حوزه‌های انتخاباتی معین می‌شد و متفقاً و یک‌صدا برای پیروزی آن نامزدان فعالیت می‌شد؛ اما منزه‌طلبی او مانع از این امر شد و این خطای بزرگ مصدق بود (موحد: 1386: 896).

**2) ناتوانی در حفظ ائتلاف با هم‌پیمانان:** مصدق در ابتدای روی کار آمدنش از محبوبیت بالایی برخوردار بود، اما به تدریج و با وجود آمدن اختلافات در نهضت ملی و انشعاب جناح آیت‌الله کاشانی و مظفر بقایی جنبش تضعیف شد و این امر ضربات جبران‌ناپذیری به نهضت ملی زد. وقتی کاشانی از تبعید در سال 1329 بازگشت، مصدق شخصاً برای استقبال از او به فرودگاه رفت و این نشان می‌دهد که او از قدرت سازمان‌دهی و محبوبیت کاشانی به خصوص در بین طبقات پایین و متوسط سنتی باخبر بود. حمایت تمام‌قد کاشانی از مصدق و تلاش‌های حزب زحمتکشان بقایی اگر در سی تیر نبود، احتمالاً کار مصدق در همان‌جا خاتمه می‌یافت. مصدق با توجه به نقش مهم کاشانی و بقایی در تداوم و پیشبرد نهضت ملی و حمایت‌های آنان در مقاطع حساس از دولت، می‌بایست با نگاهی مثبت به بخشی از خواسته‌های آنان می‌نگریست. از جمله می‌توانست با موافقت با بعضی از خواسته‌های کاشانی همچون مجازات مسببین قیام سی تیر و

دادن چند پست به باران و نزدیکان او، از شدت مخالفت وی بکاهد و او را در اردوگاه خود نگاه دارد. آن چنان که اگر مصدق، کاشانی را در کنار خود داشت، امکان کمی برای موفقیت کودتا وجود داشت (میلانی، 1393: 86). شکست ائتلاف بین مصدق و جناح کاشانی تبعاتی داشت و در مسائل مهم خود را متبلور کرد که در ذیل به آنها پرداخته می‌شود.

## 2-1- لایحه تمدید اختیارات

یکی از شروط مصدق برای دور دوم نخست وزیری خود، لایحه اختیارات بود. پس از سی تیر مجلس این لایحه را تصویب کرد و به مدت شش ماه به او فرصت داد تا بتواند فارغ از بحث‌های پارلمانی و به منظور پیشبرد امور کشور و اجرای اصلاحات، لوایح و مصوبات خود را بدون نیاز به مراجع قانونگذاری به اجرا گذارد. سپس با مشاهده نواقص آن، لایحه را اصلاح کند و برای تصویب به مراجع قانون گذاری ارجاع دهد (کوهستانی نژاد، 1383).

این مسئله سرآغاز تحولات و رویارویی دو جناح نهضت ملی شد. کاشانی در ابتدا با وجود عدم رضایت، علناً مخالفتی نکرد؛ اما چند ماه بعد و در دی ماه که مصدق درخواست تمدید اختیارات را به مدت یک سال دیگر به مجلس ارائه کرد، کاشانی مستقیماً به مخالفت پرداخت (Bayandor, 2010: 146).

در جلسه 25 دی ماه بقایی با تقاضای اختیارات مصدق مخالفت کرد. سه روز بعد حائری‌زاده یکی از اعضای جناح بقایی - کاشانی به بهانه لایحه تمدید اختیارات به دولت مصدق حمله کرد و او را دارای فکری علیل دانست. اما مهم‌ترین موضع را کاشانی گرفت. او در نامه خود علت مخالفت خود را تضاد این لایحه با قانون اساسی و تفکیک قوای سه‌گانه دانست و عدول از آن را تعطیلی مشروطیت و بازگشت مملکت به دیکتاتوری خواند و پس به استحضار مصدق رساند که در زمان ریاست وی این لایحه تصویب نمی‌شود. چند روز بعد هیئت رئیسه مجلس در جواب نامه کاشانی، استدلال در مورد غیرقانونی بودن لایحه را رد کرد. در هر صورت لایحه تصویب شد؛ اما مخالفان مصدق در پی این مسئله مخالفت‌ها را بیشتر علنی کردند و با وجود دادن اختیارات مذکور این مسئله به قیمت رودرو شدن کاشانی، بقایی، حائری‌زاده و... با مصدق تمام شد (رهنما، 1384: 787). در صورتی که مصدق در زمان نمایندگی مجلس ششم شورای ملی با لایحه اختیارات علی‌اکبر داور وزیر عدلیه رضاشاه مخالفت کرد و در سال 1329 نیز که رزم‌آرا خواستار اختیارات برای تجدیدنظر در تعرفه گمرکی شد، مصدق دادن اختیارات ویژه را نقض قانون اساسی دانست. در هر صورت تصویب لایحه تمدید اختیارات تبعات دیگری برای مصدق داشت و آن این بود که مخالفان به دنبال برکناری و سرنگونی دولت وی برآمدند و در مواردی به اقداماتی در این زمینه دست زدند:

## 2-1-1- همراهی در نهم اسفند

در حادثه نهم اسفند که ظاهراً توطئه‌ای بر علیه مصدق و رودرو قرار دادن او با شاه بود، کاشانی همراه با علمای سلطنت طلب در این روز به مخالفت با سفر شاه پرداخت و پس از انصراف شاه از سفر، مردم را به رفتن به سوی خانه مصدق تحریک کرد. حادثه نهم اسفند، علنی شدن هم‌صدایی جناح کاشانی با جناح راست و سلطنت طلب بود (بنی جمالی، 1386: 325).

## 2-1-2- یافتن جانشین برای مصدق

از موارد مهم دیگر مسئله یافتن جانشین برای مصدق بود. کاشانی، بقایی و حائری‌زاده در دیدارهای مشترک با مخالفین مصدق، ناخرسندی خود را از وی اعلام می‌کردند. سرانجام پس از اینکه ژنرال زاهدی برای جانشینی مطرح شد، کاشانی و جناحش از او حمایت کردند. در راستای همین مسئله حادثه ربودن و قتل سرلشکر افشار طوس به وجود آمد. افشار طوس رئیس شهربانی مورد اعتماد مصدق بود. بقایی با همکاری خطیبی و گروهی از افسران بازنشسته، او را که شایع

شده بود از طرف مصدق درصدد تصفیه مخالفین دولت است ربهوده و سپس در بیرون از شهر به قتل رساندند (کینزر، 1388: 245). به نظر می‌رسید که مخالفین با این اقدام درصدد بودند قدرت عملیاتی خود را آشکار ساخته و به این وسیله فشار سیاسی را بر دولت مصدق بیافزایند تا وی مجبور به کناره‌گیری شود (رجائی، سروری، 1383: 1235). کاشانی پس از آشکار شدن ماهیت مسئله قتل افشار طوس به حمایت از بقایای پرداخت. او همچنین زاهدی را که به بهانه نداشتن تامین جانی در مجلس متخصن شده بود، به گرمی استقبال کرد و در حمایت از او کوشید (رهنما، 1384: 919).

### 3) رفرااندوم و انحلال مجلس

مصدق در خاطرات خود، دو مسئله را دلیل انحلال مجلس دانست. اول: انتخاب حسین مکی به عضویت هیئت نظارت اندوخته اسکناس از سوی مجلس. مصدق در این مدت که از عواید نفت خبری نبود، امور کشور را با چاپ محرمانه سیصد و دوازده میلیون تومان اسکناس اضافی اداره می‌کرد و از آن بیم داشت که مکی پس از حضور در جلسات هیئت نظارت به رازگشایی بپردازد؛ که این امر به افزایش نرخ تورم در قیمت‌ها می‌انجامید و ناراحتی و نارضایتی حاصل از تنگنای اقتصادی را دامن می‌زد. دلیل دوم این بود که دولت قطعاً موقعیت خود را در میان نمایندگان از دست داده بود و مصدق بیم داشت که در صورت استیضاح، مجلس رأی به عدم کفایت دولت داده و او را ساقط کند و این مسئله نه تنها پایان کار نهضت ملی، بلکه آغاز یک دیکتاتوری و سلطه انگلستان بر نفت بود (کاتوزیان، 1378: 339). بخشی از نمایندگان نهضت ملی هم‌چون دکتر صدیقی، خلیل ملکی، دکتر سنجابی، شایگان و... اشتباه بودن این اقدام را به مصدق گوشزد کردند؛ آنها نگران بودند که شاه در غیاب مجلس مصدق را از نخست‌وزیری برکنار کند. اما مصدق نپذیرفت و مخالفان مصدق همه‌پرسی را نمودار تجاوز به قانون اساسی قلمداد کردند. آیت‌الله بهبهانی نتوانست دلایل مذهبی برای حرام دانستن رفرااندوم بیاورد؛ اما کاشانی رفرااندوم را تحریم کرد و مؤمنان را از شرکت در آن برحذر داشت. اقدام مصدق به رفرااندوم شاهکار سیاسی وی محسوب می‌شود که در ضمن آن توانست مخالفان را از ابزاری قانونی برای برکناری خود محروم سازد. اما او متوجه این تیغ دو دم نبود. اگرچه با رفرااندوم مجلس مخالف را از بین می‌برد، ولی از سوی دیگر این امکان را در اختیار شاه می‌گذارد که با حفظ ظواهر قانونی و در نبود مجلس او را از کار برکنار کند (توفیق، 1390: 139). در نهایت رفرااندوم برگزار شد و مصدق توانست با توجه به اکثریت رأی مردم، مجلس را منحل کند. پس از آن بهترین بهانه به‌دست کودتاچیان افتاد. فرمان عزل مصدق توسط سرهنگ نصیری به‌دست مصدق رسید اما او آن را نپذیرفت و مردم را از وقوع کودتا مطلع کرد (کینزر، 1388: 36). خیابان‌ها سه روز در اختیار هواداران مصدق بود اما پس از آن در روز 28 مرداد طرفداران شاه بر خیابان‌ها مسلط شدند و توانستند این بار با کودتا مصدق را ساقط کنند.

### 4) ناتوانی در حل مسئله نفت و وخیم‌تر شدن بحران اقتصادی

ناتوانی در حل بحران نفت به عقیده کثیری از نویسندگان بزرگ‌ترین اشتباه دکتر مصدق در دوران زمامداری‌اش بود که منجر به تضعیف داخلی موقعیت او و هم‌چنین زمینه‌سازی برای سرنوشتی او گشت. در طول مذاکرات نفت در مجموع پنج پیشنهاد برای حل مسئله ارائه شد؛ اما هیچ‌کدام با موافقت مصدق روبه‌رو نشد. در بین این پیشنهادها، راه‌حل بانک جهانی از همه مناسب‌تر بود، اما مصدق با رد آن مرتکب اشتباه بزرگی شد. چکیده پیشنهاد بانک جهانی این بود که انگلیس و ایران بپذیرند که تولید و صادرات نفت دوباره برقرار شود، مشروط به آنکه نفت به‌وسیله بانک جهانی فروخته شود و بانک جهانی فقط به‌عنوان واسطه و بی‌طرف و به‌طور موقت در این مسئله عمل می‌کند. براساس راه‌حل بانک جهانی مداخله آنان بر این اساس بود که طی مدت دو سال یا بیشتر نفت ایران را به‌نحوی به جریان بندازد تا طرفین اختلاف خود را حل‌وفصل کنند. هم‌چنین در صورت لزوم از مدیران و تکنسین‌های غیرایرانی استفاده شود و درآمد حاصله از فروش نفت

به سه بخش تقسیم می‌شود. بخشی به ایران پرداخت می‌گردد، بخشی به شرکت سابق نفت و بخشی هم تا دستیابی به توافق نهایی نزد بانک جهانی می‌ماند (ازغندی، 1384: 204). اما این پیشنهاد با مخالفت مشاوران نزدیک مصدق از جمله کاظم حسیبی رد شد. به نظر کاتوزیان، مصدق می‌بایست در دعوی نفت به راه‌حلی شرافتمندانه می‌رسید و برای افزایش سطح زندگی مردم و منزوی کردن مخالفان و ریشه‌کنی استبداد دست به اصلاحات بنیادین سیاسی و اقتصادی می‌زد؛ اما با به نتیجه نرسیدن مذاکرات نفتی اصلاحات قابل اجرا نبود. درآمد نفت به‌عنوان منبع اصلی دولت از بین رفته بود. اقتصاد را کد شده و این به کاهش بیش از پیش درآمدهای دولت منجر شده بود. دولت در تنگنای اقتصادی قرار گرفته بود و ناگزیر بود برای تامین حقوق کارمندان از مردم وام بگیرد و یا اسکناس جدید چاپ کند (کاتوزیان، 1385: 225). اقتصاد ایران در وضع بدی بود و مصدق در برآوردش از بازار جهانی اشتباه کرده بود. جهان به نفت ایران وابسته نبود و نفت موردنیاز بازار جهانی از طریق افزایش تولید دیگر کشورهای نفت‌خیز جبران می‌شد. اما کشور از درآمدهای حیاتی نفتی محروم شد و این منجر به ناراضی مردم از شرایط نامطلوب اقتصادی گشت و از صف حامیان مصدق به‌تدریج کاسته شد (دادخواه، 1391: 114). باری روبین در این زمینه مدعی است که در مذاکرات نفتی آمریکا و انگلیس ملی شدن را پذیرفته بودند و آمریکا هم تا حدی گرایش به ایران داشت؛ اما مذاکرات به دلیل ناتوانی مصدق در مصالحه شکست خورد (Rubin, 1980: 60). در رابطه با شکست سیاست‌های اقتصادی، نقش شوروی هم در این راستا مهم ارزیابی می‌شود. شوروی پس از ناکامی در به‌دست آوردن امتیاز نفت شمال در مجلس چهاردهم جنگ تبلیغاتی گسترده‌ای علیه حکومت ایران و امتیاز نفتی انگلستان آغاز کرد. اما با روی کار آمدن دولت مصدق و اوج گیری جنبش مردمی سیاست صبر و انتظار را در پیش گرفت. هر چند با توجه به مشی ضد انگلیسی نهضت ملی شوروی می‌توانست به ایران نزدیک‌تر و نقش فعال‌تری در سیاست ایران داشته باشد؛ اما آنها با همراهی حزب توده و بی‌توجه به ماهیت جنبش، مصدق را دست‌نشانده آمریکا و وابسته به بورژوازی می‌دانستند. حمایت آنان تا زمان حیات استالین از دولت مصدق در حد حرف بود و تنها در مطبوعات خود اخبار مبارزات ملی مصدق و کاشانی بر علیه شرکت نفت انگلیس را پوشش می‌دادند. اما به‌دنبال لغو امتیاز شیلات آنان در ایران توسط مصدق، شوروی حتی بعد از استالین هم نتوانست به حمایت از نهضت ملی ایران ادامه دهد (ازغندی، 1384: 222). دکتر مصدق هنگامی که صادرات نفت ایران به غرب تعطیل شد و ایران در محاصره اقتصادی قرار گرفت، درصدد فروش نفت به شوروی و بلوک شرق برآمد و به‌همین منظور ماده هفتم قانون خلع ید را لغو کرد و به تمام کشورهای جهان از جمله بلوک شرق اعلام کرد که حاضر است نفت ایران را با تخفیف کلی به آنها بفروشد. رومانی با اشاره به این امر که شوروی و کشورهای بلوک شرق به اندازه کافی نفت دارند و سفیر مجارستان با تاکید بر اینکه کشورش نفتکش کافی در اختیار ندارد، از خرید نفت ایران امتناع کردند. مذاکرات ایران با شوروی هم برای فروش نفت نتیجه‌ای نداشت (ذبیح، 1381: 138). هم‌چنین ایران در خرداد 1332 از شوروی خواست تا مطالبات ایران که ناشی از قراردادی بود که پس از اشغال نظامی ایران بین آنها منعقد گشته را پرداخت کند و از شوروی خواست تا مقادیر ارزی که بابت حقوق گمرکی به ایران بدهکار است را تحویل دهد. اما شوروی از پرداخت مطالبات ایران سرباز زد و راه را برای شکست نهضت ملی ایران هموار ساخت (نجاتی، 1373: 298).

### 5) رابطه مصدق با شاه

شاه و مصدق هر دو می‌خواستند آمریکا را متقاعد کنند که خود سد راه کمونیسم‌اند و نه آن دیگری. در گذر زمان رابطه مصدق با شاه پُر تنش شد و موضع‌گیری غیرسیاستمدارانه او در قبال شاه عامل این مسئله بود. جناح مخالف مصدق درصدد بودند تا با ایجاد شکاف و دوگانگی بین او و شاه از این موقعیت استفاده کرده و آن‌دو را روبه‌روی هم قرار دهند.

اما پس از حادثه نهم اسفند این روند تشدید شد. مصدق شاه را عامل این حادثه می‌دانست. غلامحسین مصدق فرزند او روایت می‌کند یک روز پس از این حادثه مصدق شروع به گریستن کرد و گفت: «امروز پاک ناامید شدم. من دیگر به این مرد اطمینان ندارم. برای او قسم خورده بودم در حالی که برای پدرش قسم نخوردم. او فریبم داد و قصد کشتنم را داشت. دیگر اطمینانم از او سلب شد» (مصدق، 1369: 65).

مخالفان مصدق در پی این بودند که از این فرصت استفاده کنند و جامعه را متقاعد کنند که نخست وزیر خودکامه، همزیستی مسالمت‌آمیز حتی با شاهی غیرمسئول را هم پذیرا نبود و به دنبال تغییر رژیم است. اما مصدق برای خنثی‌سازی این شایعات قدمی برنداشت. مصدق در نوروز سال 1332 در شرفیابی کاخ شاه حاضر نشد. حسین فاطمی در اواخر فروردین به دیدار شاه رفت و به او اطمینان داد که مصدق مایل به حذف او نیست. فاطمی از طرف مصدق از شاه می‌خواهد که به عنوان نشانه تمایل او به حسن همکاری حسین علا وزیر دربار را که به او مشکوک بود، عزل کند. شاه چند روز بعد علا را برکنار و ابوالقاسم امینی را به جایش منصوب می‌کند. چندی بعد شاه برای نشان دادن حسن نیت خود فرمانی مبنی بر واگذاری املاک پهلوی به دولت را صادر کرد؛ اما مصدق از آن استقبالی نکرد (رهنما، 1384: 940). فرماندوم مصدق در مرداد 1332 رویارویی مستقیم او و شاه را بیشتر کرد. پس از انحلال مجلس، شاه فرمان عزل مصدق را صادر کرد. اما مصدق آن را نپذیرفت و در جدالی سه روزه بین او و طرفداران شاه، این مصدق بود که بازنده این مبارزه شد.

## 6- مصدق و حزب توده

لویی هندرسون سفیر آمریکا در ایران یکی از دلایل مهم شکست مصدق را پیدایش باور به نزدیکی او و حزب توده می‌داند. به نظر او وقتی که مردم هزاران توده‌ای را (که به چشم عمال اتحاد شوروی به آنان می‌نگریستند) در کنار هم و بر ضد شاه و آمریکا در تظاهرات دیدند؛ احساس خطر در بین آنها شدت یافت. به اعتقاد هندرسون حزب توده کار را به جایی رسانده بود که مردم می‌بایست بین مصدق و شوروی از یک‌سو و شاه و جهان غرب از سوی دیگر یکی را برگزینند (موحد، 1386: 843). حزب توده به سبب سرشت ایدئولوژیک خود با نهضت ملی دارای زاویه بود. اما پس از ملی شدن صنعت نفت و نخست وزیری مصدق کار خود را بر تهییج و به افراط کشاندن افکار عمومی متمرکز کرد. از نظر آنان مصدق تنها امپریالیسم آمریکا را جایگزین امپریالیست انگلیس کرده است. پس از تحدید اختیارات مصدق، حزب توده به شدت به او تاخت و او را رسواترین دیکتاتوری فاشیستی نامید. اما هنگامی که دولت مصدق را خطر جدی راست‌گرایان تهدید می‌کرد، هوادار پدید آوردن یک جبهه ضد امپریالیستی مشترک همراه با نیروهای نهضت ملی بر علیه استعمار و استبداد می‌شد. حزب توده در تلاش بود که با جناح ضد امپریالیستی نهضت ملی و افراد مبارز آن نظیر آیت‌الله کاشانی و دکتر فاطمی متحد شود و در یک جبهه واحد ضد استعمار در کنار هم بگریزند (برهان، 1378: 289).

این تلاش‌ها در قیام سی تیر نتیجه داد و با چراغ سبز کاشانی حزب توده در قالب جبهه ضد استعمار به خیابان‌ها آمد و توانست راست‌گرایان وابسته را از قدرت به زیر بکشد. دکتر مصدق تمایل داشت که این حزب را بر اساس باورهای دمکراتیک خود تحمل کند. مصدق سعی داشت تا در رقابت با شاه در ابتدای روی کار آمدنش، خود را بهترین سد در برابر کمونیسم معرفی کند، هرچند که براساس اسناد دولتی انگلیس و آمریکا، آن دو کشور شاه را مناسب‌ترین گزینه می‌دانستند. اما بخشی از وزارت خارجه آمریکا مانند آچسن معتقد بودند که باید برای مهار کمونیسم و حزب توده به مصدق کمک کرد و او بهترین گزینه در راه رفع خطر کمونیسم است؛ اما این دیدگاه نتوانست در برابر دیدگان غالب که معتقد به انتخاب گزینه شاه برای دفع شر کمونیسم بود، به نظر اکثریت تبدیل شود (آبراهامیان، 1392: 242).

به تدریج دولت ترومن به این نتیجه رسید که در اوضاع داخلی ایران، مصدق چاره‌ای جز وحدت با حزب توده ندارد. عملکرد مصدق هم به این امر دامن زد. او از آمریکا درخواست کمکی برابر با ده میلیون دلار در ماه کرد و تهدید کرد که در صورت عدم دریافت، ایران به دست حزب توده می‌افتد و ایران چاره‌ای جز طلب کمک از شوروی نخواهد داشت. نیروهای حزب توده در سالگرد سی‌ام تیر در بزرگداشت قیام ملی حضور شکوهمندانه‌ای پیدا کردند و همین مسئله مخالفین مصدق را به این فکر انداخت که کشور در حال غلتیدن به سمت کمونیسم است و در پی آن آمریکا و انگلیس در صدد اجرای کودتا برآمدند (میلانی، 1392: 220). نیروهای حزب توده از طریق افسران خود در ارتش از وقوع کودتا باخبر شدند و مصدق را باخبر کردند؛ به همین علت کودتای اول نافرجام ماند. در سه روز بعد از کودتای نافرجام 25 مرداد، حزب توده خیابان‌ها را تسخیر کرد. مردم از روش ناهنجار و بی-سلیقگی آنها در مخالفت با شاه از آنان ناخشنود شدند، آن‌گاه که گروهی از آنان با پرچم سرخ و در حال خواندن سرودهای کمونیستی مجسمه‌های شاه و پدرش را به زیر کشیدند و با حمله به مغازه‌ها به شکستن هر چیزی که ممکن بود، پرداختند. علاوه بر این سردادن ندای جمهوری‌خواهی و الغای سلطنت، محافظه‌کاران را به وحشت انداخت. روحانیونی مانند بهبهانی در این فضا به دلیل ترس از استقرار جمهوری و استیلاي الحاد کمونیستی چنین به مردم القا کردند که مملکت شاه می‌خواهد (Bayandor, 2010: 242). مصدق نتوانست مانع موج آنان شود؛ تنها در شب 27 مرداد از شهربانی خواست که مانع تظاهرات آنان شود و خیابان‌ها را از آنان خالی کند؛ اما همین امر هم بسیار دیر انجام شد. کودتاچیان در روز بعد به حمایت از شاه در خیابان‌ها پرداختند و مصدق هم که خیابان‌ها را خالی کرده بود، خود را در تسخیر مخالفین دید و در نهایت دولت او سقوط کرد.

### نتیجه‌گیری

اگرچه ساختارهای اقتصادی و سیاسی در ارزیابی پیروزی‌ها یا ناکامی‌های جنبش مهم هستند؛ اما این رهبران هستند که می‌توانند سنجیده فکر کنند، استراتژی ابداع کنند و تصمیم‌گیری کنند. تصمیم‌گیری‌های استراتژیک نقش مهمی در تعیین پیامدهای جنبش دارد و رهبران در این جنبش‌ها تصمیم‌گیرندگان اصلی‌اند. کیفیت تصمیمات آنها می‌تواند پیروزی یا شکست جنبش‌ها را تعیین کند. مصدق اگرچه با دخالت‌های بیگانگان مواجه و در نهایت سقوط کرد؛ اما نمی‌توان منکر اشتباهات او در مقام یکی از دو رهبر نهضت ملی ایران شد. در یک چشم‌انداز کلی می‌توان گفت که اشتباهات راهبردی مصدق در سیاست، او را در نهایت به شکست رسانید. عواملی هم‌چون دوری از واقع‌بینی سیاسی در ارزیابی شرایط، برداشت خطا از ساختار قدرت در ایران، برآوردهای اشتباه در مسئله نفت به دلیل نداشتن اطلاعات کافی از بازار جهانی نفت، عدم توفیق در حفظ ائتلاف با یاران خود و شکست اصلاحات اجتماعی و اقتصادی به‌خاطر حل نشدن بحران نفتی با غرب، در کنار توطئه قدرت‌های خارجی و عمال داخلی در نهایت به سقوط دولت او منجر شد.



1. 1. آبراهامیان، پرواند (1392)، **کودتا**، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
2. آیت، حسن (1362)، **نگرشی کوتاه به نهضت ملی ایران**، قم: انتشارات اسلامی.
3. احمدزاده بیانی، احمد (1382)، **روان شناسی مدیریت**، تهران: نشر دانشگاه پیام نور.
4. ازغندی، علیرضا (1384)، **روابط خارجی ایران 57-1320**، تهران: نشر قومس
5. برهان، عبدا... (1378)، **کارنامه حزب توده و راز سقوط مصدق (2 جلد)**، تهران: نشر علم.
6. بنی جمالی، احمد (1386)، **آشوب**، تهران: نشر نی.
7. توفیق، عباس (1390)، **چه کسی حق عزل داشت، ماهنامه اندیشه پویا**، سال دوم، شماره 6.
8. جلالی پور، حمیدرضا (1381)، **جامعه شناسی جنبش های اجتماعی**، تهران: طرح نو.
9. دادخواه، کامران (1391)، **اصلاحات مصدق، حقیقت یا افسانه، ماهنامه اندیشه پویا**، سال دوم شماره 6.
10. دورماگن، ژان؛ موشار، ایو (1389)، **مبانی جامعه‌شناسی سیاسی**، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران: نشر آگه.
11. ذبیح، سپهر (1381)، **ایران در دوره دکتر مصدق**، تهران: نشر عطایی.
12. رجایی، احمدعلی؛ سروری، مهین (1383)، **اسناد سخن می‌گویند**، تهران: نشر قلم.
13. رهبری، مهدی (1393)، **جنبش های اجتماعی**، تهران: کویر.
14. رهنما، علی (1384)، **نیروهای مذهبی بر بستر نهضت ملی**، تهران: گام نو.
15. زیرک زاده، احمد (1376)، **پرسش های بی پاسخ**، تهران: نشر نیلوفر.
16. عظیمی، فخرالدین (1384)، **حاکمیت ملی و دشمنان آن**، تهران: نشر نارمک.
17. فوران، جان (1377)، **مقاومت شکننده**، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
18. کاتوزیان، محمدعلی (1378)، **مصدق و نبرد قدرت**، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر رسا.
19. کاتوزیان، محمدعلی (1385)، **اقتصاد سیاسی ایران**، ترجمه کامبیز نوروزی، تهران: نشر مرکز.
20. کوهستانی نژاد، مسعود (1383)، **اختیارات، اصلاحات و لوایح دکتر مصدق**، تهران: نشر نی.
21. کینزر، استیون (1388)، **همه مردان شاه**، ترجمه شهریار خواجهان، تهران: نشر اختران.
22. لویس، ویلیام راجر (1384)، **انگلستان و سرنگونی دولت مصدق**، در مارک گازبیوروسکی و مالکوم برن، مصدق و کودتا، ترجمه علی مرشدی زاد، تهران: نشر قصیده سرا.
23. مصدق، محمد (1369)، **خاطرات و تألمات**، تهران: نشر علمی.
24. مکی، حسین (1363)، **کتاب سیاه**، تهران: نشر امیرکبیر.
25. مگ گی، جرج و ورنون و الترز (1369)، **سه گزارش پیرامون ملی شدن صنعت نفت**، ترجمه غلامرضا نجاتی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
26. موحد، محمدعلی (1386)، **خواب آشفته نهضت (2 جلد)**، تهران: نشر کارنامه.

27. موريس، آلدن و ديگران، رهبري در جنبش اجتماعي، ترجمه ح. رياحي، بي جا.
28. ميلاني، عباس (1392)، **نگاهي به شاه**، تورنتو: نشر پرشين سيركل.
29. ميلاني، محسن (1393)، **جاي خالي واقع بيني، ماهنامه اندیشه پويا**، سال چهارم، شماره 17.
30. نجاتي، غلامرضا (1373)، **جنبش ملي شدن صنعت نفت در ايران**، تهران: شركت سهامی انتشار
31. نجاتي، غلامرضا (1378)، **مصدق سالهاي مبارزه و مقاومت (جلد 2)**، تهران: نشر رسا.

## ب) لاتين

1. Bayandor, Darioush (2010), **Iran and the CIA: the fall of the mossadeq revisited**, Newyork: Palgrave .
2. Hunter, Sireen (1996), **the future of Islam and the west**, London: praeger.
3. Obschall, A (1973), **social conflict and social movements**, Englewood cliffs, NJ, prentice-hall .
4. Rubin, Barry (1980), **paved with good intentions: the American experience in Iran**, Newyork, and oxford university press.

The Journal of  
**Politics**

*A Scientific – Specialized Review*

Vol. 3, No 11, autumn 2016

License Number: 19989

**Tarbiat Modares University**

**Faculty of Humanities**

Email: Politic.association@gmail.com

---

**Freedom in Shahid Morteza Motahari's Political Thought**

Kazem Hosseini

**International Influences on Civil Policy Process**

Karamollah Daneshfard & Zahra Rajaei

**International Influences on Civil Policy Process of Security Models of Strait of Hormuz and Regional and Trans-Regional**

Rasool Mirzakhani silab & Seyyed Abdolhamid Zavari

**Political Islam and Islamic Revolution of Iran**

Mohammad Ali Basiri & Abdolrahman afshari & Davood Najafi

**From Monoculture Citizenship to Multicultural Citizenship; Evolution of Citizenship in liberation Tradition**

Abolfazl Fasihi

**U.S. Strategy in Afghanistan and Reason of its Failure**

Mohammad Mahadi Mirzai

**Social Movement and leaders Roles (Case Study: Mosadegh's Role in Oil Nationalization Movement)**

Amir Hossein Vaziriyani